

چشم انداز ۲۰ ساله

دکترین تعامل سازنده در سیاست خارجی کشور*

دکتر منوچهر محمدی
دکتر ابراهیم متقی

چکیده

تعریف دکترین تعامل سازنده: اتخاذ سیاستی فعال، پویا، تأثیر گذار، جهت دار با شناخت دقیق از معادلات سیاسی به عنوان بازیگری قدرتمند در صحنه روابط بین الملل و منطقه و آن مرحله‌ای پیشرفته‌تر از سیاست تنش زدائی می‌باشد. این سیاست در سطوح مختلف جهانی جهان اسلان، منطقه خاورمیانه، همسایگان و ملی باید اعمال گردد.

الف- در سطح جهانی

۱- بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق نظام دو قطبی حاکم بر جهان به پایان راه خود رسید و دوران گذار از آن نظام به نظام جدید و جایگزین آغاز گردید و علیرغم گذشت نزدیک به دو دهه همچنان جهان در دوره انتقال می‌باشد و نظام جدیدی هنوز جایگزین نشده است.

۲- در این دوره بازیگران قدرتمند تلاش کرده و میکنند نظام مطلوب خود را شکل داده و جایگزین نظام قبلی کنند. امریکا در قالب تئوریها و روشهای گوناگون بدنبال ایجاد نظام تک قطبی است. انگلیس بر اساس سیاست سنتی خود در تلاش ایجاد نظام موازنه قوا میان اروپا و امریکا می‌باشد و اروپا، روسیه، چین و ... بدنبال شکل دادن نظام چند قطبی هستند.

۳- ج.ا.ا نمی‌تواند در این صحنه رقابت و تلاش همگانی، نقش تماشاگر را بر عهده داشته باشد بلکه باید با استفاده از همه امکانات و اقتدار خود وارد صحنه بازیگری گردیده و اولاً در تقابل با نظام تک قطبی عمل کند و ثانیاً به ایجاد نظام چند قطبی در راستای منافع خود کمک کند و ثالثاً در تشکیل یک قطب قدرتمند آسیایی متشکل از روسیه، چین، هند و ج.ا.ا فعال شود تا در آینده و با فراهم شدن شرایط منطقه‌ای به عنوان محور در شکل گیری قطب جهان اسلام زمینه را فراهم نماید.

* مقاله پژوهشی حاضر قسمت اول از طرح تحقیقی است که در مؤسسه فرهنگی - هنری یاس تعریف شده و توسط اساتید ارجمند آقایان دکتر منوچهر محمدی و دکتر ابراهیم متقی تهیه گردیده است. دکترین تعامل سازنده که مورد توجه سند چشم انداز بیست ساله بوده، فضای جدیدی را در چگونگی تنظیم روابط با سایر کشورها تعریف می‌کند که زمینه‌ای مساعد برای تعامل علمی اهل فکر و اندیشمندان است. با امید به آغاز چنین تعاملی و با تشکر از این دو استاد ارجمند، این تحقیق تقدیم می‌گردد.

ب- در سطح جهان اسلام

- ۱- با پیروزی انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی، جهان اسلام از اندونزی در شرق تا موریتانی در غرب معنا و مفهوم جدیدی مستقل از مناطق جغرافیایی پیدا کرده و صحنه درگیری گسترده‌ای شده است که از دید غرب به عنوان هلال بحران شناخته شده است.
- ۲- امریکا با طرح خاورمیانه بزرگ و غرب با اهرم مبارزه با تروریسم وارد این سطح از درگیری گردیده و در راستای تقابل با بیداری اسلامی، سرکوب خیزشهای اسلامی و تقابل با اسلام سیاسی و ترویج نظام فرهنگی سکولار و برقراری استعمار فرانو تلاش می کنند.
- ۳- جمهوری اسلامی باید در جهت دادن به این بیداری و احیاء تفکر اسلامی نقش هدایت کننده را داشته و ضمن مقابله با حرکت‌های انحرافی در جهت وحدت اسلامی و حمایت از نهضت‌های اصیل اسلامی تلاش نماید و با برنامه ریزی گسترده بویژه در ابعاد فرهنگی سرمایه گذاری نموده و در خنثی سازی طرح خاورمیانه بزرگ نقش آفرین باشد.
- ۴- تعریف روشن و متقنی از تروریسم ارائه داده و نه تنها از تسری آن به نهضت‌های آزادیبخش و مقاومت جلوگیری کند بلکه تروریسم دولتی را نیز مطرح و در کنفرانس اسلامی به آن رسمیت بخشد و نهایتاً در مجمع عمومی سازمان ملل آنرا ارائه و در تصوب آن تلاش نماید.

ج- در سطح خاورمیانه

- ۱- در سطح خاورمیانه با تعریف قدیم آن کلیه درگیری‌های سیاسی و نظامی حول محور اشغال فلسطین و قدس شریف می چرخد. رژیم صهیونیستی اسرائیل همچنان بدنبال اجرای طرح قدیمی خود از نیل تا فرات می باشد اگر چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با موانع جدی مواجه گردیده و عقب نشینی‌هایی داشته است.
- ۲- امریکا بویژه با روی کار آمدن نومحافظه کاران و با تکیه بر عقاید آرماگدون و با تقویت صهیونیسم مسیحی همچنان از رژیم صهیونیستی حمایت جدی می کند.
- ۳- اروپا و روسیه در تلاش برای اجرای طرح نقشه راه هستند ولی در عمل ناکام مانده‌اند.
- ۴- در حالیکه با مرگ یاسر عرفات، جانشین او، ابومازن، تلاش در به جریان انداختن مذاکرات صلح اوسلو می باشد و آماده هر نوع سازش و در واقع تسلیم در مقابل اسرائیل است ولی از نفوذ و توان عرفات در تحمیل خواسته‌های خود به مردم فلسطین و در تقابل با انتفاضه که سرکوب آن خواسته اولیه اسرائیل می باشد برخوردار نیست.
- ۵- انتفاضه فلسطین بویژه انتفاضه قدس علی‌رغم همه فشارهای وارده همچنان رژیم اسرائیل را در شرایط نامساعدی قرار داده است. ایجاد دیوار حائل و برچیدن شهرک‌های ایجاد شده در نوار غزه و خروج نیروهای اسرائیلی از آن منطقه مرحله دوم عقب نشینی اجباری صهیونیستها بعد از عقب نشینی از جنوب لبنان می باشد و یقیناً موجب تقویت انتفاضه خواهد گردید.
- ۶- ج.ا. همچنان باید به هر طریق ممکن نسبت به حمایت و تقویت انتفاضه و نیروهای جهادی

فلسطین اقدام نماید و با هر نوع سازش و صلح تحمیلی مخالفت نماید. مقاومت اسلامی لبنان به عنوان جبهه پشتیبانی و تدارکاتی از انتفاضه و همچنین سوریه و لبنان به عنوان خط مقدم جبهه درگیری باید تقویت گردند و با هر طرحی که موجب تضعیف انتفاضه گردد باید مخالفت شود.

د- در سطح همسایگان

۱- ایران در رابطه با همسایگانش از جنوب، شمال، شرق و غرب با بحرانها و مسائل متنوع روبرو می باشد و این امر موجب پیچیدگی روابط با همسایگان و افزایش اهمیت موقعیت استراتژیکی کشور گردیده است. ۲- در حالیکه استکبار بویژه امریکا سعی کرده و می کند با مداخله و حضور فیزیکی در کشورهای همسایه ایران را از همه طرف محاصره نماید، در عمل با چالشهای بزرگتری مواجه شده است. ۳- تنوع و پیچیدگی مسائل مبتلا به ایران در رابطه با همسایگانش سیاستهای متفاوت و در عین حال مرتبطی را می طلبد و به همین جهت نه می توان برای همه آنها سیاست یکسانی را اتخاذ کرد و نه می توان برای هر یک از همسایگان نسخه جداگانه ای پیچید.

۴- در شرایط فعلی و با توجه به بحرانهای موجود رابطه ایران را با همسایگان می توان در پنج حلقه متداخل مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. حلقه خلیج فارس، غرب، قفقاز، آسیای مرکزی و نهایتاً حلقه شرق ایران مورد بررسی جداگانه قرار می گیرد.

۵- با استفاده از موقعیت فوق العاده مهم استراتژیکی کشور باید در رابطه با همسایگان روابط خود را بر پایه جلوگیری از نفوذ و سلطه قدرتهای بیگانه و ایجاد همبستگی متقابل و در واقع ایجاد بهم وابستگی امنیتی، مدیریت بحرانهای محلی، افزایش هزینه برای نیروهای مداخله گر خارجی و توسعه ارتباطات در ابعاد مختلف قرار داد.

۶- در حلقه خلیج فارس شامل کشورهای عضو شورای همکاری، حضور ناوگان امریکا در خلیج فارس و نفوذ انگلیس و امریکا در دولتهای این منطقه-حلقه غرب شامل عراق و اشغالگران و همسایگان این کشور، حلقه قفقاز شامل آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، روسیه و ترکیه، حلقه آسیای مرکزی شامل کشورهای آسیای مرکزی، روسیه و چین و حلقه شرق شامل افغانستان، پاکستان و هند می باشد.

۷- در حلقه خلیج فارس، کاهش نفوذ و حضور امریکا و انگلیس محور سیاستهای ج.ا.ا باید قرار گیرد. در حلقه شرق بویژه در عراق ناامن کردن و پر هزینه تر کردن محیط برای اشغالگران، جلوگیری از تجزیه این کشور در تعامل با همسایگان خود و استقرار نظامی مردمی و مستقل از نفوذ بیگانگان در عراق، در حلقه قفقاز و در تعامل و تفاهم با روسیه و ترکیه از نفوذ امریکا و اسرائیل جلوگیری شود و تنشهای فیما بین را منجمله در مسأله رژیم حقوقی دریای خزر، مسأله قره باغ و ابخاز را در کنترل منطقه ای داشته و از گسترش آنها به سطح بین الملل جلوگیری گردد. در حلقه آسیای مرکزی در تعامل با روسیه و چین شرایط موجود را حفظ نموده و با ایجاد حلقه ارتباطی فیما بین سه قدرت بزرگ در این بخش زمینه ایجاد قطب آسیایی را فراهم کرد. در حلقه شرق با ناامن کردن محیط برای امریکائیه و نیروهای اشغالگر در افغانستان راه رشد مجدد طالبانسیسم را بسته و در عین حال ادامه اشغال این کشور را برای نیروهای

اشغالگر پرهزینه نمود. از طرف دیگر در تعامل با پاکستان و هند بحران کشمیر را کنترل و مهار کرد. ۸- در این راستا با نگرش امنیتی، مدیریت بحرانها، توسعه روابط اقتصادی، فراهم نمودن امکانات ترانزیتی آسان و با صرفه منجمله خطوط ترانزیتی، راه آهن، بزرگراهها، لوله های نفت و گاز، اسکله های تخلیه و بارگیری، تأمین و فروش برق و آب برای همسایگان باید محور روابط جمهوری اسلامی با همسایگان باشد.

۵- در سطح ملی

اجرای سیاست تعامل سازنده نیاز به فراهم نمودن سازوکار و ابزار اجرایی در سطح ملی دارد و مجموعه نظام حاکم باید همه امکانات مورد نیاز را چه به صورت بالقوه و چه به صورت بالفعل بسیج و تقویت نموده و در حوزه های مختلف اعم از نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در خدمت گیرد.

۱- در حوزه نظامی: نیروهای مسلح با شناخت دقیق از تهدیدهای احتمالی به عنوان بازوی قدرتمند نظام و در جهت دفاع از حریم کیان اسلامی و بازدارندگی دشمنان بالفعل و بالقوه باید آنچنان قدرتمند باشد که نه تنها در هنگام خطر از کشور دفاع کنند بلکه توان وارد آوردن ضربه دوم* را هم داشته باشند. خودکفائی در تولید ابزارهای مدرن نظامی و توسعه فن آوری و تکنولوژیک مورد نیاز برای مقابله با دشمن، بسیج عمومی و آموزش همگانی برای آمادگی در شرایط اضطراری باید اساس سیاست دفاعی کشور را تشکیل دهد.

۲- برنامه های عمومی و توسعه اقتصادی باید در قالب نگرش به موقعیت استراتژیک کشور و بهره برداری بهینه از این موقعیت در روابط خارجی منجمله گسترش خطوط مواصلاتی، مبادلات تجاری و بازرگانی و با توجه به نقش آنها در تحقق اهداف سیاست خارجی بر مبنای تعامل سازنده تنظیم گردد.

۳- از آنجا که جهان اسلام عمق استراتژیک جمهوری اسلامی می باشد، برنامه های فرهنگی برون مرزی در جهت تقویت بیداری اسلامی، احیاء تفکر اسلامی و حمایت از نهضت های اسلامی و ایجاد زمینه برای وحدت اسلامی در تقابل با طرچه های استکباری غرب بویژه امریکا در دستور کار قرار گیرد و به آن شدت بخشد.

۴- تصمیم گیری های استراتژیک، حیاتی و مهم به صورت متمرکز در شورایی عالی امنیت ملی اتخاذ و پس از تأیید مقام معظم رهبری کلیه نهادهای ذیربط خود را ملزم به اجرای آن تصمیمات بدانند.

۵- وزارت امور خارجه توسط کادر دیپلماتیک، قوی، ورزیده و با بینش کلان و در عین حال متعهد و معتقد مجهز و تقویت گردد.

۶- تمام ارگانهای اجرایی ذیربط خود را ملزم و موظف بدانند که در حوزه وظایف خود و در اجرای این دکترین برنامه ریزی نموده و در عین توجه به نیازهای داخلی از تأمین سازوکارهای لازم در اجرای سیاست خارجی مذکور غفلت ننمایند.

*. Second Strike Capability

مقدمه

برای نظام‌هایی که از سیاست خارجی فعال و پویایی برخوردار بوده و دارای اهداف برون مرزی نیز باشند تدوین و تصویب یک دکترین عملیاتی و راهبردی در جهت تحقق اهداف سیاست خارجی آن نظامها امری ضروری و اجتناب ناپذیر می‌باشد. عموماً این دکترین بر پایه تجربیات به دست آمده در گذشته، تحلیل شرایط جهانی و منطقه‌ای موجود و توانمندی نظام سیاسی در اجرای برنامه‌های تنظیم شده شکل می‌گیرد.

جمهوری اسلامی در طول ربع قرن گذشته علیرغم برخورداری و درگیری در سیاست خارجی پر تحرک بعلا عدیده نتوانسته دکترین مطلوب و متناسبی را تنظیم و به ساختار اجرائی و دیپلماتیک کشور ابلاغ کند.

دوران بی ثباتی دوساله اول بعد از پیروزی انقلاب و حضور پر رنگ لیبرالها در ساختار تصمیم گیری و بدنبال آن تجاوز نظامی عراق و درگیر شدن در یک جنگ گسترده و وسیع هشت ساله که طبیعتاً سیاست خارجی کشور را تحت الشعاع و تابعی از جنگ قرار داده بود و همچنین دوران سازندگی بعد از جنگ و ضرورتی که به اعمال سیاست تنش زدائی* می‌رفت از جمله مواردیست که مانع از تهیه و تدوین چنین دکترینی می‌شد. براین موانع و مشکلات باید موضوع دوصدائی یا حتی چند صدائی در میان دولتمردان و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی در کشور را به ویژه بعد از خرداد ۱۳۷۶ افزود.

اینک به نظر می‌رسد که شرایط چه از نظر جهانی و منطقه‌ای و چه از لحاظ داخلی به مرحله‌ای رسیده است که امکان اتخاذ سیاستی پویا، فعال و عالمانه وجود دارد که می‌توان آنرا در قالب چشم انداز بیست ساله در دستور کار قرار داده و دکترین معین و منسجمی ارائه داد که با آن بتوان با توجه به محتوای سیاست‌های پیشنهادی و جایگاه جمهوری اسلامی به عنوان یک بازیگر قدرتمند منطقه‌ای و ذیمدخل در روابط بین الملل نقش کلیدی و اساسی خود را هر چه بهتر بر عهده گرفت.

با پیروزی اصولگرایان در انتخابات مجلس هفتم و با این پیش بینی که ریاست جمهوری آینده نیز از میان اصولگرایان باشد زمینه انسجام سیاسی در داخل کشور در حال فراهم شدن است و این امر نقش بسیار مهمی در برخورد مقتدرانه در صحنه سیاست خارجی کشور ایفا

* در تئوری سیاست خارجی کشورها را به پنج گروه، انفعالی، عکس‌العملی، تنش‌زدا، تعاملی و تهاجمی می‌توان تقسیم نمود.

می‌کند. از نظر اقتصادی نیز با گذر از بحرانهای مالی بعد از جنگ و کاهش چشمگیر بدهی‌های خارجی، افزایش ذخائر ارزی و حتی بر خورداری از مازاد ذخیره ارزی و افزایش فزاینده قیمت نفت، چشم انداز مناسبی برای کشور در صحنه روابط اقتصادی و تجاری بین‌المللی نمایان می‌باشد. از نظر نظامی نیز با توجه به تجربیات استثنائی دوران جنگ تحمیلی و امکانی که بعد از جنگ در بازسازی و تقویت نیروهای مسلح فراهم گردید بالاترید امروز جمهوری اسلامی در شرایطی بسر می‌برد که دشمنان کشور حتی به مخیله خودشان هم نمی‌گذرانند که این کشور را مورد تهدید و یا حمله نظامی قرار دهند. مهمتر و بالاتر از عناصر سه گانه قدرت که بر شمردیم قدرت و نفوذ فرهنگی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در میان مردم مسلمان منطقه که در اثر پیروزی انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی فراگیر و گسترش خیزشهای ضد امپریالیستی و استکباری به وجود آمده است خود به تنهایی اهرم قدرتی است که در محاسبات منطقه‌ای و جهانی و در شکل‌گیری موازنه قدرت نقش کلیدی و برتری یافته است.

در گذشته جنبش‌های مردمی به طور اخص دولتهای ملی را هدف قرار می‌داد ولی امروز این جنبش‌ها بیشتر توجه خود را به بازیگران اصلی نظام جهانی معطوف نموده و بعضاً نقشی مهمتر از دولتهای ملی در روابط بین‌الملل بازی می‌کنند و تأثیری غالب بر روند تحولات جهانی پیدا کرده‌اند. یک گروه اندک از جوانان حزب الله در لبنان می‌توانند پنج قدرت بزرگ جهانی را وادار به فرار کنند. عملیات انفجاری در مادرید توسط گروهی می‌تواند دولتی را سرنگون نموده و دولتی دیگر را بر سر کار آورد. بهره برداری و تقویت این خیزشهای مردمی برای مقابله با قدرتهای جهانی به‌ویژه امریکا هرگز نباید از دید سیاستگذاران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی بدور بماند. جنگ‌های جهانی در حال حاضر و در آینده دیگر میان دولتها شکل نخواهد گرفت بلکه میان دولتها به‌ویژه قدرتهای بزرگ از یکطرف و جنبشها و خیزشهای مردمی از طرف دیگر شکل می‌گیرد.

منطقه خاورمیانه به طور اخص و جهان اسلام به طور اعم که دربرگیرنده این منطقه نیز می‌باشد اگر چه همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است ولی امروزه نقش استراتژیک فوق‌العاده و بیشتری پیدا کرده است و بجرأت می‌توان ادعا کرد که از لحاظ اهمیت استراتژیک جای اروپا را گرفته و کانون حوادث و اتفاقات جهانی و بین‌المللی شده است و می‌توان ادعا کرد که سرنوشت آینده جهان و قدرتهای سلطه‌جو در این منطقه رقم خواهد خورد و بهمین دلیل

نظام منطقه‌ای شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته و روابط منطقه‌ای و جهانی را نیز متحول کرده است به طوری که دیگر نمی‌توان حوادث و اتفاقات جهانی را تنها در دو سطح جهانی و منطقه‌ای مورد تحلیل و بررسی قرار داد. دولت‌های منطقه عموماً از قدرت و توانایی قبلی برخوردار نمی‌باشند زیرا که تحت فشارهای متقابل نظام‌های سلطه‌گر و خیزش‌های مردمی در میان دو لبه قیچی قرار گرفته‌اند. از یکطرف دولت‌های سلطه‌جو دیگر نه تنها پشتیبان و حامی آنها نیستند بلکه با ارائه طرح «خاورمیانه بزرگ» در صدد بهم ریختگی نظام موجود منطقه‌ای و احیاناً سرنگونی آنها هستند و از طرف دیگر بیداری اسلامی و خیزش‌های مردمی بر فشار وارده بر این دولت‌ها افزوده و آنها را به عنوان عوامل استکبار تحت فشار قرار داده و بجرات می‌توان ادعا کرد که تنها نظام سیاسی در منطقه که از این قاعده مستثنی می‌باشد جمهوری اسلامی است و این نظام می‌تواند در شرایط موجود به عنوان قدرت برتر منطقه سیاست‌های خارجی خود را در سطوح مختلف و در تعامل با سایر دولت‌ها به پیش ببرد. پیمانها و اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و کنفرانس اسلامی دیگر از توان لازم برای برخورد با بحران‌های جهانی و منطقه‌ای برخوردار نیستند.

دولت‌های منطقه به ویژه دولت‌های عربی که در گذشته از بیم نفوذ افکار و اندیشه‌های ملهم از انقلاب اسلامی از شکل‌گیری و قوام انقلابی وحشت داشتند و تمام تلاش خود را برای جلوگیری از قدرت رو به فزونی ایران اسلامی بکار می‌گرفتند امروزه به خاطر حفظ موقعیت خود به جمهوری اسلامی روی آورده‌اند و این امر موقعیتی استثنائی برای جمهوری اسلامی فراهم کرده است و موجب گردیده که در مناطق بحرانی همچون افغانستان، عراق، فلسطین، نفوذ کشورها بر حوادث و تحولات داخلی آنها سایه افکننده باشد.

در سطح جهان بدنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی و علیرغم تمایل جهانی به ورود به نظام چند قطبی، ایالات متحده آمریکا تلاش بی‌وقفه‌ای را برای برقراری نظام تک قطبی و سلطه جهانی آمریکا آغاز کرده است و حوادث و اتفاقات متعاقب آن و دکترین‌های ارائه شده از طرف آمریکا در همین راستا سیر می‌کند و زمانیکه آمریکا از تلاش‌های سیاسی و اقتصادی خود در تحقق این آرزو نتیجه نگرفت به آخرین حربه متوسل گردید و آن دست‌یازی به حرکتی نظامی بود که بدنبال حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان و عراق شکل گرفت.

شرایط موجود در مقایسه با گذشته نشان می‌دهد که امریکا در تحقق اهداف یکجانبه‌گرایانه خود ناکام مانده و نه تنها جامعه جهانی در جهت استقرار نظام چند قطبی حرکت می‌کند بلکه امریکا با مشکلات و گرفتاریهایی که برای خود ایجاد کرده است بعید است بتواند در آینده‌ای نه چندان دور حتی به عنوان یک قدرت بزرگ نقش اساسی در صحنه روابط بین‌الملل ایفاء کند. این کشور با هجمه‌ای که به خاورمیانه آورد در همان گامهای اول در سه باتلاق عظیم در افغانستان، عراق و در فلسطین گرفتار شده است و احتمال خروج سالم از این باتلاقیها بدون پذیرش شکستی همچون شکست در ویتنام بعید به نظر می‌رسد.

اتحادیه اروپا نه تنها راه خود را از امریکا جدا کرده است بلکه با پذیرش ده عضو جدید و شکست دولتهای هوادار امریکا همچون دولت از نار در اسپانیا به عنوان یک قدرت مستقل به رقابت در صحنه جهانی با امریکا می‌پردازد. چین نیز به عنوان غول اقتصادی جدید در حال ظهور است و روسیه فدراتیو در مسیر بازگشت به قدرت بزرگ جهانی همچنان در تلاش و کوشش است.

در چنین شرایطی میدان مانور برای بازیگران مستقل منطقه‌ای همچون جمهوری اسلامی بنحو مساعدتری فراهم می‌باشد. اتخاذ یک سیاست مدبرانه و ماهرانه و با بهره‌برداری از شرایط موجود در قالب دکترین تعامل سازنده قابل تبیین و ارائه می‌باشد و این دکترین با قبول این پیش فرضها قابل طرح است که حربه‌های امریکا در اعمال فشار بر ایران کارائی خود را از دست داده و زنگ خورده‌اند زیرا که:

الف- علیرغم تلاش امریکا برای کاهش قیمت نفت و استفاده از آن برای اعمال فشار بر ایران و سایر کشورهای نفت خیز این ماده حیاتی دیگر به عنوان یک حربه سیاسی علیه تولیدکنندگان و صادرکنندگان آن نمی‌تواند بکار رود بلکه در آینده‌ای نه چندان دور می‌تواند به عنوان حربه سیاسی علیه کشورهای وارد کننده مورد استفاده قرار گیرد.

ب- حربه‌های توسل به حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و اعمال دموکراسی نیز با توجه به رسوائی امریکا به ویژه در ماجرای شکنجه زندانیان ابوغریب نیز دیگر از کارائی لازم برخوردار نیست.

ج- حمله و تجاوز نظامی امریکا هم با تکیه بر قدرت نظامی نتیجه مطلوب را برای آن کشور در تجاوز به عراق و افغانستان نداشته بلکه شرایط آن در کشورهای همسایه را در جهت

منافع ایران تغییر داده است و در آینده هم احتمال توسل به این حربه در برخورد با کشورهای همچون جمهوری اسلامی فوق العاده ضعیف می‌باشد.

د- اختلاف میان آمریکا و سایر بازیگران نظام بین الملل به ویژه اتحادیه اروپا و بفرزونی بوده و آمریکا هر چه بیشتر در صحنه روابط بین الملل منزوی می‌گردد.

ه- غرب و به ویژه آمریکا در قبال جهان اسلام از حالت تهاجمی به حالت انفعالی و دفاعی درآمده و امروز از نفوذ اسلام و افکار رادیکال در جوامع خودشان اظهار نگرانی می‌کنند.

و- شرایط داخلی آمریکا و رقابتهای حزبی و انتخاباتی امکان حمایت و پشتیبانی همه جانبه از سیاستهای فعلی دولت آمریکا را از بین برده است.

شرایط فوق امکان و فرصت استثنائی به جمهوری اسلامی می‌دهد که از لاک دفاعی درآمده و تهاجم آرام و محکم خود را علیه استکبار آغاز نماید و این سیاست در شرایطی موفق خواهد بود که نه تنها به سیاست تنش زدائی خاتمه داده و سیاست تعامل سازنده و قدتمندانه را انتخاب کرده و به ویژه از حالت وادادگی که در مجلس ششم به چشم می‌خورد خارج شده و نه تنها از بروز و ایجاد بحرانهای سیاسی وحشت نداشت بلکه مهمتر از همه باید به دوره دو صدائی و یا چند صدائی هم خاتمه داد و کلیه عوامل ساختار دیپلماتیک خود را ملزم و متعهد بدانند که از سیاست تدوین شده و ابلاغ گردیده پیروی کنند و تحقق این امر نیاز به تحول و در واقع نوعی خانه تکانی در کادر دیپلماتیک کشور دارد تا چنانچه افراد و گروههایی در داخل این ساختار آمادگی پذیرش و اجرای این دکترین را ندارند کنار گذاشته شوند. تفصیل این دکترین در پنج سطح بین المللی، جهان اسلام، خاورمیانه، همسایگان و ملی ارائه می‌گردد.

فصل اول: سطح بین الملل

مقدمه راهبردی

شاخص های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران طی سالهای قرن ۲۱ با تغییرات قابل توجهی روبرو شده است. این امر ناشی از دگرگونی های ساختاری در نظام بین الملل می‌باشد. دگرگونی در حوزه های منطقه ای نیز به گونه ای بدون وقفه تداوم یافته است. فروپاشی نظام دو قطبی و حادثه ۱۱ سپتامبر را می توان به عنوان نقاط عطفی در تغییرات استراتژیک در حوزه بین المللی و منطقه ای دانست.

به موازات تغییرات یاد شده، شاهد دگرگونی‌هایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای امنیت‌سازی می‌باشیم. امنیت زمانی شکل می‌گیرد که کشورها از ابزارهای مناسب برای برخورد با تهدیدات نوظهور و همچنین تهدیدات کلاسیک برخوردار باشند. اگر کشوری فاقد ابزارهای مؤثر برای مقابله با تهدیدات باشد، در آن شرایط قادر نخواهد بود تا امنیت ملی خود را سازماندهی نموده و زمینه‌های مؤثری برای امنیت‌سازی در جهان متغیر و در حال دگرگونی به وجود آورد.

بنابراین اگر کشوری در صدد است تا با چالش‌ها محدودتری روبرو گردد؛ ناچار است تا فضای بین‌المللی را شناسایی نماید. اگر کشوری نتواند نسبت به واقعیت‌های تهدید و قوف یابد، در آن شرایط قادر نخواهد بود تا امنیت‌سازی را به گونه مؤثری انجام دهد. این امر به مفهوم آن است که اولین گام برای ایجاد امنیت ملی شناخت فرصت‌ها و تهدیدات کم‌شدت و پر شدت می‌باشد.

تهدیدات امنیت ملی به گونه‌ای دائمی و بدون وقفه ادامه خواهد یافت. هیچ کشوری وجود ندارد که فارغ از شرایط تهدید آمیز امنیت ملی به سر برد. این امر به مفهوم آن است که تمامی کشورها با تهدید روبرو می‌باشند. اما برخی از کشورها با تهدیدات گسترده تری روبرو بوده و در نتیجه چالش‌های بیشتری فراروی آنان قرار می‌گیرد.

تهدیدات فراروی جمهوری اسلامی ایران بیش از آنکه ناشی از مؤلفه‌های درون ساختاری یا منطقه‌ای باشد، تحت تأثیر مؤلفه‌های بین‌المللی است. این امر ناشی از ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. شواهد نشان می‌دهد که مؤلفه‌های ایدئولوژیک ایران با آنچه که در فضای سیاسی و بین‌المللی مطرح می‌شود، متفاوت است. اهداف اولیه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس شکل بندی ایدئولوژیک بوده است. رویکردهایی ارائه داده است که بر اساس آن زمینه‌های تغییر در شکل بندی‌های موجود در نظام بین‌الملل فراهم می‌گردد.

ساختار موجود در نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که در آن قدرت‌های غربی بر اساس برتری تکنولوژیک خویش به برتری دست یافته‌اند. این برتری منجر به مداخله‌گری بی‌پایان آنان در سایر کشورها گردیده است. روند یاد شده با مؤلفه‌های اسلامی و ایدئولوژیک ایران در تضاد می‌باشد.

بر اساس مؤلفه‌ها و رویکردهای اسلامی، مداخله‌گری نظام بین‌الملل باید به حداقل برسد. این امر بر اساس «قاعده نفی سبیل» شکل گرفته است. قاعده یاد شده به مفهوم آن است که کشورهای اسلامی نباید تحت تأثیر فشارهای ناشی از سیاست واحدهای غیراسلامی قرار گیرند. این امر به عنوان یکی از نمادهای سیاسی و ایدئولوژیک محسوب می‌شود. این در حالی است که مداخله‌گری غرب طی سال‌های گذشته افزایش یافته است. در سالهای اخیر مداخلات بی‌پایان کشورهای غربی با عکس‌العمل متقابل کشورها و گروه‌های اسلامی روبرو شده است. هم‌اکنون نیروهای امریکایی در طیف گسترده‌ای از کشورهای اسلامی حضور دارند. آنان در صدد هستند تا از طریق نیروهای نظامی خود به برتری دست یافته و موقعیت خود را تثبیت نمایند. شرایطی را فراهم کنند که بر اساس آن زمینه‌های هژمونی بر جنوب را به دست آورند. کشورهای اسلامی عمدتاً در تقسیم‌بندی‌های موجود نظام بین‌الملل در جنوب قرار دارند. از آنجا که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مخالف هر گونه مداخله‌گری بین‌الملل است. اینگونه مخالفت‌ها را افزایش می‌دهد. جامعه اسلامی طی سالهای گذشته از خود آگاهی بیشتری برخوردار شده است. جوامع اسلامی تلاش دارند تا همانند جمهوری اسلامی ایران با مداخلات و هژمونیک‌گرایی غرب مقابله نمایند. این امر زمینه‌های افزایش تعارض را فراهم آورده است.

شواهد منطقه‌ای و بین‌المللی نشان می‌دهد که به موازات افزایش مداخلات غربی، زمینه‌های سیاسی و استراتژیک برای واکنش متقابل ایران و سایر کشورهای اسلامی فراهم می‌شود. جمهوری اسلامی ایران که مخالف هژمونیک‌گرایی غربی است بر این اعتقاد می‌باشد که در شرایط فعلی ساختار قدرت در نظام بین‌الملل اگر بر اساس نمادهایی از موازنه‌گرایی شکل گیرد و سازماندهی شود، زمینه‌های ثبات سیاسی و بین‌المللی افزایش می‌یابد. این در حالی است که امریکایی‌ها به گونه‌ای تکرارپذیر بر مداخلات خود تأکید دارند. این مداخلات در جلوه‌های متفاوتی نمایان می‌شود. مداخلات نرم افزاری بیش از ستیزش‌های رو در رو اهمیت یافته است.

طی سالهای ۲۰۰۱ تاکنون امریکا حجم گسترده‌تری از محدودیت‌های سیاسی و استراتژیک را علیه ایران اعمال کرده است. این امر بیانگر آن است که جدال‌های سیاسی امریکا به عنوان بخشی از هژمونی آن محسوب می‌شود. استراتژیست‌های امریکایی بر جدال‌های بی‌پایان

تأکید دارند. آنچه که به عنوان «عملیات پیش‌دستی‌کننده» مطرح گردید را باید انعکاس استراتژی و اهداف هژمونیک گرای آمریکا دانست.

آنان از این گونه عملیات در کشورهای افغانستان و عراق استفاده کرده‌اند و تهدیدات آنان علیه ایران نیز منتفی نگردیده است. اگر امریکائی‌ها در اجرای برنامه‌های پیش‌دستانه خود به توفیق سیاسی و استراتژیک دست یابند، در آن شرایط موج گسترده تری از تهدیدات سیاسی و امنیتی را علیه جمهوری اسلامی ایران اعمال می‌کنند.

هم اکنون در گزارشاتی که وزارت دفاع، سازمان اطلاعات مرکزی و وزارت امور خارجه آمریکا منتشر می‌سازند، نام ایران در زمره کشورهای تهدید کننده منافع ملی آمریکا محسوب می‌شود. این امر بیانگر آن است که در استراتژی آمریکا ایران در محور اصلی تقابل آنها قرار دارد. امریکایی‌ها در قالب «استراتژی عدم اطمینان» نسبت به محیط بین‌الملل عمل می‌کنند. آنان تلاش دارند تا حوزه فعالیت‌های خود را بر اساس تهدیدات احتمالی گسترش دهند. بنابراین مقابله با جمهوری اسلامی ایران در فهرست جدال‌های منطقه‌ای آمریکا در حوزه خلیج فارس قرار دارد.

اقدامات نظامی و عملیاتی آمریکا در قالب عبور از غافلگیری انجام می‌گیرد. آنان بر این اعتقادند که تهدیدات برای آنان مشخص است، اما زمان عملیاتی شدن تهدیدات و محیط آن نامشخص می‌باشد. این امر به عنوان نمادی از تهدید گسترده محسوب می‌شود. برای مقابله با این گونه از تهدیدات شرایطی وجود دارد که بر اساس آن امریکایی‌ها به مقابله فزاینده دست می‌زنند.

آنان طیف گسترده‌ای از کشورها را در لیست تهدیدات آمریکا قرار داده‌اند. بنابراین تلاش می‌کنند تا این گونه از تهدیدات را از طریق الگوهای امنیتی، نظامی و اقتصادی محدود نمایند. تهدیدات کشورهای جنوب را به عنوان مخاطره امنیتی فراگیر می‌دانند و تلاش دارند تا با اینگونه از تهدیدات مقابله نمایند. هدف آنان گسترش سطح جدال برای به حداقل رساندن قدرت عملیاتی کشورهای جنوب می‌باشد.

در چنین شرایطی احتمال مقابله آنان با ایران افزایش می‌یابد. این امر در سطوح مختلفی شکل می‌گیرد. طی سالهای ۲۰۰۲ به بعد، تعریف آمریکا از جمهوری اسلامی ایران بر اساس تئوری «محور شرارت» شکل گرفت. محور شرارت شامل کشورهایی می‌شود که برای اهداف

امنیتی و استراتژیک امریکا به عنوان تهدید تلقی می‌گردند.

امریکائیه‌ها در گام اول جدال‌های استراتژیک خود را با افغانستان آغاز نمودند. طالبان را می‌توان به عنوان نیروهای اجتماعی دانست که زمینه‌های جدال با امریکا را به وجود آورده بودند. این نیروها می‌توانستند در زمان محدودی به عنوان نیروی چالش‌گر مؤثری ایفای نقش نمایند این روند منجر به افزایش جدال‌گرایی در کشورهای خاورمیانه گردید.

در دومین گام، زمینه برای جدال‌های جدیدی به وجود آمد. امریکا تلاش داشت تا محور بی‌ثباتی منطقه‌ای را بازسازی نماید. بنابراین آنان در دومین گام با عراق مقابله نظامی نمودند. هدف آنان از چنین اقدامی را باید ایجاد زمینه‌های سیاسی و استراتژیک مناسب برای مقابله با جدی‌ترین تهدید دانست. این امر برای آنان مطلوبیت‌های ویژه‌ای را به وجود آورد. بعد از اقدامات نظامی امریکا در عراق شرایطی به وجود آمد که بر اساس آن برخی از کشورها در رفتار سیاست خارجی خود انعطاف‌پذیری گسترده‌تری را به نمایش گذاشتند. این امر به مفهوم شرایطی بود که کشورهای لیبی و سوریه برخی از اهداف سیاسی و استراتژیک خود را تغییر دادند. اما هنوز رویکرد جدال‌گرایانه امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای بی‌وقفه ادامه یافته است.

در عین حال اقدامات ستیزه‌جویانه امریکا در عراق در حالی تداوم می‌یابد که نیاز امریکا به مساعدت و همکاری ایران افزایش یافته است. شواهد نشان می‌دهد که در ارتباط با اقدامات امریکا در افغانستان و عراق برخی از منافع و مطلوبیت‌های استراتژیک جمهوری اسلامی ایران نیز در حذف دو دشمن خطرناک تحقق یافته است. به همین دلیل بود که طی سالهای گذشته، نیاز امریکا به اقدامات همکاری جویانه ایران افزایش یافته است. این امر نشان می‌دهد که جهت‌گیری سیاست امریکا در منطقه لزوماً نمی‌تواند بر جدال همه‌جانبه علیه ایران قرار گیرد. بلکه نشانه‌هایی از تمایل به همکاری در روابط ایران و امریکا وجود دارد.

طی سالهای آینده، نیازهای استراتژیک امریکا به ایران افزایش خواهد یافت. این امر به عنوان بازتاب درگیری‌های نظامی و عملیاتی ایالات متحده در مرزهای همجوار با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. روندهای موجود به گونه‌ای تداوم می‌یابد که بر اساس آن چالش‌های فراروی امریکا افزایش می‌یابد. گسترش چنین محدودیت‌هایی را باید به عنوان نمادی از بحران‌های تصاعد یافته دانست. در شرایطی که بحران‌ها به لحاظ شدت یا گستره افزایش

می‌یابند، زمینه برای تغییر در الگوی رفتاری واحدهای سیاسی فراهم می‌شود. بنابراین امریکایی‌ها نیز در شرایط جدید، شکل‌بندی‌های سیاست خارجی خود را با تغییراتی اجتناب‌ناپذیر مواجه می‌بینند.

جدال‌های استراتژیک امریکا در شرایطی تداوم می‌یابد که تاکتیک‌های رفتاری سیاست خارجی آن کشور در برخورد با جمهوری اسلامی ایران متنوع می‌گردد. این امر به مفهوم شرایطی است که بر اساس آن زمینه‌های تغییر مرحله‌ای در رفتار امریکا نسبت به ایران وجود دارد. انتقال قدرت به نیروهای محلی عراق را باید به عنوان اقدامی در جهت کاهش مخاطرات ناشی از اشغال عراق دانست. این روند می‌تواند منجر به افزایش تنش بین امریکا و ایران و یا همچنین کاهش اینگونه تنش‌ها گردد. پیامد سیاست‌های جدید امریکا در کشور عراق هنوز مشخص نمی‌باشد. شواهد نشان می‌دهد که عراق و آینده سیاسی آن نقش مؤثری در شکل‌بندی‌های روابط استراتژیک امریکا و ایران بر جای می‌گذارد.

در شرایط مبتنی بر ابهام استراتژیک، اقدامات سیاسی و امنیتی امریکا علیه ایران افزایش می‌یابد. این امر به مفهوم آن است که انگیزه‌های ایران برای ایفای نقش سیاسی و بین‌المللی ادامه دارد. محدودیت‌های امریکا منجر به کاهش انگیزه استراتژیک ایران نگردیده است. زیرا جمهوری اسلامی ایران از جایگاه و مطلوبیت استراتژیک برخوردار است.

ایران به محدودیت‌های امریکا در منطقه واقف است و تلاش دارد تا از این محدودیت‌ها در جهت ارتقاء موقعیت و منافع خود استفاده کند. جمهوری اسلامی ایران بر این امر واقف است که حضور نظامی امریکا در خلیج فارس، محدودیت‌هایی را برای آن به وجود می‌آورد. از سوی دیگر به این جمع‌بندی رسیده است که بدون وجود اینگونه محدودیت‌ها، نوع دیگری از ستیزش سیاسی و امنیتی علیه ایران شکل می‌گرفت. این امر نشان می‌دهد که مبنای روابط ایران و امریکا طی سالهای آینده مبتنی بر تعارض باقی خواهد ماند.

اگر چه طی سالهای آینده، نمادهایی از لزوم همکاری دو جانبه و چند جانبه در روابط و تعاملات ایران و امریکا به وجود می‌آید. در عین حال این امر نمی‌تواند مشکلات امنیتی و استراتژیک دو کشور را در تعامل با یکدیگر بازسازی کند. جمهوری اسلامی ایران بر این امر واقف است که بر اساس حضور نظامی امریکا، حوزه امنیتی آن تهدید می‌شود و منطقه نفوذ ایران کاهش می‌یابد. تهدیدات نظامی و امنیتی امریکا از احتمال شکل‌گیری بیشتری برخوردار

می‌شود، اما این امر به مفهوم نادیده گرفتن رفتار استراتژیک ایران محسوب نمی‌شود. ایران در برخورد با امریکا و سایر واحدهای سیاسی، خود را کشور ضعیفی نمی‌پندارد. اگرچه قدرت نظامی آن محدود است. اما طی سالهای گذشته تلاش نموده تا اقتدار خود را از طریق بازسازی ابزارهای نظامی تقویت نماید. ابزارهایی که جمهوری اسلامی ایران طی سالهای گذشته تولید کرد از تنوع قابل توجهی برخوردار بوده‌اند. این امر به مفهوم شرایطی است که بر اساس آن انگیزه ایران برای ایفای نقش منطقه‌ای باقی مانده است. انگیزه سیاسی به عنوان بخشی از رفتار استراتژیک محسوب می‌شود.

در عین حال امریکا در تلاش برای استقرار نظام تک قطبی بر جهان و حفظ سلطه هژمونی خود بعد از فروپاشی شوروی و نظام دو قطبی، صحنه نبرد و قدرت نمائی خود را در منطقه خاورمیانه دیده است و بزرگترین مانع و مشکل خود را در این جدال جمهوری اسلامی ایران می‌داند.

بنابراین تا زمانیکه ایران از مطلوبیت های ژئوپلیتیکی و انگیزش لازم برای ایفای نقش سیاسی و منطقه‌ای برخوردار است اقتدار و موقعیت آن افزایش می‌یابد و جدال با امریکا ادامه می‌یابد و این امر نشان می‌دهد که ایران از قابلیت‌های خود برای مقابله با تهدیدات امریکا استفاده می‌کند. ایران حتی حوزه نفوذ خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی اش می‌داند. در این شرایط تلاش خواهد نمود تا نقش سازنده‌ای را در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا نماید.

وجود چنین مؤلفه‌ای به مفهوم آن می‌باشد که تمایل گسترده به ایفای نقش سیاسی و منطقه‌ای خواهد داشت. این امر برای تولید قدرت و ایفای نقش در منطقه است. اسطوره‌های اسلامی و ایرانی در ذهن دولتمردان جمهوری اسلامی نیاز به تولید دارد. زیرا که انگیزش‌های ایرانی و قالب‌های ایدئولوژیک با یکدیگر ترکیب شده‌اند و مقاومت در برابر تهدیدات امریکا را افزایش داده‌اند. دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران پایان یافته است اما خاطره مقاومت آن در ذهن زمامداران و شهروندان ایرانی و حتی ناظران خارجی باقی مانده است. این امر نشان می‌دهد که مقاومت و پیروزی اثراتی بمراتب بیشتر از انفعال و شکست دارد.

این امر منجر به شکل‌گیری شرایطی گردیده است که بر اساس آن انگیزه مقاومت در برابر فشارهای امریکا باقی خواهد ماند. انگیزه‌های ایدئولوژیک و روحیه ایرانی، منجر به تلاش برای به کارگیری روندهای تولیدکننده قدرت می‌شود. این امر با رویکردهای امریکا در تعارض

می‌باشد. اما امریکائی‌ها قادر نخواهند بود تا به گونه‌ای یکجانبه علیه سیاست خارجی و اهداف استراتژیک ایران ایفای نقش نمایند. بنابراین تلاش خواهند کرد تا الگوی همکاری جویانه‌ای را با سایر کشورها بویژه اروپای متحد در روابط متقابل به وجود آورند.

گرایش ایران به نیروی سوم را باید به عنوان عامل دیگری دانست که بر اساس آن مبادرت به همکاری استراتژیک با کشورهایی می‌نماید که بتوانند جایگزین مطلوب و مؤثری برای امریکا گردند. از این رو می‌توان به این جمع بندی رسید که:

الف- روندهای تضاد در روابط استراتژیک ایران و امریکا طی سالهای آینده و تا زمانیکه سیاست هژمونیک گرایی این قدرت ادامه داشته باشد تداوم خواهد یافت.

ب- و در این دوران امریکا تلاش های خود را برای اعمال محدودیت علیه جمهوری اسلامی ایران افزایش خواهد داد.

ج- مخالفت اروپای متحد با مداخلات منطقه‌ای امریکا و چالش هایی که در برابر سیاست مداخله جویانه آن کشور ایجاد شده است را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای همکاری در روابط ایران و اروپا در تقابل با هژمونیک گرایی امریکا دانست.

د- امریکایی‌ها در کوتاه مدت علیه جمهوری اسلامی ایران نیروی نظامی به کار نخواهند گرفت. آنان تلاش دارند تا روندهایی ایجاد شود که بر اساس آن اقتدار استراتژیک ایران از طریق تضادهای درون ساختی کاهش یابد. این روند را می‌توان به عنوان اقدامی تلقی نمود که بر اساس آن زمینه تداوم تعارضات و چالش های کم شدت علیه جمهوری اسلامی ایران فراهم خواهد شد. برای مهار چنین روندی جلوه‌هایی از وابستگی متقابل غیر متقارن در روابط ایران و امریکا وجود دارد. از جمله این موارد می‌توان به تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره داشت. بنابراین اگر امریکا در روندی قرار گیرد که با تهدیدات فراگیری روبرو شود، در آن شرایط نیاز استراتژیک آن کشور به ایران افزایش می‌یابد.

ه- بحران های منطقه‌ای فرا روی امریکا به گونه‌ای خواهد بود که ابتکار عمل آن کشور در برخورد با تهدیدات را کاهش می‌دهد. بنابراین می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که از یک سو زمینه محدود سازی جدال ها و منازعات امریکا در برخورد با ایران به وجود می‌آید. از سوی دیگر می‌توان شواهدی را مشاهده نمود که نیاز امریکا به مشارکت با ایران افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی سطح تعارضات امریکا علیه ایران به گونه مرحله‌ای کاهش

خواهد یافت.

و- تهدیدات امریکا علیه ایران در مقایسه با سایر چالش های موجود، افزایش یافته است. اما این امر به منزله ظهور تهدیدات پرشدت علیه ایران نمی باشد. قابلیت های اقتصادی و استراتژیک ایران به میزانی می باشد که امکان مانور ایران را در قبال این تهدیدات بیشتر می سازد. جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با بحران های ناشی از کنش استراتژیک امریکا به اقدامات تلافی جویانه و همچنین مقابله جویانه مبادرت می ورزد. این امر به عنوان زیر بنای فعالیت های استراتژیک ایران در روند همکاری های سازنده تلقی می شود. ز- اگر امریکا تلاش نماید تا تهدیدات کم شدت را علیه ایران سازماندهی نماید، این امر را می توان به عنوان زمینه ای برای همکاری محدود در سطح منطقه و تلاش برای بی ثباتی سیاسی در داخل نیز تلقی نمود. اگر چه همکاری گرای استراتژیک در شرایط موجود ایجاد نخواهد شد. اما شواهد منطقه ای و بین المللی نشان می دهد که زمینه آغاز شکل های جدید از روابط دو جانبه و چند جانبه وجود خواهد داشت. این گونه زمینه ها و بسترهای تاریخ را می توان به عنوان مقدمه ای برای شکل گیری تعامل سازنده دانست. زیرا تعامل سازنده به عنوان اقدامی برای حضور فعالتر و قدرتمندانه تر در حل مرحله ای تعارضات و بازسازی مؤثر روابط برای نیل به اهداف امنیتی خواهد بود.

ح- تک روی امریکا در پیشبرد برنامه های استراتژیک خود در منطقه و عدم همکاری سایر بازیگران قدرتمند جهانی با امریکا میدان مانور ایران را در تعارض با امریکا به سطح نظام بین المللی توسعه داده است و در روابط متقابل ایران با کشورهای اروپایی، چین و با روسیه نقش خواهد داشت. تردیدی نیست که هیچیک از این قدرتهای نظاره گر تمایلی ندارند که امریکا قدرت بلامنازع در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه باقی بماند.

ساختار نظام بین المللی

تحولات ساختاری در نظام بین المللی نقش مؤثری در جهت گیری های سیاست خارجی کشورها ایفای می کند. این امر ناشی از تأثیرپذیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی از توزیع قدرت در نظام بین الملل می باشد. به هر اندازه که توافق بین کشورهای قدرتمند افزایش یابد، زمینه محدودسازی نقش ملی و منطقه ای سایر بازیگران فراهم می شود.

بنابراین بر اساس نگرشی ساختاری در نظام بین الملل، چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران مؤثر در سیاست جهانی و منطقه‌ای می‌تواند بر رفتار سایر کشورها نیز تأثیر بر جای گذارد. به همان گونه که جهت گیری رفتاری و سیاسی کشورهای همانند ایران می‌تواند بر رفتار منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ تأثیرگذار باشد. در این معادله به هر میزان قدرت تأثیرگذاری کشورها بیشتر باشد نقش مؤثرتری در سیاست بین‌المللی ایفا می‌کنند.

در دوران بعد از جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی جامعه جهانی وارد دوره‌ای از انتقال گردیده که این شرایط تا شکل گیری نظام جدیدی ادامه خواهد داشت. در این دوره بازیگران قدرتمند جهانی در تلاش خواهند بود که نظام مورد علاقه خود را ترویج نموده و سعی در تثبیت آن بنمایند. دولت امریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد در تلاش بوده است که با اتخاذ سیاست یکجانبه گرایی نظام تک قطبی را بر جهان حاکم نموده و هژمونی خود را علاوه بر بلوک غرب بلکه بر همه جهان تثبیت نماید و در طول هفده سال گذشته علیرغم ناکامیها از تلاش خود دست بر نداشته است. در حالیکه سایر بازیگران قدرتمند جهانی حتی اروپای متحد بدنبال ایجاد نظام چند قطبی بوده و به تقابل با یکجانبه گرایی امریکا پرداخته اند. در این میان دولت انگلیس با تکیه بر سیاست سنتی خود تلاش میکند با ایجاد موازنه میان امریکا و اروپای متحد نه تنها موقعیت خود را همچنان در صحنه نظام جهانی به عنوان قدرت موازنه گر حفظ نماید بلکه از ورود بازیگران غیر غربی به صحنه معادلات سیاسی بین‌المللی جلوگیری نماید. در چنین جدالی جمهوری اسلامی با مراقبت دقیق از چالش‌های به وجود آمده در روابط قدرتهای بزرگ باید بتواند در جهت حفظ منافع و موقعیت خود بنحو مطلوب وارد صحنه بین‌المللی گردیده و نقش مؤثری را در شکل گیری و جهت دهی نظام بین‌الملل ایفا نماید.

آمریکا در تعقیب سیاست یکجانبه گرایی تلاش نموده تا جدال‌های بین‌المللی را به حوزه‌های منطقه‌ای منتقل نماید. در شرایطی که قدرت‌های بزرگ از توانمندی مؤثر برای ایفای نقش برخوردار نیستند چالش‌چندانی نیز از سوی آنان شکل نخواهد گرفت. بنابراین دولتمردان امریکا بر این امر واقف بودند که شکل جدیدی از جدال‌های استراتژیک فراروی امریکا قرار می‌گیرد. این امر به عنوان واکنش محیط منطقه‌ای علیه بازیگران قدرتمند جهان تلقی می‌شود. بازیگران نوظهور تلاش دارند تا شرایطی را به وجود آورند که بر اساس آن منافع

امریکا را تهدید نمایند. این امر مطلوبیت‌های مؤثری را برای ایران به وجود می‌آورد. زیرا در نقطه مقابل و فراروی منافع امریکا قرار می‌گیرد. تهدیدات بعد از جنگ سرد از سوی قدرت‌های بزرگ ایجاد نگردید بلکه فرایندی به وجود آمد که بر مبنای آن نیروهای منطقه‌ای بویژه سازمان‌های غیر دولتی و بازیگرانی که نقش غیر دولتی در سیاست بین‌المللی داشتند از جایگاه و قدرت انعطاف بیشتری برخوردار شدند. در این شرایط جدال‌های نوظهور از سوی بازیگران جنوب ایجاد شد. بازیگرانی که جایگاه چندانی در سیاست قدرت در سطح بین‌المللی نداشتند، تلاش نمودند تا هویت خود را از طریق جدال‌های بین‌المللی بازسازی نمایند و از این طریق در سیاست بین‌المللی از قدرت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردند.

ظهور هرگونه نیروی جدید سیاسی و بین‌المللی در نقطه مقابل هژمونیک‌گرایی امریکا قرار می‌گرفت. امریکایی‌ها در دهه ۱۹۶۰ توسط ویت‌کنگ‌ها تحقیر گردیدند. در دهه ۱۹۷۰ موفقیت خود را در افکار عمومی داخلی از دست دادند. ماجرای واترگیت رامی توان به عنوان نمادی از چنین شرایطی دانست. در دهه ۱۹۸۰ نیز امواج انقلاب اسلامی، فضای جدیدی از جدال‌گرایی استراتژیک را برای مشروعیت بین‌المللی امریکابه‌وجود آورد. این امر رامی توان به عنوان مقدمه‌ای برای ظهور نیروهای چالش‌گر جدید در دوران بعد از فروپاشی نظام دوقطبی دانست.

به این ترتیب در دوران بعد از تغییرات ساختاری در نظام بین‌الملل شرایطی به وجود آمد که از یک سو امریکاییها در صدد بودند تا نظم جدیدی را بر اساس قدرت بدون رقیب آن کشور به وجود آورند و از سوی دیگر زمینه‌های چالش از سوی کشورهای جنوب فراهم شده بود. این امر نوع جدیدی از منازعه را به وجود آورد. منازعات دوران جدید از ماهیت متفاوتی در مقایسه با دوران نظام دوقطبی برخوردار بود. نیروهایی وارد عرصه منازعات گردیدند که هدف آنان دستیابی به قدرت بیشتر در سیاست بین‌الملل نبود بلکه در صدد بودند که قدرت ناعادلانه موجود را تخریب نمایند و شرایط جدیدی را به وجود آورند. که بر مبنای آن نیروهای سنتی هژمونیک‌گرا از الگوهای مبتنی بر یکجانبه‌گرایی برخوردار نشوند. موضوع و دغدغه اصلی نیروهای جدید را می‌توان هویت‌گرایی دانست. آنان احساس می‌کردند که از طریق هویت‌گرایی می‌توانند برای خود موجودیت و اعتبار ایجاد نمایند.

روندهای متعارض ایجاد شده منجر به افزایش ستیزش گردید. در دهه ۱۹۹۰ شکل جدیدی از نیروهای چالش‌گر ایجاد شدند. نیروهای جدید حتی با جمهوری اسلامی ایران نیز دارای

هویت و اهداف متفاوتی بودند. نیروهایی که درصدد مقابله سازمان یافته با امریکا و بازیگران هژمونیک گرا در سطح بین‌المللی بودند.

این امر در اواخر دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. گروههایی از جمله حزب الله در لبنان، روند چالش‌گرایی با اهداف استراتژیک امریکا را در دستور کار خود قرار دادند. القاعده در اغلب کشورهای اسلامی سازماندهی شد. نیروهای فراملی به گونه‌ای تدریجی به عنوان عامل تهدید کننده قدرت هژمونیک گرای امریکا محسوب گشتند به طور کلی گروههای جدید از ظهور رعد آسا در دهه ۱۹۹۰ برخوردار بودند. این نیروها فعالیت‌های خود را در مقابله با اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی امریکا سازماندهی کردند. اما تحرک عملیاتی آنان از اولین سال‌های قرن جدید ایجاد شد. آنچه تحت عنوان اقدامات سازمان یافته بین‌المللی برای مقابله با اهداف امریکایی تلقی می‌گردیده از سوی این نیروها شکل گرفت. نیروهایی که لزوماً نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیز خوش بینی نداشتند. آنان صرفاً بر جدال‌گرایی همه جانبه علیه امریکا تأکید داشتند.

در چنین شرایطی امریکا در محیط جنوب با خلاء امنیتی روبرو شد. امریکایی‌ها نمی‌توانستند با نیروهای فراگیری در محیط امنیتی جنوب روبرو شوند. در بین کشورهای چالش‌گر منطقه نقاط آسیب پذیرتر شناسایی گردید. بنابراین امریکا در جدال علیه واحدهای منطقه‌ای با کشورهای ستیزش را آغاز نمود که از صدمه پذیری و شکنندگی بیشتری برخوردار بودند.

در این روند امریکا نمی‌توانست با تمامی بازیگران جنوب به جدال و ستیزش مبادرت ورزد. طبعاً آنان از الگوی گزینش در برخورد با کشورهای جنوب استفاده نمودند. از دیدگاه امریکایی‌ها، جنوب به عنوان نمادی از تهدید محسوب می‌شود. اما تمامی کشورهای جنوب از میزان تهدیدکنندگی یکسانی برخوردار نیستند. این امر زمینه همکاری محدود را با کشورهای پیرامونی فراهم می‌آورد. همکاری محدود به مفهوم آن است که به موازات همکاری، سطح مشخصی از ستیزش و منازعه در روابط امریکا و سایر کشورهای پیرامونی به وجود می‌آید.

بنابراین در دوران بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، زمینه‌های مناسبی برای ستیزش و همکاری فراهم می‌گردد. این امر را می‌توان به عنوان شرایط پایان ناپذیر در روابط کشورها و واحدهایی دانست که فاقد همبستگی‌های فرهنگی، ایدئولوژیک، سیاسی و بین‌المللی می‌باشد.

در دوران بعدازجنگ سرد استراتژیست‌های امریکایی بر این امر تأکید داشتند که تفوق و سلطه امریکا در تاریخ مدرن بی سابقه است. آنان بر اساس آمارهای اقتصادی، نظامی و سایر جلوه‌های قدرت ملی تأکید میکردند که هیچ قدرت بزرگ دیگری چنین قابلیت‌های شگرف نظامی، اقتصادی فنی و سیاسی را نداشته است. بنابراین امریکا خود را در جهانی می بیند که در برابر آن هیچگونه رقیبی وجود ندارد.

رویکرد یادشده در تفکر بسیاری از رهبران سیاسی و استراتژیست‌های امریکایی مورد تأکید قرار می‌گرفت. این رویکرد را در سخنرانی‌های تبلیغاتی کاندیدهای ریاست جمهوری امریکا نیز وجود داشته است. کاندیدای هر دو حزب سیاسی تلاش داشتند تا موقعیت کشور را بر اساس شرایط بی رقیب تبیین کنند. اما هر یک از آنان شاخص‌های خاصی را برای همکاری و منازعه با سایر کشورها مطرح می کردند. بر این اساس، از دیدگاه رهبران امریکایی این کشور در شرایط ویژه‌ای قرار دارد. شرایطی که متفاوت از سایر بازیگران است. بنابراین تمامی آنان بر ویژگی‌های برتر امریکا تأکید داشتند. کشوری که با تهدیدات متنوع و فراگیری برخوردار است. تهدیدات می تواند از حوزه‌های مختلفی شکل گیرد. تهدیدات شمال علیه جنوب از توانمندی و قدرت تخریبی برخوردار است. اما این گونه از تهدیدات به گونه تدریجی ظهور مییابد و به گونه تدریجی تأثیرات خود را بر جای می گذارد.

استراتژیست‌های امریکایی بر این اعتقادند که کشورهای تهدیدکننده قادر نیستند تا در کوتاه مدت بر قابلیت‌های امنیتی امریکا تأثیر خاص و مشخصی را بر جای گذارند. زیرا از دیدگاه آنان امریکا از قدرت چند وجهی برخوردار است. قدرت چندوجهی به مفهوم آن است که امریکا از قابلیت‌های مؤثری در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، تکنولوژیک، اقتصادی، ارتباطاتی و استراتژیک برخوردار می باشد. بنابراین تهدیدات و فشارهای وارده از سوی هر یک از کشورها و یا مجموعه‌ای از کشورها نمی تواند تأثیرات محدودکننده‌ای را بر جای گذارد.

این امر را می توان به عنوان زمینه‌ای برای هژمونیک‌گرایی امریکا دانست. این رویکرد دارای پیامدهای ویژه‌ای بر رفتار سیاسی و امنیتی امریکا می باشد. به هر اندازه هژمونیک‌گرایی امریکایی توسعه بیشتری یابد. به همان میزان زمینه‌های تعامل امریکا با محیط‌های پیرامونی نیز افزایش خواهد یافت. در این ارتباط تلاش خواهد شد تا در ابتدا نشانه‌های توانمندی ساختاری امریکا مورد بررسی قرار گیرد. بعد از آن تأثیر جایگاه ساختاری امریکا در روند تعامل

آن کشور با واحدهای منطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران ارزیابی گردد. زیرا براساس نوع تعامل می‌توان نشانه‌های تهدید و همچنین نشانه‌های مطلوبیت سیاسی برای اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را مورد آزمون قرارداد.

۱. جایگاه امریکا در ساختار نظام بین‌المللی

در دوران بعد از جنگ سرد، نشانه‌های قدرت و همچنین شاخص‌های مربوط به آسیب‌پذیری امریکا در نظام بین‌المللی به گونه قابل توجهی افزایش یافته است. نظریه پردازانی از جمله جوزف نای و همچنین جان ایکنبری بر این اعتقاد می‌باشند که قدرت ملی امریکا در دوران جدید از ویژگی چندجانبه و چند بعدی برخوردار گردیده است. آنچه منجر به مداخله‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل گردیده را نیز می‌توان براساس شاخص‌های قدرت آن کشور مورد ارزیابی قرارداد.

امریکایی‌ها بر این اعتقاد می‌باشند که نظام بین‌الملل در شرایط تک قطبی قرار دارد. آنان از ابزارها و انگیزه‌های خود برای ارتقاء قابلیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی استفاده می‌کنند. چنین رویکردی برای آنان مخاطرات بیشتری را به وجود می‌آورد. این مخاطرات ناشی از نوع درگیری و سطح جدال‌هایی است که در حوزه خاورمیانه با آن روبرو گردیده‌اند. رویکرد امریکا مبتنی بر ایجاد نظام سلسله‌مراتبی، برای آن کشور مخاطرات گسترده‌ای را به وجود خواهد آورد. این امر به مفهوم شرایطی است که بر اساس آن زمینه‌های همکاری‌گرایی امریکا با سایر بازیگران کاهش می‌یابد. این امر ثبات منطقه‌ای را کاهش می‌دهد.

اگرچه می‌توان براین امر تأکید نمود که امریکا دارای ماهیت مداخله‌گر و سلطه‌جویانه است اما چنین شاخص‌هایی در شرایطی تأمین می‌شود که بسترهای بین‌المللی مناسب فراهم شود. به طور کلی تلاش رهبران و استراتژیست‌های امریکایی را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثرسازی قدرت آنان در محیط‌های بین‌المللی دانست. طی سال‌های بعد از جنگ سرد نشانه‌های متفاوتی از برتری جویی امریکایی را می‌توان مشاهده نمود. این امر را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای هژمونیک‌گرایی امریکا دانست. بر این اساس می‌توان نشانه‌های هژمونیک در ساختار و رفتار سیاسی امریکا را بر اساس مؤلفه‌های ذیل مورد سنجش قرارداد. بعد از آن بازتاب چنین شرایطی را در مقابله با ایران مورد ارزیابی قرارداد. شاخص‌های

هژمونیک‌گرایی آمریکا که مبتنی بر اندیشه ایجاد نظام یک قطبی می‌باشد را می‌توان به شرح ذیل مورد بررسی قرار داد:

الف- رسالت‌گرایی امریکایی

اهداف ایدئولوژیک امریکارامی‌توان به عنوان زمینه‌ای برای هژمونیک‌گرایی امریکاتلقی نمود. کشورهای که از روحیه ایدئولوژیک برخوردارند قابلیت بیشتری برای ایفای نقش بین‌المللی دارند. ایدئولوژیک‌گرایی آمریکا را می‌توان در قالب فرهنگ سیاسی جدید آن کشور مورد ملاحظه قرار داد. آنان از اوایل قرن بیست و یکم برای خود هنجارهای بین‌المللی جدیدی تعریف نمودند. در نتیجه فضایی به وجود آمد که زمینه‌های برتری‌طلبی و قدرت‌گرایی آمریکا در قالب واژه‌های ایدئولوژیک مطرح شد. در این دوران بسیاری از جدال‌های ایران و آمریکا را می‌توان ناشی از روح ایدئولوژیک‌گرایی امریکایی‌ها دانست. آنان برای خود رسالت بین‌المللی قائل بودند. بنابراین آنچه که به عنوان هنجارهای سیاسی ایران محسوب می‌شد را مورد ستیزش قرار دادند.

هم‌اکنون رسالت‌گرایی امریکایی دارای ابعاد و جلوه‌های متنوعی است جهت‌گیری اصلی آن در مخالفت با گروه‌های ایدئولوژیک محور در خاورمیانه می‌باشد. بسیاری از استراتژیست‌های امریکایی بر جدال حاشیه‌علیه متن تأکید دارند. آنان خاورمیانه را به عنوان حاشیه‌ای تلقی می‌کنند که تلاش دارند ستیزش‌های فراگیری را علیه متن و کشورهای مرکزی انجام دهد. این امر به جدال بی‌پایان آمریکا با کشورهای خاورمیانه منجر شده است.

در سال ۱۹۹۵، استراتژیست‌های امریکایی درصدد برآمدند تا استراتژی جدید خود را برای انسجام سیاسی و همبستگی گروه‌های اجتماعی تئوریزه نمایند. آنان بر این امر تأکید داشتند که از قابلیت‌های ابزاری برخوردارند، اما قادر به بسیج افکار عمومی برای نیل به همبستگی استراتژیک نمی‌باشند. در چنین شرایطی است که آنان قابلیت‌های سازمان یافته‌تری را طراحی و جلوه‌هایی جدید از جدال را سازماندهی کردند.

هدف استراتژیست‌های امریکایی، سازماندهی افکار عمومی و تئوریزه نمودن هنجارهایی بود که می‌توانست به عنوان رسالت جدید آمریکا مطرح گردد. رسالت‌گرایی امریکایی در مقابله با دیگران مفهوم می‌یابد. به طور کلی اگر شرایطی ایجاد شود که زمینه‌های جدال به وجود آید. در آن شرایط جامعه امریکایی در راستای اهداف عمومی کشور بسیج می‌شود.

نظریه پردازانی همانند جوزف نای بر ضرورت تولید قدرت نرم برای جذب افکار عمومی در داخل و خارج تاکید داشته است. نای بر این اعتقاد است که هژمونیک گرایی و رسالت گرایی می بایست مبتنی بر ایجاد جاذبه برای امریکایی ها باشد. اگر جامعه امریکا نیازمند امنیت باشد، انگیزه بیشتری برای دفاع از هنجارهای داخلی خود خواهد داشت.

بنابراین رسالت گرایی امریکایی در گام اول نیازمند بسیج افکار عمومی در داخل و خارج است. در گام دوم، زمینه برای ایفای نقش در نظام بین المللی فراهم می شود. بنابراین رسالت گرایی امریکایی نیازمند انسجام داخلی و حداقل سازی گرایشات و انتظارات گروههای خرده فرهنگ در نظام جامعه امریکا می باشد. به هر میزان خرده فرهنگ ها از تنوع بیشتری برخوردار باشند طبعاً انسجام استراتژیک مطلوب و موثر حاصل نمی شود. تنوع خرده فرهنگ ها را باید عاملی در جهت کاهش رسالت گرایی امریکایی دانست. زیرا رسالت گرایی در شرایطی شکل می گیرد که تمامی جامعه در چهار چوب اهداف یکسان و مشخصی به انسجام و هماهنگی دست می یابند. تنوع خرده فرهنگ ها را همچنین می توان عاملی در جهت به حداقل رسیدن قابلیت های استراتژیک امریکا دانست زیرا روح سیاست خارجی امریکا با رسالت گرایی پیوند یافته است.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر به تغییر در سیاست خارجی امریکا نگردید بلکه آنان هنجارهای جدیدی را فراروی خود قرار دادند زیرا که در ذهنیت استراتژیک امریکا مقابله با دشمنان بی شماری وجود دارد. از سوی دیگر آنان به دلیل آنکه دارای گرایشات رئالیستی می باشند از این رو تلاش می کنند تا ائتلاف های ناپایدار را در روابط خارجی ایجاد نمایند. امریکایی ها دارای روح تعارض گرا برای نیل به قدرت ملی می باشند. از این رو در هر مقطع زمانی خاص با بازیگران مشخصی، رفتاری همکاری جوینده خواهند داشت. از سوی دیگر شرایطی وجود دارد که به ازای هر دشمن خارجی، هنجارهایی نیز تولید می شود. بنابراین رهبران سیاست خارجی و امنیتی امریکا تلاش خواهند داشت تا با چنین نشانه هایی مقابله نمایند.

هراس از اسلام گرایی را می توان به عنوان موضوعی کلیدی در سیاست امنیتی آنان دانست. بنابراین رسالت گرایی امریکایی در روند مقابله با اسلام گرایی و بنیادگرایی اسلامی قرار خواهد داشت. امریکا، اسلام گرایان را به عنوان نیروهای غیردموکراتیک تلقی می نماید. بنابراین هیچگونه منافع مشترک دائمی با آنان تعریف نمی کند. از دیدگاه رسالت گرایان امریکایی،

موازنه قدرت در حوزه خلیج فارس، صرفاً در شرایطی تأمین خواهد شد که زمینه‌های حضور نظامی امریکا فراهم شود و یا اینکه میزان مداخله‌گری امریکا به گونه‌ای افزایش یابد که هیچگونه نشانه‌ای از تهدید باقی نماند.

بنابراین رسالت‌گرایی امریکایی را می‌توان بنیان ایستارهای دائمی در سیاست خارجی آن کشور دانست. در دوران موجود، ماهیت ستیزش‌های امریکایی و ادبیات فراروی رهبران آن کشور تغییر یافته است. بنابراین رسالت‌گرایی با شاخص‌هایی از منطقه‌گرایی پیوند می‌یابد. در رویکرد منطقه‌گرایی جدید امریکایی، می‌توان نشانه‌هایی از حضور نظامی، مقابله استراتژیک و ستیزش ایدئولوژیک را در چهره حاکمان نومحافظه کار مشاهده نمود.

ب. قابلیت‌های نظامی و استراتژیک امریکا

نیروی نظامی امریکا به اندازه‌ای از توسعه ابزاری و استراتژیک برخوردار گردیده است که به عنوان ساختار مؤثر بین‌المللی برای مداخله در بحران‌ها محسوب می‌شود. در تئوری به هر میزان که نظامی‌گری یک کشور افزایش یابد زمینه برای ایفای نقش در بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش می‌یابد. از این رو نیروهای نظامی امریکا بیش از هر کشور دیگری بر این باور هستند که از قابلیت تأثیرگذار برخوردار می‌باشند. یکی از ویژگی‌های هژمون را باید بهره‌گیری از ابزارهای نظامی برای کنترل محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. امریکایی‌ها نه تنها به خاطر قابلیت نظامی تمایل به مداخله در سایر کشورها دارند، بلکه به دلیل روح رسالت‌گرایی خود، هرگونه مداخله نظامی را با مؤلفه‌های ایدئولوژیک توجیه می‌کنند. جامعه امریکایی نیز زمانی که دارای هنجارهای خاصی گردیدند نسبت به ضرورت اجرا و ادامه دادن آن وقوف می‌یابند. بنابراین نسبت به روندهای سیاسی حکومت همچنین مداخله‌گری در محیط‌های پیرامونی از انگیزه و مطلوبیت بالایی برخوردار می‌گردند.

یکی از ویژگی‌های کشور هژمون را می‌توان بهره‌گیری از ابزارهای قدرت برای کنترل بازیگران و حوادث بین‌المللی دانست. امریکایی‌ها اگر چه از قدرت نظامی لازم برای ایفای نقش برخوردار بودند اما به موازات آن با چالش‌های جدیدی نیز روبرو گردیدند که برتری نظامی امریکا را با مشکل مواجه کرد. از آنجا که امریکایی‌ها در حوزه قابلیت‌های نظامی از مزیت نسبی برخوردارند، تلاش می‌کنند تا بسیاری از رفتارهای سیاست خارجی خود را بر اساس چنین مؤلفه‌هایی تنظیم نمایند. نظامی‌گری امریکایی به گونه‌ای است که حتی می‌تواند نقش تعیین

کننده‌ای در خلق بحران‌های بین‌المللی ایفا نماید.

هم اکنون در حدود هشتاد درصد از تحقیقات نظامی و مخارج نظامی جهان توسط امریکایی‌ها صورت می‌گیرد. آنان از طریق برتری نظامی خود، تلاش دارند تا کنترل محیط بین‌المللی را در اختیار گیرند. حتی در مواردی نیز مشاهده شده است که امریکا از ابزارهای نظامی در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاست بین‌المللی بهره می‌گیرند. استراتژیست‌های غربی با تحلیل عملیات نظامی امریکا در بحران کوزوو و همچنین اشغال عراق بر این اعتقادند که نیروی نظامی امریکا آن کشور را به یک فوق‌قدرت تبدیل کرده است!

در دوران دوقطبی، قابلیت‌های نظامی امریکا و اتحادشوروی در توازن با یکدیگر پیش می‌رفت. در حالی که شرایط بعد از فروپاشی نظامی دوقطبی، قابلیت‌های نظامی سایر کشورها کاهش یافت. اما امریکا از قابلیت‌ها و توانمندی بیشتری در مقایسه با سایر قدرت‌های بزرگ برخوردار شده است. این امر نشان می‌دهد که نظامی‌گری امریکا نه تنها منجر به هژمونیک‌گرایی نظامی بین‌المللی گردیده، بلکه دولتمردان امریکا را ترغیب نموده است که با همین عنصر قدرت سعی کنند نقش مؤثرتری را در جهان ایفا کنند.

ج. قابلیت‌های تهاجمی امریکادر نگرش مبتنی بر نظام تک‌قطبی

قابلیت‌های تهاجمی امریکا در دوران بعد از جنگ سرد افزایش یافته است. این امر می‌تواند ناشی از ظهور بین‌المللی‌گرایی در امریکا دانست. بین‌المللی‌گرایی امریکایی دارای دو رویکرد کاملاً متفاوت می‌باشد.

موج اول بین‌المللی‌گرایی در امریکا را می‌توان مصادف با به قدرت رسیدن کلینتون دانست. وی بر این اعتقاد بود که اقتدار بین‌المللی امریکا صرفاً در شرایطی تأمین خواهد شد که اقتصاد امریکا از رشد بیشتری برخوردار باشد. نهادهای اقتصادی بین‌المللی گسترش یابند. امریکا نیز نقش مؤثرتری در این نهادها ایفا کند. به همین دلیل بود که امریکا در سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی شرکت کرد. حوزه همکاری‌های اقتصادی امریکا از نیم کره غربی به حوزه شرق آسیا منتقل گردید. در این روند سرمایه‌گذاری در کشور افزایش یافت. این سرمایه‌گذاری ماهیت تولیدی و صنعتی داشت و شرایطی به وجود آورد که زمینه تحقیقات صنعتی و اقتصادی امریکا به گونه مرحله‌ای رشد نمود. تغییراتی که در حوزه اقتصادی شکل گرفت موجب گردید که امریکا بتواند در بسیاری از محیط‌های بین‌المللی ایفای نقش نماید.

در این دوران نشانه‌هایی از تهاجم آرام آمریکا به سوی حوزه‌های اقتصادی به وجود آمد. موج دوم تهاجم‌گرایی آمریکا از سال ۲۰۰۱ شکل گرفت. در این دوران با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران زمینه‌های جدال‌گرایی استراتژیک افزایش یافت. گروه‌هایی همانند القاعده از اهمیت بیشتری در سیاست امنیتی آمریکا برخوردار شدند. در نتیجه این فرایند، روح تهاجمی آمریکا از اعتبار و شدت بیشتری برخوردار شد. در دوران جدید، امریکایی‌ها خود را با طیف گسترده‌ای از تهدیدات روبرو می‌دیدند. آنان تهدیدات بین‌المللی که دارای ماهیت ایدئولوژیک می‌باشد را به عنوان نماد جدال‌گرایی تلقی نمودند. بنابراین فضایی به وجود آمد که زمینه‌های جدال استراتژیک در روابط آمریکا و بازیگران جدید رابه وجود آورد.

به هم‌میزان که جدال‌گرایی امریکایی اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد، ساختار سیاسی و دفاعی آمریکا خود را برای انجام اقدامات تهاجمی فراگیرتری آماده می‌ساخت. بنابراین سازمان‌های دفاعی آمریکا برای مقابله با جدال‌های استراتژیک و تهدیدات پیرامونی آماده گردید. در روند جدید، ستیزش‌های نوظهور در حوزه دفاع و امنیت آمریکا سازماندهی شد. مشروعیت رهبران جدید آمریکا را باید در میزان مقابله‌گرایی منطقه‌ای آنان مورد تفسیر قرارداد. آنان طیف جدیدی از تهدیدات را در لیست تهدیدات و جدال‌های منطقه‌ای قراردادند. مقابله مؤثر با تهدیدات را به عنوان نشانه‌ای از قدرت تهاجمی آمریکا تلقی نمودند. بنابراین زمینه‌های مؤثری برای سازماندهی نهاد‌های امنیتی به وجود آمد.

نشانه‌های رفتار تهاجمی امریکارامی توان در میزان مداخلات آشکار و پنهان آن کشور در محیط‌های مختلف جغرافیایی به ویژه در خاورمیانه مورد ارزیابی قرار داد. امریکایی‌ها تهاجم بی‌پایان را به عنوان مقدمه‌ای برای تثبیت نقش هژمونیک خود در نظام بین‌الملل تلقی نمودند. این امر را می‌توان زمینه‌ای مؤثر برای گسترش حضور نظامی و عملیاتی دانست. اقدامات تهاجمی با گرایش‌های معطوف به بین‌المللی‌گرایی نهادگرا متفاوت می‌باشد. به همین دلیل است که امریکایی‌ها طی سال‌های گذشته با بسیاری از تصمیمات گذشته خود برای مشارکت امنیتی با نهادهای بین‌المللی فاصله گرفتند. جورج بوش بر این اعتقاد بود که از طریق بین‌المللی‌گرایی امنیتی نمی‌توان به تهدیدات روبه گسترش دوران موجود پایان داد. بنابراین روند جدیدی در دستور کار آنان قرار گرفت. بوش بر این موضوع اصرار داشت که آمریکا باید خود را از معاهدات و موافقت‌نامه‌هایی که برای آن کشور تهدیداتی ایجاد می‌کند و از سوی

دیگر کارآمدی چندانی نیز در سیاست بین‌المللی ندارد دور سازد. خروج امریکا از پروتکل دیوان بین‌المللی رسیدگی به جنایات جنگی، پروتکل منع تسلیحاتی و همچنین پیمان تسلیحات سبک را می‌توان به عنوان نشانه‌هایی از روح تهاجمی و تک‌روی امریکا دانست. اگرچه پیمان‌های یادشده را باید زمینه‌ای برای گسترش امنیت بین‌الملل تلقی نمود. اما شواهد نشان می‌دهد که امریکا تمایلی به ایفای نقش در نهادهای چندملیتی فراگیر ندارد. یکجانبه‌گرایی امریکایی روح تهاجمی آن کشور را افزایش داده است. بنابراین دولت بوش تلاش نمود تا قابلیت‌های نظامی و همچنین مشروعیت بین‌المللی برای تهاجم را افزایش دهد. انجام اقدامات یکجانبه‌گرا نیازمند روحیه تهاجمی می‌باشد. این امر از طریق ایدئولوژیک‌گرایی امریکایی در دوران بوش تقویت شد. زمانیکه یک کشور نسبت به کارآمدی نهادهای بین‌المللی تردید می‌کند، به مفهوم آن است که تلاش دارد تا اهداف امنیتی خود را براساس روندهای یکجانبه‌گرا مورد پیگیری قرار دهد. این امر روح تهاجمی امریکا را افزایش می‌دهد زیرا سیاست‌های تهاجمی در شرایطی گسترش می‌یابد که انتظارات امنیتی کشورها فراگیرتر از قابلیت‌های موجود باشد.

شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از اقدامات امریکا ناشی از انتظارات فراگیر امنیتی آنان می‌باشد. زمانیکه یک کشور بر روندهای امنیت یکجانبه تأکید داشته باشد، به مفهوم آن است که از یک سو هیچگونه اعتمادی به نهادهای بین‌المللی ندارد. از سوی دیگر تلاش دارد تا اهداف خود را به‌گونه یکجانبه‌گرا مورد پیگیری قرار دهد. یکجانبه‌گرایی امنیتی را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای افزایش روحیه تهاجمی دانست.

از سوی دیگر می‌توان نشانه‌های گسترش نیروهای نظامی امریکا در مناطق مختلف را مشاهده نمود. زمانیکه قابلیت‌های استراتژیک یک کشور فراتر از نیاز و ضرورت‌های دفاعی-امنیتی باشد. به سایر مناطق گسترش می‌یابد. ماهیت نیروهای نظامی همانند ماهیت و کار ویژه سرمایه می‌باشد. انتقال سرمایه و کالا را می‌توان جلوه‌هایی از تهاجم آرام دانست. این امر فضای روابط بین‌الملل را دگرگون می‌سازد. از سوی دیگر گسترش عملیاتی امریکا، زمینه‌های ایجاد بحران‌های منطقه‌ای را به وجود آورده است.

شواهد نشان می‌دهد که نیروهای نظامی امریکا در مناطق مختلف جغرافیایی مستقر گردیده‌اند. نیروهای امریکایی از تغییرات مؤثر در سازماندهی استراتژیک نیز برخوردار شده‌اند.

تغییرات نظامی انجام شده به گونه‌ای است که ساختار دفاعی آمریکا از انعطاف پذیری و تحرک بیشتری برخوردار باشد. در این روند قدرت ارتش آمریکا نیز افزایش یافته است. این امر نشان می‌دهد که با ایجاد روندهایی از جمله گسترش نیروهای نظامی، افزایش پایگاه‌های عملیاتی و افزایش اقدامات نظامی آمریکا، زمینه‌های سیاسی و بین‌المللی برای گسترش روحیه تهاجمی در روندهای قدرت محور فراهم می‌شود.

۲. پیامدهای یکجانبه‌گرایی و رویکرد مبتنی بر نظام تک قطبی آمریکا در فرآیند نظام بین‌الملل

بسیاری از استراتژیست‌ها، رویکردهای موجود نظام بین‌الملل را برای پایداری و ثبات دائمی محیط امنیتی مطلوب نمی‌دانند. آنان بر این اعتقادند که توازن قوا و چندجانبه‌گرایی از اهمیت بیشتری برای پایداری و ثبات سیستم برخوردار می‌باشد. بنابراین انتقادات متعددی از سوی نظریه پردازان آمریکایی مطرح شده است. انتقادات موجود را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای حداکثرسازی امنیت در جهان چند قطبی دانست.

الگوهای رفتاری آمریکا نشان می‌دهد که آنان تمایلی به پذیرش روندهای چندجانبه‌گرا مبتنی بر موازنه قوا ندارند. از این رو تلاش می‌کنند تا محدودیت‌هایی را برای اقدامات دیگر بازیگران در حوزه‌های پیرامونی فراهم آورند. رویکرد استراتژیست‌های غربی بر این امر قرار دارد که یک جانبه‌گرایی هیچگونه پایانی ندارد، زیرا کشورها به گونه دائمی در حال افزایش قدرت ملی خود می‌باشند. در چنین شرایطی تضادهای بین‌المللی از محیط‌های پیرامونی به حوزه‌های مرکزی انتقال می‌یابد.

بنابراین در دوران موجود با رویکرد هژمونیک گرایی آمریکا در محیط‌های مختلفی مقابله می‌شود. این روند نه تنها در خاورمیانه و کشورهای اسلامی به گونه قابل توجهی افزایش یافته است. بلکه در محیط‌های اروپایی و حتی در داخل آمریکا نیز با تغییرات مشهودی نسبت به گذشته همراه شده است.

انتقاد از سیاست‌های آمریکا در حالی افزایش یافته است که بسیاری از کشورها تمایلی به قطع روابط یا محدودسازی روابط خود با آمریکا ندارند. کشورهای اروپایی، چین، ژاپن، روسیه و سایر کشورهای قدرتمند روندهای مبتنی بر همکاری و انتقاد از سیاست آمریکا را پیگیری

می‌کنند. آنان ستیزش مشهودی با امریکا انجام نمی‌دهند. اما تلاش دارند تا در فضای جدید، انتقادات خود به امریکا را علنی سازند. این امر نشان می‌دهد که در دوران موجود جلوه‌هایی از تردید در روابط امریکا و سایر کشورها وجود دارد.

تردید واحدهای سیاسی در ایجاد محدودیت امنیتی برای امریکا را می‌توان به عنوان بازتاب قدرت در سطح بین‌الملل تلقی نمود. توانمندی و نقش استراتژیک کشورهای دیگر به گونه‌ای نمی‌باشد که بتوانند از نظر نظامی در برابر اقدامات و روندهای موجود امریکا محدودیت ایجاد نمایند. به عبارت دیگر امریکا از قابلیت‌هایی برخوردار است که سایر کشورها نیازمند همکاری و مشارکت با آنان می‌باشند. اما در روند مشارکت به سودمندی‌ها و مطلوبیت‌هایی نایل نمی‌گردند. از این رو شاهد نمادهایی از انتقادگرایی نسبت به سیاست و اهداف استراتژیک امریکا از سوی سایر بازیگران می‌باشیم.

وجود چنین تردیدها و نگرانی‌هایی را می‌توان به عنوان زمینه بی‌ثباتی نظام بین‌الملل تلقی نمود. ویژگی ساختاری هژمونیک‌گرایی به گونه‌ای است که زمینه‌های جدال فزاینده در محیط‌های منطقه‌ای فراهم می‌شود. به هر میزان که جدال‌ها گسترش یابد طبعاً درگیری‌های قدرت هژمون نیز افزایش خواهد یافت. بنابراین در روند هژمونیک‌گرایی امریکا اقدامات مبتنی بر یکجانبه‌گرایی آن کشور بیشتر می‌شود. این امر میزان جدال‌های سیاسی - امنیتی سایر کشورها با امریکا را افزایش می‌دهد. امریکا در دوران موجود بر جنگ‌های مبتنی بر گسترش دموکراسی تأکید می‌کند. این امر در دوران‌های زمانی گذشته نیز مطرح شده بود.

هرگاه که چنین واژه‌هایی به کار گرفته می‌شود، می‌توان زمینه‌های ایدئولوژیک‌گرایی رادر امریکا مشاهده نمود. این امر منجر به افزایش سطح درگیری‌های امریکا می‌شود. افزایش درگیری‌ها می‌تواند مطلوبیت استراتژیک را برای واحدهای سیاسی به وجود آورد. بنابراین پیروزی در هر منازعه را می‌توان زمینه‌ای برای افزایش منازعات بیشتر دانست. اگر قدرت‌های هژمون در هر منازعه نیز به پیروزی برسند، اما این پیروزی‌ها در طولانی مدت منجر به ضعف بیشتر کشور می‌شود. زیرا هر پیروزی دارای هزینه‌های مربوط به خود می‌باشند. زمانیکه هزینه‌های رفتار استراتژیک افزایش یابد، طبعاً هزینه کشورها در درگیری افزایش پیدا خواهد کرد.

در چنین شرایطی امریکا با هزینه‌های گسترده امنیتی روبرو می‌شود. این هزینه‌ها به

گونه‌ای است که انعطاف‌پذیری و توان آن کشور را در مراحل زمانی آینده کاهش خواهد داد. با توجه به آن که هرگونه شکل‌بندی استراتژیک بازتاب‌هایی را در روابط امنیتی و موقعیت کشورها ایجاد می‌کند از این رو می‌توان پیامدهای هژمونیک‌گرایی آمریکا را به شرح ذیل مورد بررسی قرار داد.

الف- تداوم درگیریهای منطقه‌ای و بین‌المللی

در شرایطی که نظام بین‌الملل جهت هژمونیک‌گرا داشته باشد، زمینه برای گسترش درگیری‌های بین‌المللی فراهم می‌شود. آمریکا بعد از پایان جنگ سرد، جدال گسترده‌ای را در سطح بین‌الملل آغاز نمود. آنان بر شاخص‌هایی از عدالت تأکید نمودند، اما جلوه عدالت‌گرایی را ایجاد حکومت‌های لیبرال و سکولار در محیط‌های منطقه‌ای دانستند. برای تحقق چنین حکومت‌هایی، روند جدال و تعارض در ابعاد گسترده‌ای شکل گرفت. در این دوران جدال و درگیریهای منطقه‌ای ابعاد گسترده‌تری پیدا نمود. از سال ۱۹۹۱ که زمینه فروپاشی اتحاد شوروی فراهم گردید میزان ستیزش‌های منطقه‌ای آمریکا نیز افزایش یافت.

در مورد چنین ستیزش‌هایی، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. عده‌ای بر این اعتقادند که جدال‌گرایی آمریکا منجر به تهدیدات امنیتی ملی برای جمهوری اسلامی ایران می‌شود اما شواهد نشان می‌دهد که به هر میزان آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای بیشتری درگیر شود. ضریب امنیتی ایران افزایش می‌یابد، علت آن را باید کاهش تهدیدات فراروی ایران دانست. قدرت‌های بزرگ به هر اندازه که درگیر مسائل امنیتی بیشتری باشند، در اجرا و تحقق اهداف خود با مشکلات و محدودیت‌هایی روبرو خواهند شد. بنابراین افزایش درگیری‌های منطقه‌ای آمریکا نه تنها مشکلات امنیتی حاد و فراگیری را برای ایران ایجاد نمی‌کند، بلکه ضریب استحکام و میزان ثبات ساختاری در ایران را افزایش می‌دهد.

چنین فرایندی ناشی از هزینه‌های مداخله‌گری می‌باشد. زمانیکه یک کشور درگیر جدال‌های بین‌المللی و منطقه‌ای می‌شود، از جمله این هزینه‌ها می‌توان به کاهش ضریب مداخله‌گری اشاره کرد. قدرت‌های بزرگ بعد از انجام چندین عملیات نظامی و اقدامات مداخله‌گرایانه در روند تعادل قرار می‌گیرند. به این ترتیب آمریکا به اندازه‌ای قدرتمند نمی‌باشد که در روند مداخله‌گرایی بی‌پایان قرار گیرد. هر کشور دارای محدودیت‌ها و قابلیت‌هایی می‌باشد زمانیکه از ابزارهای خود استفاده نمود بخشی از این قابلیت‌ها را از دست می‌دهد. هم

اکنون امریکایی‌ها نیاز گسترده‌ای به مشارکت و همکاری دارند. این امر را می‌توان بازتاب شرایطی دانست که امریکا درگیر جنگ‌های منطقه‌ای شده است.

نگرش مردم در خاورمیانه و جهان اسلام آن است که امریکا کشوری خارجی و غیرمسلمان است. حضور منطقه‌ای آن کشور عکس‌العمل تدریجی سایر کشورها را به دنبال خواهد داشت. به این ترتیب تا زمانیکه امریکا به مداخله خود در منطقه ادامه دهد بنیادگرایی در عراق یا افغانستان متوقف نخواهد شد بلکه این روند به سایر حوزه‌های جغرافیایی نیز منتقل خواهد شد. به هر میزان امریکا درگیر نبردهای منطقه‌ای باشد زمینه برای ظهور چالش‌های جدید فراهم می‌شود. ممکن است امریکایی‌ها بتوانند برخی از مصادیق تهدید را تغییر دهند، اما شکل جدیدی از تهدیدات ظهور خواهد یافت. تهدیداتی که تاکنون ناشناخته مانده و طبعاً برای امریکا غافلگیری استراتژیک را به وجود می‌آورد.

کشورهایی در شرایط ناپایداری و ابهام قرار می‌گیرند که تهدیدات فراروی خود را شناسایی نکرده و یا نسبت به وقوف تهدیدات و زمان ظهور تهدیدات ارزیابی مشخصی نداشته باشند. در دوران موجود کشورها برای حل منازعه تلاش می‌کنند تا آن را از طریق ایجاد شکل دیگری از منازعات برطرف نمایند. اگر چه امریکا برای حل بعضی از بحران‌های داخلی خود در حوزه‌های منطقه‌ای دخالت گسترده‌ای را انجام داد و نیروهای خود را به حوزه ژئوپلیتیکی جدید منتقل نمود. اما این امر نمی‌تواند به عنوان پایان تهدیدات فراروی امریکا باشد. بنابراین تهدیدات امریکا به موازات مداخله‌گری منطقه‌ای آن کشور افزایش می‌یابد. در این شرایط امریکا در وضعیت استراتژی لبه پرتگاه توماس شیلینگ قرار می‌گیرد. نتیجه چنین فرایندی را می‌توان انجام اقداماتی دانست که در شرایط اضطراری حاصل می‌شود.

شیلینگ استراتژی لبه پرتگاه را برای کشورهایی مورد استفاده قرارداد که سطح مداخله‌گری و کنش رفتار بحرانی آنان در سطح بین‌المللی گسترده می‌باشد. این امر زمینه شکل‌گیری حوادثی را به وجود می‌آورد که کشورها یا درگیر منازعات نظامی می‌شوند و یا آنکه ناچار به کناره‌گیری خواهند شد.

ب. کاهش اعتبار هژمونیک و مشروعیت سیاسی امریکا

مداخله نظامی امریکا عموماً با جدال‌های استراتژیک همراه می‌شود. این امر طی سال‌های ۱۹۹۱ تاکنون به جنگ‌های منطقه‌ای منجر شده است. اگر چه امریکایی‌ها عملیات نظامی خود

را در قالب پوشش‌های ایدئولوژیک تفسیر می‌کنند، اما در نهایت با واقعیت‌هایی روبرو می‌شوند که زمینه جدال استراتژیک برای آنان را به وجود می‌آورد. بسیاری از نظریه پردازان اعتقاد دارند که امریکا عملیات نظامی خود را برای عدالت انجام نمی‌دهد، بلکه آنرا صرفاً برای بقا و بازسازی موقعیت خود انجام خواهد داد. پیتر بینارت^۱ بر این اعتقاد است که امریکا تلاش دارد تا شرایطی را به وجود آورد که بر اساس آن جنگ‌های بی‌پایان برای تأمین اهداف استراتژیک آن کشور در دستور کار قرار گیرد.

بینارت تاوینی^۲ جنگ‌های امریکا را به عنوان جهاد ایدئولوژیک یا جنایت تفسیر می‌کند. تاوینی جهاد را امری وحشت‌آور برای اهداف ملی امریکا می‌داند. زیرا استراتژیست‌های امریکا برای دستیابی به حقیقتی می‌جنگند که آن را براساس شاخص‌های فرهنگی و اهداف استراتژیک خود تعریف کرده‌اند. وی اعتقاد دارد که ای‌کاش امریکایی‌ها می‌فهمیدند که در ترویج دموکراسی در کشورهای دیگر خوب عمل نمی‌کنند. زیرا با دموکراتیک شدن حکومت‌ها، نظام بین‌الملل امن نمی‌شود. از سوی دیگر حکومت‌هایی که از طریق جدال بیرونی و منازعه بین‌المللی ماهیت جدیدی پیدا کنند، در طولانی مدت با بی‌ثباتی روبرو می‌شوند.

به این ترتیب التهاب جنگی مردم نزد استراتژیست‌های امریکایی غیرقابل کنترل می‌باشد. زیرا جنگ دارای پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی است. اگرچه مردم از جنگ‌ها حمایت به عمل می‌آورند، اما این امر در نهایت منجر به بی‌اعتمادی آنان نسبت به جدال‌های بین‌المللی خواهد شد. کشورهایی که درگیر منازعات نظامی می‌باشند موقعیت خود را در داخل و خارج کشور از دست می‌دهند، مشروعیت آنان کاهش می‌یابد و در نهایت زمینه برای شکل جدیدی از جدال‌های استراتژیک به وجود خواهد آمد.

ظهور روندهای اعتراضی در داخل امریکا را می‌توان به عنوان مقدمه‌ای برای کاهش مشروعیت مداخله‌گری دانست. به هر میزان مداخله‌گری امریکا افزایش یابد. طبعاً مشروعیت آن کشور کاهش خواهد یافت. زیرا معادله توازن قوا به گونه‌ای شکل می‌گیرد که بین مداخله‌گری و مشروعیت بین‌المللی معادله ثابتی به وجود آید، در نتیجه بر اثر مداخله‌گری قدرت دچار لغزش می‌گردد بدون آنکه بازتاب‌های مؤثری را برای مطلوبیت کشوری به وجود آورد. مداخله امریکا از یکسو منجر به کاهش قدرت ملی آن کشور می‌گردد و از یک سوی دیگر

1. peter Beinart

2. tawney

زمینه را برای محدودسازی مشروعیت امریکا فراهم می‌آورد. در چنین فرایندی کاهش مشروعیت اعتبار مداخله‌گری امریکا را کاهش می‌دهد. بنابراین مداخلاتی که امریکایی‌ها طی سال‌های ۲۰۰۱ تاکنون انجام داده‌اند، منجر به افزایش قدرت ملی آن کشور نگردیده است. بلکه ضریب ظهور چالش‌های جدید را به گونه مؤثری افزایش داده است. بنابراین مداخله‌گری صرفاً به مطلوبیت استراتژیک منجر نمی‌شود. اگر امریکا علیه کشورهای دیگر مداخله نظامی انجام نمی‌داد، در آن شرایط از مطلوبیت برای اعمال فشارهای بین‌المللی علیه ایران برخوردار بود. در شرایط موجود امریکا نمی‌تواند در محیط‌های منطقه‌ای دیگر مداخله نظامی انجام دهد. زیرا ائتلاف آنان با بازیگران اروپایی به میزان قابل توجهی متزلزل گردیده است. به هر میزان ضریب ائتلاف‌گرایی امریکا کاهش یابد، زمینه برای ظهور انفعال‌پذیری بیشتر فراهم خواهد شد. چنین روندی را می‌توان به عنوان مقدمه‌ای برای کاهش مداخلات امریکا در حوزه آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه دانست.

از سوی دیگر اگر ائتلاف امریکا با کشورهای اروپایی بیش از این کاهش یابد؛ در آن شرایط زمینه برای ظهور خلاء استراتژیک در روابط امریکا و کشورهای قدرتمند دیگر به وجود می‌آید. در چنین شرایطی امریکا نیازمند ایجاد روابط با کشورهای است که ممکن است در دوران گذشته به عنوان دشمن و تهدید تلقی شده باشند. بنابراین افرادی مثل اسنایدر بر این اعتقادند که ائتلاف‌های امریکا مربوط به دوران جنگ سرد می‌باشد. بنابراین ناتو و کشورهای اروپایی را نمی‌توان به عنوان پایگاهی برای ائتلاف‌های جدید امریکا دانست در چنین شرایطی امریکا انزوای بیشتری پیدا خواهد کرد و سیاست سلطه‌جویانه او با ناکامی فزاینده‌ای مواجه می‌گردد.

بررسی جایگاه جمهوری اسلامی در سطح بین‌الملل

از آنجا که انقلاب اسلامی در هجمه اساسی به نظام بین‌الملل شکل گرفت و به پیروزی رسید به‌طور طبیعی نظام سیاسی برخاسته از این انقلاب در تقابل با نظام بین‌الملل که آنرا غیر عادلانه هم می‌دانست تأسیس و تداوم یافته است. و به همین جهت تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که همواره با تهدیدات امنیتی متنوعی روبرو بوده است. بخش قابل توجهی از این تهدیدات را باید ناشی از کارکرد نظام بین‌الملل دانست. بنابراین تهدید به عنوان امری پایان‌ناپذیر در شکل‌بندی‌های دفاعی و امنیتی ایران تلقی می‌شود. طی سال‌های

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هیچگاه تهدیدات فراروی ایران پایان نیافته است. تهدیدات در مقاطع زمانی مختلف با ماهیت و اشکال متفاوتی روبرو بوده است. در هر دوران نمادهایی از تهدید به وجود آمده و در دوران کوتاهی ماهیت تهدیدات تغییر یافته است. در چنین شرایطی برنامه ریزی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می بایست بر تهدیدات محتمل باشد. جهت گیری سیاست خارجی کشورها نیز نقش مؤثری در نوع تهدیدات دارا می باشد. جمهوری اسلامی ایران به دلیل ماهیت ایدئولوژیک خود و همچنین بدلیل آنکه دارای مطلوبیت های ژئوپلیتیکی ویژه ای می باشد، از استراتژی نه شرقی - نه غربی استفاده بعمل آورده است. این امر بیانگر آنست که قادر به اتحاد و ائتلاف با بازیگران قدرتمند در نظام بین الملل نمی باشد. رویکرد سیاست خارجی ایران بیش از آنکه مبتنی بر تحولات محیط بین الملل باشد، از ضرورت های ایدئولوژیک تأثیر می پذیرد. ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران عموماً با جهت گیری های موجود در سیاست بین الملل مغایرت دارد. ایران ساختار موجود نظام جهانی را مبتنی بر سلطه گرایی دانسته و با چنین الگویی به مقابله استراتژیک مبادرت ورزیده است. طبیعی است که تهدیدات ناشی از نظام بین الملل نیز علیه اهداف و مطلوبیت های استراتژیک ایران به کار گرفته شود.

به هر اندازه تحولات نظام بین الملل به سوی تمرکز گرایی پیش رود، زمینه برای ظهور جدال های جدیدی علیه ایران فراهم می شود. بنابراین بخشی از تهدیدات و جدال های فراروی ایران ناشی از ماهیت نظام بین الملل می باشد. بخش دیگری از آن را باید انعکاس اهداف استراتژیک و جهت گیری سیاست خارجی ایران دانست. ایران تلاش دارد تا روندی را در پیش گیرد که منجر به کاهش قابلیت های امریکا در محیط استراتژیک خاورمیانه گردد. برای نیل به چنین اهدافی می توان نشانه هایی از موازنه گرایی با اروپا را مشاهده نمود. در این ارتباط می توان به نتایج و مطلوبیت های مؤثری دست یافت. زیرا به هر میزان مداخله گری امریکا افزایش یابد، تهدیدات امریکا در مرحله اول جدال افزایش می یابد - بعد از آن زمینه های رفتار معکوس فراهم می شود. در این شرایط امریکا به عنوان تهدید امنیتی ایران محسوب می گردد. بنابراین می توان تهدیدات بین المللی ذیل را که در نقطه مقابل اهداف استراتژیک ایران قرار دارد، مورد توجه قرار داد. هر یک از این تهدیدات می تواند جلوه های خاصی از تعارض در روابط ایران و قدرت های بزرگ را به نمایش گذارد.

تهدیدات ناشی از هژمونیک‌گرایی امریکا

با فروپاشی نظام دو قطبی ماهیت تهدیدات فراروی جمهوری اسلامی ایران با دگرگونی روبرو گردید. در دوران جنگ سرد شاهد تهدیدات تعدیل شده‌ای فراروی ایران بودیم. قدرت‌های بزرگ به موازات رقابت با یکدیگر، جلوه‌هایی از همکاری را به نمایش می‌گذاشتند. آنان در دهه ۱۹۸۰ مخالف اصول‌گرایی انقلاب اسلامی ایران بودند. از سوی دیگر آنان با صدور انقلاب مخالف بوده و در نتیجه زمینه را برای محدود سازی ایران فراهم آوردند. در این ارتباط می‌توان به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اشاره داشت. امریکا و اتحاد شوروی با محدود سازی ایران توسط عراق موافق بودند. آنان استراتژی موازنه منطقه‌ای را علیه ایران بکار گرفتند. در این روند عراق از حمایت بی‌دریغ امریکا و اتحاد شوروی برخوردار بود. این امر نشان می‌دهد که قدرتهای بزرگ علیرغم رقابت استراتژیک، در مورد برخی از موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی دارای وحدت نظر بوده‌اند. آنها محدودسازی ایران را در دستور کار خود قرار داده و برای جلوگیری از پویایی انقلاب اسلامی اقدامات مؤثری را انجام داده‌اند.

در دوران بعد از جنگ سرد، امریکایی‌ها از قدرت تأثیرگذاری بیشتری برخوردار شدند. آنان با این احساس که جنگ سرد را با پیروزی پشت سر گذاشته‌اند، آمادگی فراگیری برای محدودسازی سایر کشورها از جمله ایران پیدا کردند. الگوی رفتاری آنان با ایران مبتنی بر افزایش حوزه نفوذ و همچنان گسترش مداخله‌گری در امور منطقه‌ای و داخلی ایران بود. این امر ناشی از شرایطی است که امریکائی‌ها خود را به عنوان کشور بدون رقیب احساس می‌کردند. کشوری که تلاش داشته و دارد تا اهداف استراتژیک خود را بر سایر کشورها تحمیل نماید. هژمونیک‌گرایی امریکائی مبتنی بر انجام عملیات متراکم و پی‌در پی در محیط‌های منطقه‌ای بوده است. از سال ۱۹۹۸ زمینه برای انجام تهدیدات فراگیر به وجود آمد. این تهدیدات مبتنی بر اقدامات نظامی و عملیات پر حجم بود.

تهدیدات ناشی از هژمونیک‌گرایی امریکا در طیف متنوعی انجام می‌پذیرفت. این امر زمینه را برای جدال‌های بیشتر امریکا علیه ایران به وجود آورد. به هر اندازه امریکایی‌ها از قدرت هژمونیک بیشتری برخوردار باشند، به همان میزان مداخله‌گری آنان علیه کشورهای خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی ایران افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد. این امر می‌تواند به عنوان نمادی از تهدید برای ایران دانست. چنین اقداماتی به همان گونه که قدرت امریکا را

کاهش می دهد در صورت بهره برداری از فرصتها می تواند منجر به افزایش قدرت ایران گردد. از این رو، شناخت تهدیدات امریکا برای تنظیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا زمانی که تهدیدات شناسایی شود، زمینه برای کنترل تهدیدات به وجود خواهد آمد. استراتژی تعامل سازنده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می توان به عنوان بستری برای شناخت تهدیدات و استفاده بهینه از فرصتها دانست. وظیفه ساختارهای دیپلماتیک، نظامی و سایر نهادهای کشور را می توان در راستای امنیت ملی، شناخت تهدیدات و فرصتها دانست. زمان می تواند تهدیدات را کاهش داده و زمینه های شناخت تهدیدات فراهم شود. در این روند هژمونیک گرایی، تهدیدات خاصی را برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد می کند. برای مقابله با تهدیدات و بازسازی شرایط بین المللی می توان به تهدیدات ذیل اشاره داشت:

الف- مداخله نظامی

میزان عملیات نظامی امریکا طی سالهای ۲۰۰۱ تا کنون به گونه قابل توجهی افزایش یافته است. این امر ناشی از شرایط امریکا و نقش نیروهای قدرت محور در سیاست امنیتی آن کشور می باشد. طی سالهای ۲۰۰۱ به بعد نیروهای نظامی امریکا در افغانستان و عراق مداخله نظامی کرده اند. این نیروها در پایگاه های مختلفی استقرار یافته اند. شکل گیری پایگاه های نظامی جدید را می توان به عنوان زمینه ای برای انجام مداخله نظامی تلقی نمود. زیرا به هر اندازه که نیروهای نظامی از تراکم بیشتری برخوردار باشند، امکان انجام عملیات آنان در محیط های همجوار افزایش خواهد یافت.

امریکا استراتژی نظامی خود را بر اساس فعال سازی دو عملیات همزمان سازماندهی کرده است. در دوران موجود نقش بازدارندگی استراتژیک در دکترین نظامی امریکا کاهش یافته است. شواهد سالهای گذشته (۲۰۰۱-۲۰۰۴) بیانگر آن است که امریکا نقطه اصلی تحرک عملیاتی خود را در کشورهای پیرامونی سازماندهی کرده است. این امر اگر چه در گام اول منجر به مطلوبیت های نظامی برای امریکا گردید اما در مراحل و مقاطع بعدی شاهد شرایطی بودیم که زمینه های بن بست در استراتژی نظامی امریکا را فراهم آورد.

عملیات نظامی امریکا در افغانستان منجر به پایان قدرت طالبان گردید. اما چنین فرایندی

به پایان مقاومت در افغانستان نینجامید. هم اکنون افغانستان آماده است تا «مبارزه خاموش» علیه نیروهای نظامی امریکا را شکل دهد. این امر به مفهوم مقاومت تدریجی و مرحله‌ای در برابر توسعه طلبی امریکا می‌باشد. شرایطی که امریکایی‌ها در عراق با آن روبرو می‌باشند، بیش از افغانستان مخاطره آمیز گردیده است. عراق سرزمین خشونت و جدال می‌باشد. جدال در عراق به مفهوم ستیزش پایان ناپذیر گروه‌های رقیب خواهد بود. انتخابات ۳۰ ژانویه در عراق به عنوان ستیزی برای افزایش تعارض علیه اهداف استراتژیک امریکا تلقی می‌شود. بنابراین به هر میزان که نیروهای نظامی امریکایی درگیر جدال در پیرامون گردند، تعارضات منطقه‌ای علیه منافع استراتژیک امریکا بیشتر خواهد شد. هم اکنون در بین استراتژیست‌های امریکایی این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که مداخله نظامی آینده امریکا علیه چه کشوری خواهد بود. در صورتی که جمهوری اسلامی ایران از استراتژی تعامل سازنده استفاده کند در آن شرایط می‌بایست مطلوبیت امریکا برای انجام عملیات علیه ایران به حداقل کاهش یابد.

ب- بحران سازی محیط منطقه‌ای

حضور نیروهای نظامی امریکا صرفاً در شرایطی تداوم خواهد یافت که امریکایی‌ها توجیه لازم را برای اقدامات و عملیات نظامی داشته باشند. اگر محیط پیرامونی ایران در دوران اشغال نظامی از ثبات لازم برخوردار باشد، طبعاً نقش امریکا در محیط منطقه‌ای ایران افزایش می‌یابد. در شرایط بحرانی، کشورها گرایش بیشتری به انجام اقدامات گریز از مرکز دارند. بنابراین تداوم بحران در عراق و افغانستان منجر به ظهور ضرورت‌های تعامل در روابط ایران و امریکا خواهد شد. مواضع وزارت دفاع امریکا مبتنی بر متهم سازی ایران را می‌توان به عنوان نمادی از تعارض متقابل دانست.

بحران‌های منطقه‌ای به عنوان پاشنه آشیل امریکا در سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. به هر میزان بحران‌های منطقه‌ای افزایش یابد، زمینه برای کاهش تحرک استراتژیک امریکا در سطح بین‌المللی به وجود می‌آید. بنابراین امریکایی‌ها تلاش خواهند کرد تا زمینه مدیریت بحران را فراهم آورند. آنان در این روند سطح فراگیری از همکاری‌ها را در دستور کار خود قرار می‌دهند. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که بحران امنیتی در امریکا در شرایطی گسترش می‌یابد که ساختار دفاعی و امنیتی آن کشور در حوزه‌های پیرامونی درگیر

جدال‌های استراتژیک گردد. بنابراین امریکا تلاش خواهد داشت تا زمینه کاهش بحران را به وجود آورد. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از الگوی تعامل سازنده برای ایفای نقش منطقه‌ای استفاده نماید.

ج- افزایش مداخله در امور داخلی ایران

بسیاری از مواضع استراتژیست‌های امریکائی در مقابله با رفتارهای دیپلماتیک، سیاست دفاعی و الگوهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. آنان از سال ۲۰۰۲ به بعد، سیاست‌های گسترش مداخله در امور داخلی ایران را در دستور کار خود قرار دادند. هدف آنان از چنین سیاست‌هایی را باید محدود سازی ساختار حکومتی از طریق فعال سازی نهادهای بین‌الملل دانست.

مداخلات امریکا در امور داخلی ایران عمدتاً از طریق فعال سازی اپوزیسیون و تشدید اختلافات جناح‌های سیاسی انجام می‌پذیرفت. آنان بخشی از بودجه امریکا را در حمایت از اپوزیسیون اختصاص داده‌اند. هم‌اکنون وزارت امور خارجه و سازمان اطلاعات مرکزی امریکا تلاش‌هایی را برای ارتباط مؤثر با اپوزیسیون انجام می‌دهند. بنابراین در آینده نزدیک، اپوزیسیون نقش مؤثری در محدود سازی روابط ایران و امریکا ایفا خواهد کرد.

هم‌اکنون طیف گسترده‌ای از گروه‌های اپوزیسیون در خارج از کشور به عنوان ابزار قدرت ملی در برخورد با ایران مورد استفاده قرار می‌گیرند. اپوزیسیون خارج از کشور ماهیت ابزاری دارد. بنابراین فعال شدن آنان با استراتژی دفاعی و امنیتی امریکا ارتباط مستقیم و اجتناب ناپذیری خواهد داشت. باتوجه به چنین روندی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور به عنوان متغیر وابسته در فرایند تعامل امریکا با ایران محسوب می‌شود. بنابراین سیاست خارجی امریکا و همچنین اهداف امنیتی آن کشور نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در شکل بندی‌های استراتژیک تاکتیکی در برخورد با اپوزیسیون دارا می‌باشد.

د- فشارهای سازمان یافته از طریق نهادهای بین‌المللی

علاوه بر الگوهای مداخله مستقیم، امریکایی‌ها از طریق نهادهای بین‌المللی نیز فشارهایی را علیه ساختار قدرت در ایران اعمال می‌کنند. آنان از رژیم‌های بین‌المللی به عنوان ابزار حقوقی

و سازمانی برای محدود سازی جمهوری اسلامی ایران استفاده می کنند. هم اکنون روند محدود سازی ایران توسط نهادهای بین المللی و همچنین براساس مؤلفه های تشکیل دهنده رژیم های بین المللی وجود دارد. این روند به عنوان بین المللی سازی تهدیدات علیه جمهوری اسلامی ایران می باشد. بین المللی سازی تهدیدات را می توان به عنوان اقدامی در جهت تکثیر تهدیدات بین المللی علیه ایران دانست.

نقش امریکا در روند اجرائی رژیم های بین المللی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. امریکایی ها براساس قدرت هژمونیک خود سعی می کنند جایگاه ویژه ای را برای اعمال محدودیت علیه ایران کسب کنند. این امر را می توان به عنوان فضایی مبتنی بر تهدید دانست. به هر اندازه که تهدیدات ناشی از هژمونیک گرایی امریکا افزایش یابد، سیاست تعامل سازنده باید قدرتمندانه تر با این تهدیدات مواجه شود..

به طور کلی هژمونیک گرایی امریکا، تهدیداتی را برای کشورهای پیرامونی ایجاد می کند، از جمله این تهدیدات می توان به نمادهایی از مداخله گرایی و اعمال فشار اشاره داشت. اگر در برابر فشارهای امریکا انعطاف مشهودی انجام پذیرد، در آن شرایط سطح ستیزش های امریکا علیه ایران افزایش می یابد. روحیه نظامی و رفتار استراتژیک امریکا به گونه ای است که می بایست در برابر فشارهای آن کشور مقاومت نمود. انعطاف پذیری منجر به کناره گیری امریکا نخواهد شد، بلکه سطح بیشتری از جدال ها را علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به وجود می آورد. در چنین شرایطی باید تأکید داشت که ضرورت های تعامل سازنده ایجاب می کند که رفتار سیاسی و استراتژیک در برابر امریکا می بایست مبتنی بر سیاست اعمال قدرت باشد.

ه- عملیات انتقامی

رویکرد برخی از استراتژیست های امریکایی بر انجام عملیات انتقامی علیه ایران قرار گرفته است. آنان بر این اعتقادند که جمهوری اسلامی ایران از قابلیت تهدید زدایی برخوردار است. بنابراین باید توانمندیهای استراتژیک ایران را نابود نمود. این امر از طریق عملیات پیشدستانه پیشنهاد شده است.

عملیات انتقامی عمدتاً از سوی گروه های نو محافظه کار پیشنهاد شده است. کسانی که از

یک سو اعتقاد دارند نباید علیه ایران وارد عملیات گسترده شد و از سوی دیگر بر ضرورت مقابله نظامی با ایران تأکید دارند. چنین الگویی بیشتر از سوی گروه‌های اسرائیل محور مورد تأکید قرار دارد. گروه‌های ذینفوذ اسرائیل در سیاست خارجی و امنیتی امریکا بر این امر تأکید دارند که مقابله نظامی علیه ایران می‌بایست در زمان محدود و حجم شدید انجام پذیرد. بنابراین عملیات انتقامی با الگویی که امریکا قبلاً علیه لیبی و سودان به کار گرفته بود، پیشنهاد شده است.

و- محدود سازی استراتژیک

امریکا از سال ۱۹۹۳، الگوی محدود سازی ایران را در دستور کار خود قرار داد. در این دوران سه نظریه در مورد چگونگی برخورد امریکا وجود داشته است. نظریه اول مبتنی بر تلاش برای بازگرداندن ایران به خانواده بین‌الملل بوده است. این نگرش عمدتاً تحت تأثیر اروپائیان قرار داشت.

رویکرد دوم مبتنی بر مقابله با ایران بوده است. این رویکرد تحت تأثیر مجموعه‌های اسرائیل محور قرار داشت. دولت کلینتون فاقد آمادگی لازم برای مقابله با ایران بود. بنابراین الگوی مقابله با ایران مورد پذیرش قرار نگرفت. این امر بیانگر خلاء در رفتار استراتژیک امریکا در برخورد با ایران تلقی می‌شد.

رویکرد سوم مبتنی بر مهار ایران بوده است. این رویکرد توسط مؤسسه مطالعات و اشنگتن برای خاور نزدیک تنظیم گردید. هدف محدود سازی ایران را باید کاهش قابلیت‌های استراتژیک جمهوری اسلامی ایران از طریق روندهای اقتصادی و اقدامات کم شدت دانست.

تهدیدات ناشی از ظهور گروه‌های یک جانبه‌گرا در داخل امریکا

یکجانبه‌گرایی امریکا ناشی از شرایط ساختاری آن کشور در نظام بین‌الملل می‌باشد. از آنجایی که رئالیسم و همچنین رئالیسم جدید در تفکر سیاسی امریکا جایگاه ویژه‌ای دارد، از این رو هر گونه اقدام امریکا در نظام بین‌الملل، تابعی از «قدرت عملیاتی» و همچنین «جایگاه ساختاری» آن کشور تلقی می‌شود. نومحافظه‌کاران امریکایی به اندازه‌ای خود را از قدرت ملی برخوردار می‌دانند که بر اساس آن می‌توانند در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، نقش عملیاتی مؤثری را

ایفا نمایند.

در چنین شرایطی دو سؤال مطرح می‌شود اول آنکه، گسترش قدرت ملی امریکا و ظهور شرایط سلسله مراتبی در نظام بین‌الملل چه تأثیری بر قابلیت‌های عملیاتی امریکا بر جای می‌گذارد. دوم اینکه در صورت افزایش قدرت نظامی امریکا آن کشور چه اقداماتی را علیه ایران انجام خواهد داد.

در این رابطه می‌توان تأکید داشت که اگر چه یکجانبه‌گرایی امریکا می‌تواند منجر به افزایش تحرک عملیاتی آن کشور شود، در عین حال هزینه زیادی را برای کشور تحمیل خواهد کرد که خود موجب فرسودگی و ناتوانی سریعتر آن خواهد شد. به هر میزان تحرک استراتژیک امریکا در محیط بین‌المللی بیشتر شود، تهدیدات فراروی ایران نیز از حجم و امکان‌پذیری فراگیری برخوردار خواهد شد. بنابراین یک جانبه‌گرایی امریکا می‌تواند تهدیدات متنوع و غیرقابل پیش‌بینی را برای ایران به وجود آورد. این امر ناشی از آزادی عمل امریکا در شرایط مبتنی بر هژمونیک‌گرایی یک جانبه‌گرا می‌باشد و سیاست جمهوری اسلامی باید بر تقابل با این حرکت و این سیاست که می‌تواند منجر به استقرار نظام تک قطبی گردد قرار گیرد.

اگر امریکا به نتایج مطلوب و مؤثری در عراق و افغانستان نایل گردد، در آن شرایط سطح فراگیری از تهدیدات امنیت ملی علیه ایران ظهور می‌یابد. زیرا قواعد «تصاعد مداخله‌گری» ایجاب می‌کند که کشورها در شرایطی عقب‌نشینی استراتژیک نمایند که با تهدیدات کوتاه مدت، میان مدت یا طولانی مدت روبرو شوند. بنابراین در شرایط موجود، ساختار سیاسی امریکا از یک سو تلاش دارد تا جدال‌هایی را علیه ایران به وجود آورد، از سوی دیگر تحقق این جدال‌ها به میزان موفقیت آنها در بحران عراق و افغانستان بستگی دارد. به این ترتیب تداوم و تحرک امریکا در خلق بحرانهای منطقه‌ای به نتیجه عملیات آن کشور در محیط‌های بحرانی موجود همانند افغانستان و عراق مربوط بوده و چنانچه در این محیط‌ها با جدال فزاینده روبرو شود، موقعیت آن کشور در برخورد با ایران کاهش می‌یابد.

بنابراین ضرورت‌های تعامل سازنده ایجاب می‌کند که در برابر نوع تهدیدات امریکا و همچنین شرایط عمومی امریکا در منطقه برنامه ریزی مؤثری انجام پذیرد. این امر فضا را برای انجام اقدامات مؤثر و عملیات پر دامنه در برابر مداخله‌گرایی امریکا فراهم میسازد.

یک جنبه گرایی را باید انعکاس «خودیاری Self help» دانست. از آنجایی که امریکا بیش از پنجاه درصد قدرت نظامی جهان را در انحصار خود دارد، با توجه به محاسبات استراتژیستهای خود قائل است که از تحرک عملیاتی بیشتری علیه کشورهای خاورمیانه برخوردار می‌باشد. در حالیکه برای میزان مقاومت مردمی در منطقه‌ای ناشناخته همچون کشورهای اسلامی سهم و ارزش ناچیزی قایل می‌باشند. آنها تجربه تلخ خود را در ویتنام و روسیه شوروی را در افغانستان نادیده گرفته‌اند.

تعامل سازنده در استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید به گونه‌ای باشد که منجر به افزایش هزینه‌های امریکا گردد. اگر امریکایی‌ها با هزینه‌های محدودی در روند مداخله‌گری روبرو شوند، در آن شرایط از انگیزه بیشتری برای تحرک عملیاتی برخوردار خواهند بود.

با توجه به قابلیت‌های نظامی امریکا و با تأکید بر آنکه یک جنبه گرایی امریکا در ارتباط با عراق مورد استفاده قرار گرفت و نتیجه مطلوب حاصل نشد احتمال بهره‌گیری از چنین الگویی در مقابله با سایر کشورها کمتر وجود دارد. اگر چه یکجانبه گرایی هم چنان به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌گردد، از سوی دیگر باید بر این امر تأکید داشت که می‌توان زمینه‌های تحقق چنین رویکردی را از طریق اقدامات بین‌المللی و ابتکارات دو جانبه کاهش داد. زیرا یک جنبه گرایی در ذات خود مغایر با همکاری گرایی می‌باشد. به هر اندازه کشورها در شرایط همکاری گرایی قرار گیرند، امکان بهره‌گیری از الگوهای چند جانبه فراهم می‌شود. این امر در شرایط موازنه قوای بین‌المللی ظهور می‌یابد. در حالیکه امریکا در شرایط موجود در وضعیت غیر همکاری‌گرا قرار گرفته و تلاش دارد تا الگوهای رفتاری خود را بر اساس اقدامات نظامی و روندهای یک جنبه‌گرا تحقق بخشد.

تعامل سازنده در نقطه مقابل تنش‌زدایی قرار دارد. جمهوری اسلامی ایران برای تأمین امنیت ملی خود در برخورد با امریکا نیاز چندانی به تنش‌زدایی ندارد. زیرا تنش‌زدایی شرایطی را به وجود می‌آورد که بر اساس آن زمینه عقب‌نشینی از منافع استراتژیک ایران به وجود می‌آید. لازم به توضیح است که تنش‌زدایی نیازمند توازن قدرت می‌باشد. در روند فعالیت بین‌المللی و رقابت‌های امریکا و اتحاد شوروی، تنش‌زدایی در شرایطی ایجاد شد که دو قدرت بزرگ جهانی به توازن استراتژیک رسیده بودند، در حالیکه شرایط تعامل در روابط کشورهای

با قدرت منطقه‌ای در برابر امریکا که دارای قدرت جهانی می‌باشد به گونه‌ای است که توازن قدرت در کوتاه مدت حاصل نمی‌شود. بنابراین الگوی رفتاری بیش از آنکه مبتنی بر تنش‌زدایی باشد، نیازمند کنش‌هایی است که معطوف به تعامل سازنده گردد. از آنجا که یک‌جانبه‌گرایی امریکا می‌تواند تهدیدات متفاوتی را برای امنیت ملی و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران داشته باشد شناخت اقدامات احتمالی امریکا از ضرورت لازم برخوردار می‌باشد.

الف- عملیات پیش‌دستی‌کننده

تئوری عملیات پیش‌دستی‌کننده توسط استراتژیست‌هایی ارائه شد که اعتقاد به مقابله‌گرایی مستقیم و مؤثر با تهدیدات بین‌المللی دارند. افرادی همانند جورج بوش، آری فلیشر، کاندولیزاریس، دونالد رامسفلد، ریچارد پرل، پل ولفووتیز، داگلاس فیس و ریچارد مایرز از جمله افرادی می‌باشند که بر ضرورت عملیات پیش‌دستی‌کننده علیه کشورهای هدف تأکید دارند. این افراد اعتقاد دارند که محیط بین‌المللی با تهدیدات متنوعی همراه خواهد بود. از این‌رو تلاش خواهند داشت تا تهدیدات را قبل از گسترش به گونه مؤثرتری مهار نمایند. تهدیدات را می‌توان از جمله موضوعات و مؤلفه‌هایی دانست که به زعم ایشان زمینه امنیت ملی امریکا را فراهم می‌کند.

تاکنون در برخی از گزارشات ارائه شده از سوی مقامات امریکایی بر ضرورت به کارگیری اقدامات پیش‌دستی‌کننده علیه ایران تأکید شده است. دکتین عملیاتی مداخله در امریکا مبتنی بر این سؤال می‌باشد که عملیات علیه کشورهای تهدیدکننده را در چه زمانی آغاز نمود؟ با چه ابزارهایی ادامه داد؟ و در چه روندی به موفقیت نهایی نائل شد؟ آنان الگوی عملیات پیش‌دستی‌کننده را برای اجتناب از غافلگیری طراحی کرده‌اند. بنابراین چنین الگویی می‌تواند علیه هر یک از کشورهای خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار گیرد. بدون مداخله مؤثر، امریکایی‌ها نمی‌توانند به اهداف و مطلوبیت‌های استراتژیک خود در کوتاه مدت نائل گردند. بنابراین عملیات پیش‌دستی‌کننده را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای مقابله با تهدیدات احتمالی دانست.

اولین بار جورج بوش احتمال بهره‌گیری از عملیات پیش‌دستی‌کننده را در دوران بعد از

حادثه ۱۱ سپتامبر مطرح نمود. جورج بوش مقابله با دشمن را قبل از گسترش قابلیت های عملیاتی آن مورد تأکید قرار دارد. این الگو در ارتباط با دولت افغانستان مورد استفاده قرار گرفت. امریکایی ها بر این اعتقاد بودند که شبکه القاعده، هدایت کننده عملیات تروریستی می باشد. در سال ۲۰۰۱ امریکایی ها بر این امر تأکید داشتند که تروریسم اصلی ترین تهدید نظام بین الملل می باشد. بنابراین فرایندی آغاز شد که براساس آن زمینه های مقابله با تروریسم از طریق عملیات پیش دستی کننده به مرحله اجرا درآید.

جورج بوش در ژانویه ۲۰۰۲، طیف جدیدی از تهدیدات را معرفی نمود. وی بر این اعتقاد بود که علاوه بر تروریسم، نمادهای دیگری از تهدید بین المللی وجود دارد. تهدیداتی که می بایست از طریق عملیات پیش دستی کننده خنثی شود. در گزارش ژانویه ۲۰۰۲ جورج بوش تلاش نمود تا تئوری عملیات پیش دستی کننده را علیه افغانستان و عراق سازماندهی نموده و دو کشور یاد شده را با به کارگیری چنن الگویی تهدید نمود. در مارس ۲۰۰۳ نظامیان امریکا عملیات پیش دستی کننده علیه عراق را به مرحله اجرا گذاشتند. بعد از این مقطع زمانی، همواره موضوع ایران در دستور کار استراتژیست های امریکایی قرار داشت. آنان ضرورت به کارگیری عملیات پیش دستی کننده علیه ایران را نیز مطرح می کردند. در عین حال از آغاز چنین عملیاتی به خاطر مبهم بودن عواقب آن بیم داشتند.

به طور مثال، جورج بوش ایران را متهم به تلاش برای دستیابی به سلاح های استراتژیک می نمود. از دیدگاه امریکایی ها و بر اساس استراتژی امنیت ملی امریکا، دستیابی به چنین سلاحهائی توسط کشورهای در حال توسعه که دارای رویکرد رادیکال می باشند امری مخاطره آمیز خواهد بود.

اگر هزینه عملیات تهاجمی امریکا در محیط های منطقه ای افزایش یابد، طبعاً میزان اقدامات آن کشور محدودتر خواهد شد زیرا که رابطه بین مداخله گری و هزینه های مداخله رابطه ای معکوس می باشد. به هر میزان هزینه های مداخله گری کاهش یابد، امکان انجام عملیات فراگیرتری علیه ایران با سایر کشورهای منطقه گسترش می یابد. بنابراین ضرورت های امنیت استراتژیک ایجاب می کند که ایران سطح بیشتری از مقاومت را در تعاملات منطقه ای به وجود آورد تا بر اساس آن هزینه مداخله گری امریکا افزایش یابد. مقاومت ایران در برابر امریکا نباید در حوزه مرزهای جغرافیایی شکل گیرد، بلکه باید حوزه ای ایجاد شود که منجر به

عدم انتقال تهدیدات به داخل کشور می‌باشد. در واقع جمهوری اسلامی باید محیط پیرامونی خود را آنچنان بسیج کند که خود موجب تأمین امنیت مرزهای کشور گردد. در این راستا با نگرش به جهان اسلام به عنوان عمق استراتژیک خود بر میزان مقاومت عمومی و مردمی بیفزاید.

کشورهای اروپایی تمایلی به انجام عملیات پیش‌دستی‌کننده ندارند و آن را اقدامی مغایر با ضرورت‌های صلح بین‌المللی می‌دانند. بنابراین تلاش دارند تا از طریق فرایندهای بین‌المللی و الگوهای چند جانبه، مداخلات امریکا در سایر کشورها را به حداقل خود کاهش دهند. آنان دفاع پیش‌دستی‌کننده را مغایر با حق ذاتی کشورها در دفاع مشروع می‌دانند. این امر در ماده ۵۱ منشور ملل متحد مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین امریکایی‌ها تلاش دارند تا الگوی عملیاتی جدیدی را که مغایر با دفاع مشروع در امنیت دسته‌جمعی نباشد به کار گیرند.

به این ترتیب ضرورت‌های سیاست تعامل سازنده ایجاد می‌کند که موج فراگیری از مقاومت در برابر امریکا هم در منطقه و هم در سطح جهانی به وجود آید تا امریکایی‌ها تمایل کمتری برای رویارویی مستقیم با جمهوری اسلامی پیدا کنند. آنان تلاش دارند تا قدرت ایران را در محیط‌های منطقه‌ای پیرامونی محدود سازند. بنابراین ضرورت‌های امنیتی ایجاد می‌کند که ایران بتواند سطح فراگیری از مقاومت را به وجود آورد. مقاومت در محیط‌هایی شکل خواهد گرفت که توان نظامی امریکا در آن مناطق محدود باشد و یا اینکه سطح فراگیری از جدال‌های امنیتی علیه اهداف استراتژیک امریکا به وجود آید.

ب- عملیات معطوف به براندازی جمهوری اسلامی ایران

عملیات پنهان و اقدامات استراتژیک آنان، جلوه‌های متعددی دارد. اقدامات نظامی صرفاً به عنوان یکی از شیوه‌های تعارض و تهدید محسوب می‌شود. امریکا علاوه بر آنکه تلاش دارد تا در صورت امکان از اقدامات پیش‌دستی‌کننده علیه کشورها استفاده کند، اما این امر به عنوان تنها گزینه رفتاری امریکا محسوب نمی‌شود. آنان در چارچوب یک جانبه‌گرایی ممکن است اقداماتی را در دستور کار خود قرار دهند که فاقد ماهیت نظامی بوده اما دارای بازتاب‌های تهدید آمیز برای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. به عبارت دیگر، تهدیدات ناشی از یک

جانبه‌گرایی امریکا صرفاً ماهیت نظامی ندارد. عملیات پیش‌دستی کننده یکی از جلوه‌های تهدید امریکا علیه ایران محسوب می‌شود. اما این الگو نمی‌تواند به عنوان تنها گزینه رفتاری امریکا تلقی گردد. شواهد نشان می‌دهد که امریکایی‌ها در محیط‌های جغرافیایی و سیاسی مختلف از الگوهای متفاوتی استفاده کرده‌اند.

در شرایط موجود، امریکایی‌ها در دو محیط بحرانی درگیر جدال استراتژیک می‌باشند. آنان نیروهای نظامی گسترده‌ای را در افغانستان و عراق سازماندهی کرده‌اند. بحران عراق برای چندین سال دیگر تداوم می‌یابد. بنابراین آنان از ابزارهای نظامی گسترده برای عملیات پر حجم و جنگ تمام‌عیار علیه ایران نمی‌توانند استفاده کنند.

الگوی دیگری که امریکا در مقابله با ایران و در راستای یک جانبه‌گرایی استراتژیک در دستور کار خود دارند مبتنی بر اقدامات معطوف به براندازی از طریق ابزارهای غیر نظامی می‌باشد. تاریخ سیاست خارجی امریکا نشان می‌دهد که عملیات پنهانی یکی از گزینه‌های رفتاری آن کشور طی سالهای بعد از جنگ دوم جهانی بوده است. بنابراین سعی می‌کنند از الگوی عملیات پنهانی برای براندازی ساختار سیاسی ایران استفاده کنند.

براندازی را می‌توان به عنوان تهدیدی واقعی علیه ساختار سیاسی ایران دانست. تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان می‌دهد که امریکایی‌ها از چنین الگویی برای مقابله با کشورهای غیرمطلوب استفاده خواهند کرد. بنابراین عملیات معطوف به براندازی را می‌توان جلوه‌ای از استراتژی امریکا برای مقابله تهدید آمیز با ایران دانست.

اگر چه در دوران موجود شاهد انسجام ساختاری در کشور می‌باشیم و این امر امکان تحرک امریکا را در محیط منطقه‌ای کاهش می‌دهد، اما در نهایت باید بر این امر تأکید داشت که ضرورت‌های استراتژیک ایجاب می‌کند که بازدارندگی لازم در برابر این نوع از تهدیدات احتمالی امریکا به وجود آید.

اگر چه شرایط موجود جامعه ایران با دوران ۲۸ مرداد ۳۲ متفاوت است، و اگر چه تاریخ در شکل‌بندی و فرایند‌های متفاوتی بازسازی می‌شود، اما باید بر این امر تأکید داشت که امنیت‌گرایی بستر مناسب را برای شناخت احتمالات اجرایی و عملیاتی که علیه ایران به وجود می‌آید، فراهم می‌سازد. از این‌رو می‌توان تأکید داشت که بررسی احتمالات امنیتی در اقدامات امریکا علیه ایران به عنوان بخشی از تعامل سازنده محسوب می‌شود.

تاکنون امریکایی‌ها از نمایش تبلیغاتی برای نشان دادن تعارض خود با ایران استفاده کرده‌اند. اما تعارض را نمی‌توان به عنوان نمادی از براندازی دانست. اگر تبلیغات رسانه‌ای، فعالیت‌های پنهانی و اقدامات دیپلماتیک به موازات یکدیگر علیه منافع و اهداف استراتژیک کشوری مورد استفاده قرار گیرد، زمینه‌ای برای اعمال فشارهای سیاسی و استراتژیک فراگیرتری فراهم خواهد شد. بنابراین امریکا در چارچوب یکجانبه‌گرایی خود از آزادی عمل بیشتری برای اقداماتی از جمله براندازی برخوردار خواهد بود. شواهد نشان می‌دهد که استراتژیست‌های امریکا تاکنون ساخت‌ها و نهادهای متفاوتی را برای تحقق این هدف سازماندهی نموده‌اند.

طی سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ تلاش‌های متفاوتی برای براندازی انجام شده است. در آن روند نهادهای جدیدی شکل گرفته‌اند. وزارت امور خارجه امریکا از الگوی «دیپلماسی عمومی» برای متزلزل‌سازی نهادهای سیاسی در کشورهای رادیکال استفاده به عمل آورده است. در این رابطه می‌توان نشانه‌های انجام اقدامات پنهانی با رویه‌های متفاوتی را مشاهده نمود. برخی از مؤسسات امریکایی از الگوی همکاری‌های پنهانی با نخبگان سیاسی حمایت به عمل آورده‌اند. این امر در چارچوب هزینه‌هایی انجام می‌شود که توسط کنگره امریکا برای این کار اختصاص یافته است. بنابراین آنچه که در چارچوب فعال‌سازی شبکه‌های خبری در خارج از کشور انجام شده و یا آنکه تحت عنوان رادیو آزادی و رادیو فردا فعالیت می‌کنند را می‌توان به عنوان ابزارهای براندازی توسط گروه‌های نو محافظه‌کار تلقی نمود.

در بین مؤسسات امریکایی فعالیت مجموعه‌ای تحت عنوان مؤسسه مطالعات ابتکاری موسوم به AEI از اهمیت و مطلوبیت ویژه‌ای برای نومحافظه‌کاران برخوردار است. این مؤسسه تلاش دارد تا روندهایی را مورد پیگیری قرار دهد که منجر به تغییر الگوهای رفتاری ایران گردد. بنابراین پروژه‌هایی را تحت عنوان دموکراسی در ایران تعریف کرده‌اند. پروژه یاد شده را می‌توان به عنوان اقدامی برای بی‌ثبات‌سازی ساختار سیاسی ایران دانست.

در مؤسسه امریکایی مطالعات ابتکاری AEI، افرادی همانند «مایکل لدین» و «سناتور سام بران بک» فعالیت دارند. آنان بر این اعتقادند که تروریسم دارای ریشه‌های عمیق در بنیادگرایی اسلامی می‌باشد. از سوی دیگر آنان جمهوری اسلامی ایران را به عنوان مرکز بنیادگرایی اسلامی دانستند و بر این اساس تلاش دارند تا روند مقابله‌گرایی با ایران را از طریق محدودیت‌های سیاسی، حمایت از اپوزیسیون و به کارگیری الگوهای تهاجمی دنبال کنند.

جدال گرایی ایدئولوژیک امریکایی

یکی دیگر از تهدیدات مشخص امریکا علیه ایران را باید در قالب جدال گرایی و همچنین ایدئولوژیک گرایی مورد توجه قرار داد. این امر نشان می دهد که آنان برای اداره جهان، برنامه های مشخصی را طراحی کرده اند. از سوی دیگر، نسبت به فرایندهای سیاسی و بین المللی دارای نگرش ارزشی می باشند. ارزش گرایی در سیاست خارجی امریکا منجر به افزایش تضاد با محیط های منطقه ای و بین المللی می شود. امریکایی ها حساسیت ویژه ای نسبت به اصولگرایی اسلامی به نمایش گذاشته اند. آنان اسلام سیاسی را به عنوان تهدیدی جدی و پدیده علیه منافع امریکا تلقی می کنند. بنابراین تلاش خواهند داشت تا با جلوه های بنیادگرایی مقابله نمایند. آنان جمهوری اسلامی ایران را به عنوان بنیان واقعی هر گونه رادیکالیسم دینی تلقی می نمایند. بنابراین موضعی سرسختانه نسبت به جنبش احیاءگرایی اسلامی اتخاذ نموده اند.

اگر چه امریکایی ها تمایل ندارند تا خود را مخالف اسلام و مؤلفه های مذهبی جلوه دهند اما تلاش می کنند تا با گروه های اسلام گرا و همچنین جمهوری اسلامی ایران که دارای رویکرد رادیکال می باشد، تحت عنوان مبارزه با بنیادگرایی مقابله نمایند. مقابله امریکایی ها با جمهوری اسلامی ایران در درون چرخه های سیاستگذاری خارجی آن کشور ظهور یافته است. در این ارتباط، آنان هرگونه سازش میان اسلام سیاسی ایران و دموکراسی مورد نظر امریکا را امری دشوار تلقی می کنند. به این ترتیب زمینه های تعارض در ارزش های امریکایی و ایرانی منجر به افزایش تضاد در روابط دو کشور می شود. زیرا اسلام گرایی و دموکراسی غربی دارای بنیان های ارزشی و ایدئولوژیک متفاوتی هستند.

گفتمان های موجود در سیاست خارجی امریکا به گونه ای است که نشانه هایی از تهدید ارزشی علیه ایران را به نمایش می گذارد. این امر به مفهوم شرایط تعارض بر مبنای مؤلفه های ایدئولوژیک می باشد. به هر اندازه ایدئولوژیک گرایی در امریکا تشدید شود و یا اینکه رهبران امریکایی از ایدئولوژیک گرایی در ایران نگران شوند، زمینه های بروز تهدید علیه اهداف و منافع جمهوری اسلامی ایران وجود خواهد داشت. بر این اساس می توان برخی از شاخص های ایدئولوژیک گرایی و رسالت گرایی امریکایی که می تواند تهدیدی علیه ایران محسوب شود را به شرح ذیل بیان داشت:

الف- یکسان دانستن اسلام انقلابی ایران با تروریسم

از سالهای بعد از جنگ سرد، امریکایی‌ها تلاش داشتند تا گفتمان جدیدی را برای انسجام سیاسی و اجتماعی خود به وجود آورند. آنان در درون این گفتمان، شاخص‌هایی از هویت ملی امریکایی و جلوه‌هایی از تضاد ایدئولوژیک با سایر فرهنگها را به نمایش گذاشته‌اند. نظام باورهای امریکایی در دوران بعد از جنگ سرد تغییر یافت. نظریه پردازان امریکایی، اسلام‌گرایی را به عنوان تهدید جدید امنیت ملی آن کشور تلقی نمودند. آنها تلاش داشتند تا مقابله با اسلام سیاسی را به عنوان بخشی از ایدئولوژی امریکایی تئوریزه نمایند.

اولین پرسشی که امریکائیان محافظه کار در مورد نقش ملی امریکا در دوران بعد از جنگ سرد مطرح کرده بودند را می‌توان در این عبارت خلاصه نمود که: آینده با چه تهدیداتی همراه خواهد بود؟ چه کشورهایی خط مقدم جدال را تشکیل خواهند داد؟ و با چنین کشورهایی چگونه می‌توان مقابله نمود؟

دغدغه‌های یاد شده را می‌توان مبنای هویتی جدید امریکایی‌ها دانست. در این روند، اسلام‌گرایی به عنوان شاخص اصلی تهدید تلقی می‌شد. جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان مرکز اسلام‌گرایی خاورمیانه محسوب می‌گردید. این امر تقابل امریکا با ایران را افزایش داد. بنابراین ذهنیت جدیدی پیدا شد که بر اساس آن زمینه برای گسترش انگاره ضرورت مقابله با اسلام‌گرایی در دستور کار نهادهای امریکایی قرار گرفت. این امر در برخی از مواقع بازتاب‌های تهدیدآمیزی را به نمایش می‌گذارد. بنابراین یکی از دلایل نهادینه شدن تعارض امریکا و جمهوری اسلامی ایران را می‌توان وجود هنجارهای مختلف ایدئولوژیک در نگرش دو کشور دانست.

در این ارتباط، امریکایی‌ها حکومت اسلامی ایران را بر اساس جلوه‌هایی از پوپولیسم ضد امریکایی تفسیر نموده و زمینه مقابله مؤثر با آن را در دستور کار نهادهای سیاسی و استراتژیک خود قرار دادند. از دیدگاه آنان، ایران تلاش دارد تا مؤلفه‌های انقلابی خود را به سایر کشورها منتقل نماید. این امر به مفهوم توسعه انقلابی‌گری و گسترش جلوه‌هایی از رفتار بازیگر آشوب ساز در سیستم‌های منطقه‌ای تلقی می‌شود. از سوی دیگر امریکایی‌ها اعتقاد دارند که بازیگر آشوب ساز عامل تهدید منافع ملی آن کشور می‌باشد. بنابراین تلاش دارند تا اقدامات متقابل برای محدود سازی کشورهای اسلام‌گرا بویژه جمهوری اسلامی ایران را به انجام رسانند.

در این روند، افکار عمومی آمریکا در مقابله با بنیادگرایی سازماندهی شد. نظر سنجی‌های مختلف نشان می‌دهد که رویکرد آمریکایی‌ها تحت تأثیر رسانه‌های خبری و رویکرد نخبگان آمریکایی می‌باشد. آنان بمب‌گذاری‌ها و اقدامات تروریستی را متوجه کشورهای اسلامی نموده و به این ترتیب زمینه افزایش تعارض بین جامعه آمریکایی و ایران به وجود آوردند. در این روند، جامعه آمریکا همان احساسی را که در دوران جنگ سرد نسبت به اتحاد شوروی داشت به گونه‌ای تدریجی نسبت به ایران پیدا کردند. طبعاً زمانی که افکار عمومی از آمادگی مناسبی نسبت به بازیگران برخوردار باشد، کنش سیاسی آمریکا با جلوه‌هایی از تعارض همراه خواهد بود. از سوی دیگر، نشان خواهد داد که چگونه بین افکار عمومی و رفتار سیاست خارجی همگونی و تطابق به وجود می‌آید. این امر بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر از مطلوبیت بیشتری در بین افکار عمومی جامعه آمریکا برخوردار شد. آمریکایی‌ها تلاش داشتند تا ایدئولوژی جدیدی را سازماندهی کنند که بر اساس آن اسلام‌گرایی مترادف با تروریسم باشد.

ب- حقوق بشر و دموکراسی

آمریکایی‌ها بر این اعتقادند که از جمله اولین کشورهای می‌باشند که توانسته‌اند ضرورت‌های مربوط به حقوق بشر را در ادبیات سیاسی خود گسترش دهند. در دوران جنگ سرد، واژه‌های دموکراسی و حقوق بشر در برابر الگوی سیاسی و ایدئولوژیک اتحاد شوروی مطرح می‌شد. در این ارتباط، نهادهای مختلفی شکل گرفتند که از ضرورت حقوق بشر در محیط‌های تحت کنترل اتحاد شوروی حمایت بعمل می‌آوردند. در این ارتباط زمینه برای حمایت از اپوزیسیون شوروی و همچنین جامعه سوسیالیستی در دستور کار قرار گرفته بود. در شرایط موجود نیز آمریکایی‌ها تلاش دارند تا از واژه‌های یاد شده در نظام باورهای خود بهره‌گیرند و به این ترتیب از چنین واژه‌هایی برای مقابله با کشورهای متعارض بهره‌گیری نمایند.

ادبیات تصمیم‌سازان آمریکایی به گونه‌ای سازماندهی شده است که بر اساس آن تعارض آمریکا و ایران در چارچوب مؤلفه‌هایی از جمله دموکراسی و حقوق بشر مفهوم می‌یابد. در بین رهبران آمریکایی، کادر وزارت امور خارجه حساسیت بیشتری را نسبت به حقوق بشر و دموکراسی به نمایش گذاشته‌اند. از دیدگاه این افراد، دموکراسی منجر به پایان تروریسم می‌شود. بنابراین برای مبارزه با تروریسم، آنان موضوعاتی از جمله دموکراسی را در دستور کار

خود قرار دادند. این امر نشان می‌دهد که ایدئولوژیک‌گرایی منجر به ظهور تهدیدات جدیدی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شود.

در روند اجرای چنین اهدافی، سناتور سام براون بک، لایحه تشکیل دولت دموکراتیک و سکولار را تقدیم مجلس سنا نمود. سناتور یاد شده که دارای تضادهای زیادی با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، تلاش نمود تا لایحه دیگری را نیز تحت عنوان افزایش حمایت از مبارزان حامی دموکراسی در ایران ارائه دهد. وی در تعارض با مقامات سیاسی ایران بیان داشت که «دولت ایران» عامل بی‌ثباتی در خاورمیانه است. وی از تداوم نام ایران در لیست کشورهای حامی تروریسم حمایت بعمل آورد. وی اعلام داشت که اقدام نظامی علیه ایران راه حل مناسبی محسوب نمی‌شود. بنابراین در حمایت از حامیان دموکراسی در ایران، اقدامات متنوعی را به انجام رساند. در این ارتباط، طرح دموکراسی در ایران به تصویب کنگره امریکا رسید. این طرح مبتنی بر تغییر لحن برخورد و افزایش فشار علیه دولت ایران می‌باشد.

به این ترتیب ایدئولوژیک‌گرایی امریکایی، زمینه‌های لازم را برای جدال بیشتر امریکا علیه ایران را در قالب حرکت‌های غیر نظامی به وجود آورد. این امر به گونه‌ای تداوم یافت که زمینه برای محدودسازی ساخت‌ها و نهادهای سیاسی ایران به وجود آید. اقداماتی که امریکا در راستای اهداف یاد شده انجام داده است را می‌توان به عنوان نمادی از تهدیدات ایدئولوژیک محسوب نمود. این امر بیانگر آن است که ایستارهای وزارت امور خارجه امریکا و ایران متفاوت می‌باشد. بنابراین می‌توان شرایطی را در نظر داشت که بر اساس آن زمینه‌های جدال‌گرایی فراگیر ایران و امریکا تشدید یابد. چنین جدال‌هایی را می‌توان ناشی از تهدیدات ایدئولوژیک امریکا علیه کشورهای اسلامی دانست. گزارشات منتشر شده تحت عنوان «تهدید اسلامی» دارای ابعاد ایدئولوژیک و استراتژیک می‌باشد. امریکایی‌ها نه تنها اسلام‌گرایی ایران را به عنوان تهدید امنیت ملی خود تلقی نمودند بلکه فضایی به وجود آمد که بر اساس آن زمینه برای جدال با اسلام‌گرایی در سایر کشورهای خاورمیانه فراهم گردید.

در شرایطی که کشورها دارای تضاد ایدئولوژیک می‌باشند، زمینه برای ظهور روندهای همکاری‌جویانه محدود است. بنابراین استراتژی تعامل سازنده نیازمند آن است که در ایستارهای تعارضی امریکا علیه ایران تغییراتی به وجود آید.

استراتژی بهینه جمهوری اسلامی ایران در سطح بین الملل

شرایط موجود در سطح بین الملل در جهت خواستگاه امریکا در اعمال سیاست یکجانبه گرائی و تثبیت نظام تک قطبی نمی باشد. امریکا در این هدف تنها بوده و مخالفت عمومی و جهانی را حتی در میان متحدین غربی خود برانگیخته است. شکاف میان امریکا و اتحاد اروپا روز بروز افزایش پیدا می کند. این تضاد با حمله امریکا به عراق آغاز شد و هم اینک بر سر مسائل مختلفی همچون نحوه برخورد با ایران، رابطه با چین و روسیه، اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و عدم همکاری امریکا با پیمانهای بین المللی همچون کیوتو، دادگاه بین المللی جنایات جنگی و... اختلافات عمیق میان دو سوی اقیانوس اطلس وجود دارد. نه نومحافظه کاران امریکا آمادگی انعطاف لازم را برای تجدید وحدت غرب از خود نشان میدهند و نه اروپای متحد به پیشقراولی آلمان و فرانسه منافع خود را در پیروی از سیاستهای یکجانبه گرایانه امریکا می بینند.

روسیه و چین هم اگر چه در شرایط موجود تقابل عملی و علمی را با سیاستهای امریکا به صلاح خود نمی دانند ولی در عین حال از پیشبرد سیاست یکجانبه گرایانه امریکا ناراضی بوده و حداقل در حوزه نفوذ خود آمادگی پذیرش مداخلات امریکا را ندارند. شرایط اقتصادی و اجتماعی امریکا هم در جهت پایداری و ایستادگی دولت مردان امریکا در تعقیب سیاست یکجانبه گرایانه رقم نمی خورد و در واقع زمان به نفع آنها حرکت نمی کند.

اروپای متحد و تلاش برای ایجاد نظام چند قطبی

شواهد ساختاری نشان می دهد که بازیگران متعددی در روند شکل گیری تعامل سازنده می توانند ایفای نقش نمایند. در دوران بعد از جنگ سرد، نقش کشورهای اروپایی در نقطه مقابل سیاست های یکجانبه گرای امریکا قرار گرفته است. این امر را می توان ناشی از ائتلاف های بین المللی دانست.

در چنین شرایطی جمهوری اسلامی ایران برای ایفای نقش منطقه ای و بین المللی خود نیازمند تعامل مؤثر و همکاری جویانه با سایر بازیگران بین المللی می باشد. به هر میزان نقش منطقه ای و بین المللی ایران افزایش یابد، زمینه برای بهینه سازی سیاست تعامل سازنده بیشتر فراهم خواهد شد. این امر را می توان انعکاس قدرت ملی ایران در تعاملات بین المللی

دانست. طبعاً قدرت و دیپلماسی نقش مؤثری در شکل گیری چنین فرایندی ایفا خواهد کرد. به هر میزان ظرافت های ایران در بهره گیری مؤثر از قدرت افزایش یابد، زمینه برای تأثیرگذاری بیشتر ایران در تعاملات منطقه ای فراهم می شود.

در شرایط موجود، شاهد سه قطب تأثیرگذار در سیاست بین الملل می باشیم. هر یک از این قطب ها دارای نقش و کار ویژه خاصی در زمینه سیاست سازی می باشند. امریکا الگوی مبتنی بر تثبیت نظام تک قطبی را فراروی خود قرار داده است. این امر منجر به افزایش هژمونیک گرایی امریکا در سیاست بین الملل می شود. به هر میزان هژمونیک گرایی افزایش یابد، زمینه برای ظهور جدال های بیشتر در روابط ایران و امریکا فراهم می شود، زیرا هژمونیک گرایی با روح تعامل سازنده پیوند ندارد. امریکایی ها طی سال های گذشته تلاش داشتند تا زمینه های لازم برای حداکثر سازی منافع خود از طریق یک جانبه گرایی را فراهم آورند. این امر را می توان زمینه ای برای ظهور چالش های جدید در تعاملات امریکا با سایر کشورها تلقی نمود. به این ترتیب تحقق تعامل سازنده در روندی که امریکایی ها الگوی هژمونیک گرایی را در دستور کار خود دارند کار مشکلی می باشد. از این رو می توان شرایطی را فراهم آورد که زمینه همکاری با گروه هایی به وجود آید که با الگوی تک قطبی شدن جهان موافقت ندارند.

انگلستان الگوی سنتی خود در ارتباط با سیستم موازنه قوا را پیگیری می کند. آنان در قرن ۱۹ موازنه قوا را در چارچوب تفوق قدرت انجام می دادند. در حالیکه شرایط ساختاری انگلیس در دوران موجود، متفاوت با قرن ۱۹ می باشد. از این رو آنان الگوی موازنه قوا را در راستای همکاری با امریکا و اتحادیه اروپا انجام می دهند. چنین الگویی نمی تواند مطلوبیت های مؤثری را برای اهداف استراتژیک ایران به وجود آورد. زیرا انگلیسی ها موازنه قوا را در راستای تداوم قدرت محوری غرب انجام می دهند.

سومین الگو از سوی کشورهای اروپایی، روسیه و چین پیگیری می شود. آنان در سطح بین المللی الگوی چند قطبی را مورد پیگیری قرار می دهند. چند قطبی شدن قدرت می تواند مطلوبیت مؤثری را برای ایران ایجاد نمایند. زیرا کشورهایی مانند ایران صرفاً در شرایطی می توانند اهداف استراتژیک خود را تحقق بخشند که نشانه هایی از همکاری گرایی بین المللی و موازنه قدرت ایجاد شده باشد. در چنین شرایطی می توان تأکید داشت که همکاری و

مقاومت ایران در ارتباط با حوادث منطقه‌ای و بین‌المللی، بازتاب شرایطی است که می‌تواند زمینه‌های مشارکت ایران را در سطح فراگیرتری به وجود آورد. ان امر را می‌توان به عنوان مقدمه‌ای برای حداکثر سازی همکاری و تعامل ایران با بازیگران بین‌الملل دانست.

اگر ایران جهت‌گیری سیاست خارجی خود را در همکاری و تعامل با کشورهای اتحادیه اروپا قرار دهد، در آن شرایط زمینه‌های مساعدی برای تحقق استراتژی تعامل سازنده فراهم می‌گردد. در این ارتباط می‌توان فرصت‌ها و تهدیدات ایجاد شده در راستای اجرایی‌سازی الگوی تعامل سازنده را به شرح ذیل بیان داشت:

۱- مطلوبیت‌های همکاری با اروپا در چارچوب الگوی چند قطبی

اگر چه فضای عمومی در سیاست بین‌الملل علیه اهداف و منافع جمهوری اسلامی ایران می‌باشد اما می‌توان شواهدی را مشاهده نمود که زمینه‌های ظهور مطلوبیت‌های استراتژیک نیز فراهم گردد و این امر بستر همکاری در سیاست بین‌الملل را به وجود می‌آورد. کشورها به همان‌گونه که نیازمند منازعه می‌باشند به جلوه‌هایی از همکاری سازمان یافته برای نیل به مطلوبیت‌های استراتژیک خود نیازمند می‌باشند. این امر زمینه همکاری‌گرایی و تعامل سازنده در روابط ایران با سایر کشورها را به وجود می‌آورد.

اگر چه محیط نظام بین‌الملل بر جلوه‌هایی از هژمونیک‌گرایی مداخله‌گر قرار دارد. اما این امر تاکنون تهدید مؤثری را برای ایران به وجود نیاورده است. طی سال‌های گذشته نه تنها تهدیدات فراروی ایران کاهش یافته است. بلکه می‌توان نشانه‌هایی از مطلوبیت استراتژیک برای ایران را مشاهده نمود. بنابراین مطلوبیت‌ها و فرصت‌های استراتژیک ایران در برخورد با محیط منطقه‌ای را می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. در این ارتباط حوزه خاورمیانه از اهمیت ویژه‌ای برای تعامل سازنده ایران برخوردار می‌باشد. اگر الگوی چند قطبی مورد پیگیری قرار گیرد، مطلوبیت این الگو افزایش می‌یابد. زیرا در چنین شرایطی، ایران و اتحادیه اروپا نقش همکاری جویانه‌ای ایفا می‌کنند. طی سال‌های ۲۰۰۱ تاکنون شاهد افزایش مداخلات نظامی آمریکا در خاورمیانه بوده ایم. مداخلات آمریکا ماهیت ایدئولوژیک و استراتژیک دارد. اگر چه آمریکایی‌ها بر مؤلفه‌هایی از جنگ ایدئولوژیک در جهان اسلام تأکید دارند. اما می‌توان شواهدی را مشاهده کرد که به دلیل موقعیت ژئوپولیتیکی ایران و همچنین انعطاف‌پذیری

مقامات جمهوری اسلامی ایران و ضرورت‌های نظام بین‌الملل دانست. امریکا طی سال‌های گذشته سطح درگیری‌های خود را در خاورمیانه افزایش داده و از سوی دیگر در صدد نیل به اهداف آرمانی می‌باشد. چنین اهدافی عموماً ناشی از رویکردهای ایدئولوژیک و سلطه‌جویانه آن کشور می‌باشد.

روند فوق در حالی مورد پیگیری قرار می‌گیرد که کشورهای اتحادیه اروپا حوزه خاورمیانه را در راستای اهداف و منافع ملی خود ارزیابی می‌کنند که در نقطه مقابل الگوی ایدئولوژیک گرائی امریکا می‌باشد.

روند یاد شده می‌تواند زمینه را برای همکاری‌گرایی ایران در چارچوب ساختار چند قطبی فراهم نماید. به این ترتیب تعامل سازنده در روابط متقابل ایران و اتحادیه اروپا از اهمیت و مطلوبیت بیشتری برخوردار بوده و هر کشوری بر اساس قابلیت‌های تأثیر گذار خود ایفای نقش می‌کند.

اگر چه گرایشات نو محافظه کاران در سیاست خارجی امریکا منجر به افزایش جدال‌گرایی آن کشور در حوزه پیرامونی مرزهای استراتژیک ایران شده است این امر هزینه‌هایی را برای ایران می‌توانست در برداشته باشد. اما فراتر از آن باید به فرصت‌های فراهم آمده ناشی از مداخله‌گرایی امریکا در مرزهای پیرامونی جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود. به طور کلی، التهاب منطقه‌ای منجر به شکل‌هایی از بحران در سیاست خارجی و امنیتی ایران می‌شود. اما این گونه از بحران‌ها را نمی‌توان به عنوان زمینه ستیز گسترده و پایان ناپذیر تلقی نمود.

در حالیکه کارکرد اتحادیه اروپا به گونه‌ای است که می‌تواند زمینه‌های مشارکت و تعامل سازنده ایران در موضوعات بین‌المللی و منطقه‌ای را افزایش دهد. این امر زمینه‌های لازم را برای مشارکت مؤثر ایران با اروپا در چارچوب ساختار چند قطبی فراهم می‌سازد.

تاکنون گروه‌های اسرائیلی محور در سیاست خارجی امریکا تلاش داشته‌اند تا ایران را به عنوان نمادی از جدال‌گرایی دائمی در منطقه تعریف نمایند. این امر برخی از رویکردهای بدبینانه را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نسبت به کار ویژه سیاست خارجی ایران به وجود آورده است. روند فوق را می‌توان به عنوان زمینه‌ای در محدودسازی ایران مانند آنچه در دسترسی ایران به تکنولوژی هسته‌ای شاهد هستیم تلقی نمود.

در شرایطی که بحران منطقه‌ای شکل می‌گیرد. کشورها نیاز بیشتری به امنیت پیدا

می‌کنند بنابراین شاخص‌هایی در سیاست خارجی ایران ایجاد گردیده و بر این اساس می‌توان نمادهایی از همکاری‌گرایی با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مشاهده نمود. این امر بازتاب بحران منطقه‌ای و مداخله‌گری آمریکا در منطقه می‌باشد. زیرا به هر میزان که قدرت منطقه‌ای آمریکا افزایش یابد، زمینه برای چند جانبه‌گرایی کاهش خواهد یافت. از سوی دیگر اگر همکاری‌گرایی ایران و کشورهای اتحادیه اروپا افزایش یابد، در آن شرایط زمینه افزایش فراگیرتری در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود می‌آید.

طی سال‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد امریکایی‌ها تلاش داشتند تا نقش منطقه‌ای ایران را کاهش دهند. در اولین سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، نشانه‌هایی از جدال استراتژیک آمریکا در برخورد با ایران مشاهده می‌شود. در این دهه آمریکا در مقابله با جمهوری اسلامی ایران و در حمایت از عراق ایفای نقش نمود. روند یاد شده در دهه ۱۹۹۰ نیز تداوم یافت. در این دوران تاریخی آمریکا تلاش داشت تا گزینه‌های جدیدی را فرا روی ایران سازماندهی نموده و نقش منطقه‌ای ایران را به حداقل ممکن محدود سازد. در حالیکه رویکرد اروپائیان متفاوت بوده و آنان تلاش دارند تا روندی از همکاری‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی را در روابط خود با ایران به وجود آورند.

این روند طی سال‌های بعد از مداخله‌گری آمریکا با تغییراتی همراه شد. ایران از نقش منطقه‌ای گسترده‌تری برخوردار گردید. حوادث عراق و افغانستان نشان داد که ایران و آمریکا برای نیل به منافع منطقه‌ای علاوه بر رقابت، جلوه‌هایی از تعامل را به وجود آورده‌اند. اگر روندهای معطوف به همکاری‌گرایی منطقه‌ای ایجاد شود در آن شرایط آمریکا به عنوان تنها بازیگر منطقه‌ای نخواهد بود. در آن شرایط ایران به همراه اتحادیه اروپا نقش مؤثری در تعاملات منطقه‌ای ایفا خواهد کرد.

زمانی که نقش منطقه‌ای ایران افزایش یابد، در آن شرایط می‌توان نشانه‌هایی از تحرک و تأثیرگذاری ایران در تحولات منطقه‌ای را مشاهده نمود. این امر حاصل تلاش گسترده و دائمی ایران برای مشارکت منطقه‌ای می‌باشد. در دهه ۱۹۸۰ و همچنین دهه ۱۹۹۰ شرایطی ایجاد شد که زمینه‌های تحرک استراتژیک ایران محدود گردید.

در بسیاری از تحولات اخیر منطقه‌ای می‌توان نشانه‌هایی از نقش مؤثر ایران را مشاهده نمود. ایران تلاش داشته است تا بین مرزهای متضاد، ایجاد سازش نماید. به همین دلیل نقش

منطقه‌ای ایران به گونه‌ای مرحله‌ای افزایش یافت. در چنین روندی بسیاری از اقدامات امریکا بر اساس محاسبه نقش و جایگاه ایران انجام می‌پذیرد. اگر ایران نقش محدودی را ایفا می‌کرد و یا اینکه از الگوهای عدم همکاری منطقه‌ای استفاده می‌نمود، در آن شرایط هیچ گونه مطلوبیتی برای رفتار استراتژیک ایران به وجود نمی‌آمد. ایران تلاش داشت تا نشان دهد که بازیگر مؤثر منطقه‌ای است. از سویی دیگر جلوه‌هایی از همکاری‌گرایی خود را به نمایش گذاشت. چنین مؤلفه‌هایی را می‌توان در روند بحران افغانستان و عراق مشاهده نمود. کشورهای یاد شده طی سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به عنوان تهدیدات امنیت ملی ایران محسوب می‌شدند. این کشورها دارای نظام‌های سیاسی متعارض و منازعه‌گرا با ایران بودند بنابراین طبیعی به نظر می‌رسید که جدال‌گرایی ایران علیه واحدهای یاد شده تداوم یابد. این روند موقعیت ایران در کشورهای عراق و افغانستان را افزایش می‌داد. در مناطق یاد شده ایران توانست با زیرساخت‌های اجتماعی و سیاسی کشورهای یاد شده پیوند برقرار کند. وجود چنین پیوندهایی نقش و موقعیت ایران را ارتقا داد به گونه‌ای که اطلاعات ایران از محیط‌های امنیتی و دفاعی کشورهای یاد شده به گونه قابل توجهی افزایش پیدا نمود.

وجود چنین شرایطی، موقعیت ایران را بهبود بخشید. ایران از قابلیت‌های مؤثری برای همکاری با سایر بازیگران برخوردار شد. از آنجایی که امریکا طی سال‌های آینده نیز در عراق درگیر خواهد بود، از این رو موقعیت امریکا در عراق با تزلزل روبرو بوده و جدال‌هایی علیه آن کشور شکل خواهد گرفت. از آنجا که نیروهای نظامی که عراق را اشغال نموده‌اند، از جمله سربازان کشورهای غیرمسلمان بوده و این امر منجر به افزایش جدال‌های منطقه‌ای فراروی امریکا خواهد شد.

در شرایطی که امریکا با تهدید و بی‌ثباتی روبرو گردد؛ نیاز بیشتری به همکاری با ایران خواهد داشت. بنابراین ضرورت‌های استراتژیک امریکا منجر به نیاز فراگیر آن کشور به تعامل سازنده با ج.ا.ا. خواهد شد. به هر میزان امریکا نقش گسترده‌تری را در خاورمیانه ایفا کند، به همان میزان درگیری آن کشور افزایش می‌یابد. طبعاً هیچ کشوری به تنهایی قادر به حداقل سازی تهدیدات نخواهد بود. این امر فضای مناسبی را برای ظهور شکل‌گیری دیگری از تعامل منطقه‌ای به وجود می‌آورد. در این شرایط، تداوم حضور امریکا در منطقه مشروط به عدم کنش تعارضی و خصومت‌آمیز ایران می‌باشد. اگر تهدیدات فرا روی امریکا افزایش یابد، زمینه برای

شکل‌گیری مطلوبیت‌های بیشتری برای نقش منطقه‌ای ایران فراهم می‌شود. همکاری‌های منطقه‌ای ایران و اتحادیه اروپا زمینه لازم برای محدود سازی نقش سایر بازیگران در حوزه خاورمیانه را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر میان یکجانبه‌گرایی آمریکا و چندجانبه‌گرایی اروپا، زمینه تحرک بیشتری را برای سیاست خارجی ایران در چارچوب تعامل سازنده به وجود می‌آورد.

اگر چه کشورهای اروپایی در صدد ایجاد ساختار چند قطبی در نظام بین‌الملل می‌باشند اما بعد از پایان جنگ سرد و فرو پاشی نظام دو قطبی، زمینه برای ظهور مقطعی ساختار سلسله مراتبی فراهم شد. امریکا نقش مؤثری را در ساختار جدید ایفا می‌کرد. به هر میزان که محیط منطقه‌ای و بین‌المللی با بحران و تعارض روبرو می‌شد، زمینه برای ایفای نقش امریکا مهیاتر می‌گردید. به طور کلی یکی از ویژگی‌های نظام هژمونیک در سیاست بین‌الملل را باید ظهور فرایند مداخله‌گری قدرت هژمون دانست. زیرا قدرت هژمون باید ضمن بهره‌گیری از ابزارها و قابلیت‌های خود زمینه کنترل محیط‌های بحرانی را فراهم آورد.

از سوی دیگر، قدرت هژمون باید بتواند بر فرایندهای گریز از مرکز غلبه نموده و از این طریق کنترل محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را به دست آورد. به هر میزان محیط منطقه‌ای از ثبات بیشتری برخوردار باشد، زمینه برای تثبیت قدرت هژمون فراهم می‌شود. اما در دوران بعد از جنگ سرد، قدرت هژمون نتوانست مطلوبیت‌های مؤثری را به دست آورد. بنابراین به موازات افزایش مداخله‌گری امریکا زمینه برای ظهور بحران‌های جدید به وجود آمد که هزینه سنگینی را برای امریکا در برداشت. در این ارتباط کشورهای اروپایی توانستند نقش محدودیت‌ساز را در ارتباط با امریکا ایفا نمایند.

اگر چه امریکا به عنوان بازیگری محسوب می‌شود که فاقد هر گونه رقیب مؤثری می‌باشد، اما چالش‌های منطقه‌ای فرا روی امریکا به گونه‌ای بوده است که آن کشور قادر نگردیده تا محیط‌های بی‌ثبات منطقه را در جهت اهداف خود بازسازی و امن نماید. این امر نیازمند همکاری سایر بازیگران با امریکا در روند مدیریت بحران در حوزه‌های منطقه‌ای در نظام بین‌الملل می‌باشد.

به همین دلیل در آینده امریکا نیاز بیشتری به مشارکت سایر کشورها در حوزه امنیتی دارد. اگر در سطح منطقه‌ای امریکا با تهدید روبرو شود. در نتیجه زمینه برای ظهور جلوه‌هایی

از مشارکت‌گرایی منطقه‌ای فراهم خواهد شد بنابراین در شرایطی که امریکا با تهدید ناشی از محیط منطقه‌ای روبرو شود، به سوی موازنه منطقه‌ای گرایش پیدا می‌گردد. به همان گونه‌ای که اگر امریکا نیازمند هماهنگ‌سازی خود با بازیگران بین‌المللی باشد، در آن شرایط تلاش خواهد نمود تا به موازنه‌گرایی بین‌المللی مبادرت ورزد. ظهور موازنه‌گرایی را می‌توان بازتاب تهدیدات تلقی نمود. به این ترتیب گسترش تهدیدات منطقه‌ای را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای تغییر در الگوهای هژمونیک‌گرا دانست. بنابراین همان گونه که والتز بیان می‌دارد، اگر تهدیدات امریکا افزایش یابد، در آن شرایط زمینه برای موازنه‌گرایی فراهم می‌شود. زیرا امریکا مجبور خواهد شد تا تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی را با مشارکت سایر بازیگران برطرف نماید. در این شرایط زمینه برای مدیریت محیط منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس الگوهای چند جانبه فراهم می‌شود. روند موجود به گونه‌ای شکل گرفته است که می‌توان نشانه‌هایی از موازنه‌گرایی منطقه‌ای را مشاهده نمود. این امر جایگاه منطقه‌ای اروپا را در حوزه سیاست‌های خاورمیانه‌ای به گونه‌ای تدریجی افزایش می‌دهد. افول اقتصادی آمریکا موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی آن کشور را کاهش می‌دهد.

اگر چه امریکا هنوز به عنوان قوی‌ترین قدرت اقتصادی محسوب می‌شود، اما طی سال‌های گذشته با جلوه‌هایی از رکود مرحله‌ای روبرو بوده است. اقتصاد مبتنی بر رکود مشکلات سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای را برای امریکا به وجود می‌آورد. بنابراین قدرت اقتصادی امریکا در شرایطی مبتنی بر رکود دچار کاهش خواهد شد. اگر رکود اقتصادی امریکا به موازات افزایش قابلیت‌های دفاعی و امنیتی سایر قدرت‌های بزرگ انجام پذیرد در آن شرایط، امریکا با چالش‌های متنوعی روبرو خواهد شد. زیرا کشورهای رقیب از قدرت بیشتری برای ایفای نقش برخوردار می‌شوند. در این شرایط موقعیت امریکا به گونه‌ای تدریجی کاهش می‌یابد. و در نتیجه تلاش خواهد کرد تا موقعیت خود را از طریق مشارکت و موازنه‌سازی با سایر کشورها بازسازی نماید. اگر موازنه‌گرایی شکل گیرد، امریکا ناچار به تقسیم قدرت خود با سایر بازیگران می‌گردد. این امر جایگاه بین‌المللی امریکا را کاهش خواهد داد و او را مجبور به انصراف از سیاست هژمونیک می‌نماید.

و در آن شرایط نقش بین‌المللی امریکا کاهش می‌یابد و زمینه برای ایفای نقش سایر قدرت‌های بزرگ و در راستای چندجانبه‌گرایی فراهم می‌شود. این امر زمینه افزایش نقش

ایران در سیاست منطقه‌ای را به وجود می‌آورد.

اگر توازن استراتژیک بین امریکا، اروپا و شرق آسیا ایجاد شود، در آن شرایط مسؤولیت‌های منطقه‌ای توزیع خواهد شد. طبعاً در چنین شرایطی، نقش امریکا در محیط منطقه‌ای ایران نیز کاهش خواهد یافت. ظهور چنین شرایطی به مفهوم حرکت از ساختار تک قطبی به سوی شرایط مبتنی بر ساختار چند قطبی می‌باشد. در دوران گذار به چنین شرایطی می‌توان نمادهایی از هرج و مرج منطقه‌ای را مشاهده نمود. در چنین شرایطی، ایران می‌تواند نقش مؤثرتری را در حوزه منطقه‌ای ایفا نماید. ایران کشوری با قدرت منطقه‌ای است و در نتیجه با افول تدریجی نظام یک قطبی می‌تواند با بازیگران متنوع‌تری ایفای نقش همکاری جویانه داشته باشد.

اگر سیستم موازنه قوا شکل گیرد، در آن شرایط کشورهای مجاور امریکا تهدید فراگیرتری را برای آن کشور ایجاد خواهد کرد. در این شرایط، امریکا در حوزه‌های دور دست امکان محدودتری به مداخله‌گری خواهد داشت. بنابراین تلاش می‌کند تا فرایندهای همکاری جویانه را با بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای به وجود آورد. در آن شرایط صرفاً شاهد ادامه حیات یک اتحادیه به نام ناتو نخواهیم بود. بلکه پیمان ناتو بجای آنکه گسترش یابد، تکثیر خواهد یافت. تکثیر ناتو را می‌توان به عنوان بستری برای عبور از امنیت تک قطبی دانست.

به این ترتیب، موازنه سازی قدرت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی صرفاً از طریق افزایش نقش سایر بازیگران قدرتمند همچون اتحادیه اروپا در روند بحران‌های منطقه‌ای فراهم خواهد شد.

و در این شرایط مزیت نسبی در رفتار سیاست خارجی ایران از طریق تعامل با اتحادیه اروپا و سایر بازیگران قدرتمند حاصل خواهد شد. همکاری‌گرایی استراتژیک در حوزه خاورمیانه زمانی ایجاد خواهد شد که برخی از بحران‌های منطقه‌ای ظهور یابد. شواهد نشان می‌دهد که خاورمیانه و جهان اسلام تا پایان دهه دوم قرن بیست و یکم در مرکز جدال‌های بین‌المللی قرار خواهد داشت. بنابراین ایران در چارچوب فرایندهای چند جانبه‌گرا می‌تواند نقش مؤثرتری را در شکل‌بندی‌های دفاعی و استراتژیک ایفا نماید.

در چنین شرایطی فرصت‌های مناسبی برای جمهوری اسلامی فراهم است که در تقابل خود با سیاست تهدید آمیز امریکا در سطح بین‌المللی به عنوان بازیگری فعال و تأثیر گذار وارد شده

و نقش ایفا کند. در اجرای این سیاست و در تقابل با نظام تک قطبی باید به جمع مخالفین آن پیوسته و حمایت خود را از نظام چند قطبی اعلام و در راستای تحقق آن به عنوان یک عضو فعال آسیایی بتواند در تشکیل و عینیت بخشیدن به یکی از قطبهای منطقه‌ای فعالانه وارد عمل شود.

امکان شکل گیری قطب آسیائی در نظام چند قطبی

بدیهی است که کشورهای چین و روسیه با توجه به نفوذ و جاذبه‌های استراتژیک مؤثر خود نقش مهمی در تعامل سازنده با جمهوری اسلامی ایران می‌توانند بازی کنند. چین و روسیه دارای گرایش موازنه‌گرا در سطح بین‌المللی هستند. آنان تلاش دارند تا موقعیت خود را در حوزه بین‌المللی ارتقاء دهند. در این ارتباط، تلاش پایان ناپذیری را برای تفاهم و تعامل با یکدیگر در چالش با غرب در دستور کار خود قرار داده‌اند که تشکیل کنفرانس شانگهای از آن جمله تلاشها می‌باشد..

با وجود آنکه مقامات چینی و روسی فاقد ماهیت جدال آفرین می‌باشد. با این وجود تلاش دارند تا موقعیت خود را در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تثبیت کنند. آنان تمایلی به جدال زود هنگام با امریکا ندارند. پراگماتیسم چینی، جلوه‌هایی از محافظه‌کاری را در نگرش سیاست خارجی زمامداران چین بعد از مائو فراهم آورده است. در دوران بعد از مائو، دو نگرش رادیکال و عملگرا در برابر یکدیگر قرار گرفتند. فرایندهای سیاست خارجی چین به گونه‌ای تداوم یافت که تحت تأثیر عملگرایی رهبران نوساز و توسعه‌گرا قرار گرفته است.

بنابراین چین تلاش دارد تا پارادوکس اقتصادی و استراتژیک خود را بر اساس شاخص‌هایی از مصالحه‌گرایی بازسازی نماید. آنان بر این اعتقادند که ایفای نقش صرفاً در شرایطی امکان پذیر است که قابلیت‌های آنان در حوزه‌های اقتصادی و استراتژیک افزایش یابد.

وجود چنین شرایطی منجر به پیگیری الگوهای رفتاری مبتنی بر احتیاط و تنوع در رفتار سیاست خارجی چین و روسیه نسبت به ایران می‌گردد. طی سال‌های گذشته این دو کشور نشان دادند که تمایل به گسترش روابط اقتصادی با ایران دارند. در حالیکه ضرورت‌های تعامل سازنده بر این امر تأکید دارند که می‌توان اولویت‌های دیگری را در دستور کار قرار داد. مقامات چینی و روسی در برابر انتظارات ایران برای ارتقاء همکاری‌های متقابل به سطح استراتژیک،

دارای ملاحظات بین‌المللی می‌باشند. آنان بر این امر واقفند که هزینه همکاری‌های استراتژیک با ایران در سطح بین‌المللی بالا می‌باشد. رهبران چینی تمایلی به جدال در برابر انتظارات فراگیر امریکایی‌ها ندارند. آنان ترجیح می‌دهند تا روابط خود با کشورهای غربی به ویژه امریکا را به گونه‌ای سازماندهی نمایند که منجر به همبستگی استراتژیک با غرب و همبستگی اقتصادی با کشورهای منطقه‌ای گردد.

ژست دیپلماتیک مقامات چینی عموماً در راستای محدودسازی سیاست‌های تهاجمی امریکا می‌باشد. اما آنان بر انتظارات امریکایی‌ها واقف می‌باشند بنابراین تلاش چندانی برای رادیکالیزه‌سازی مواضع سیاست خارجی خود ندارند. به هر میزان تهدیدات فراروی کشور چین افزایش یابد، زمینه برای بی‌ثباتی منطقه‌ای فراهم خواهد شد. در نتیجه چینی‌ها تلاش دارند تا تهدیدات خود را از طریق همکاری موردی با امریکا بازسازی نمایند.

وجود شرایط یاد شده موجب ناهم‌واری قابل توجهی در حوزه سیاست خارجی ایران نخواهد شد. ایران تلاش دارد تا امنیت خود را از طریق همکاری با قدرت‌های بزرگ منطقه از جمله چین و روسیه سازماندهی نماید. این امر می‌تواند فضای لازم برای همکاری‌های بالقوه استراتژیک با ایران را فراهم آورد. تحقق چنین امری نیازمند ظرافت استراتژیک و زمان می‌باشد.

ضرورت‌های ظرافت استراتژیک ایجاب میکند که ایران نسبت به محدودیت‌های چین و روسیه در صحنه بین‌الملل واقف باشد. انتظارات فراساختاری از این دو قدرت منجر به مشکلاتی در حوزه استراتژیک ایران توسط مقامات و استراتژیست‌های آنها می‌شود. بنابراین باید تلاش داشت تا جلوه‌هایی از همکاری سازنده، عینی و معطوف به منافع متقابل در روابط ایران و آنها سازماندهی شود.

بر این اساس می‌توان «منوی اهداف استراتژیک» ایران در برخورد با چین و روسیه را مورد بازبینی قرار داد. هر دو قدرت تلاش دارند تا سطح خاصی از نیازمندی‌های ایران را تأمین نمایند. در این روند، مقامات سیاست خارجی و دفاعی آنها تلاش دارند تا روابط خود با ایران را در چارچوب روابط خود با کشورهای غربی در دستور کار قرار دهند.

بر خلاف روسیه همکاری اقتصادی با چین نمی‌توانند مطلوبیت ویژه‌ای را برای ایران ایجاد نمایند. زیرا کالاهای چینی فاقد مزیت نسبی برای جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. از این رو

همکاری اقتصادی با چین را می‌توان به عنوان زمینه‌ای برای گسترش سایر همکاری‌ها تلقی نمود.

رهبران چین می‌توانند بسیاری از اهداف و مطالبات دیپلماتیک ایران را مورد حمایت و پیگیری قرار دهند. اما نمی‌توان از آنان انتظار داشت که زمینه اجرای سازی چنین اهدافی را فراهم نمایند. بنابراین روند موجود را می‌توان به عنوان بستری برای حداکثر سازی روابط و تعاملات ایران و چین دانست. روندی که می‌تواند همکاری‌های محدود استراتژیک را به وجود آورد. این امر نمی‌تواند بستری برای همکاری‌های فراگیر یا الگوهای ائتلاف‌گرا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود آورد.

وجود چنین شرایطی را می‌توان به عنوان بستری برای همکاری استراتژیک محدود و مرحله‌ای تلقی کرد. در این راستا چین می‌تواند نیازهای سخت‌افزاری ایران را در حوزه قابلیت‌های استراتژیک بازسازی نماید. اما این امر به مفهوم آن است که همکاری‌گرایی ایران و چین نمی‌تواند صرفاً در حوزه سخت‌افزار نظامی سازماندهی شود. زیرا روندهای تحول در استراتژی نظامی منجر به دگرگونی سریع در جنگ افزار گردیده است. به این ترتیب سازه‌های نظامی به تنهایی عامل همکاری استراتژیک محسوب نمی‌شوند. ایجاد فضای مناسب برای همکاری‌های نرم‌افزاری را می‌توان بستری برای دائمی سازی روابط ایران و چین دانست. چین و روسیه باید نقش منطقه‌ای ایران را مورد پذیرش قرار دهند. در آن شرایط زمینه‌های همکاری مؤثرتری فراروی ایران و این دو قدرت بزرگ آسیایی قرار خواهد گرفت.

اگر این دو قدرت رسالت تاریخی خود را بازسازی نمایند و اگر تلاش نمایند تا به عنوان «قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای (Regional Great Powers)» ایفای نقش نمایند، در آن شرایط زمینه مؤثرتری از همکاری سازنده ایران و آنها فراهم می‌شود. زیرا که هر دو قدرت در گفتمان تاریخی خود تلاش دارند تا از توسعه حوزه نفوذ غرب جلوگیری به عمل آورند. اگر چه غرب ستیزی آنان به گونه‌ای مرحله‌ای کاهش یافته است، اما باید تأکید داشت که این امر بمعنای چرخش استراتژیک در راستای مطلوبیت نهایی آنها محسوب نمی‌شود.

اگر ایران، چین و روسیه بتوانند رهیافت مشترکی را در مورد امنیت بین‌الملل و همچنین امنیت منطقه‌ای سازماندهی نمایند، در آن شرایط زمینه‌های همکاری سازنده و مؤثرتری بین این سه کشور در سطح بین‌الملل فراهم خواهد شد. چینی‌ها و روسها رسالت تاریخی خود را

بر ایفای نقش بین‌المللی و مقابله با یکجانبه‌گرایی امپریالیستی قرار دادند. از اینرو جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در چارچوب الگوی تعامل سازنده می‌تواند در نهادینه‌سازی روابط متقابل نقش مؤثری را ایفا نماید.

اگر ادبیات ایران، روسیه و چین در زمینه همکاری‌های امنیتی و بین‌المللی هماهنگ شود، و طیف گسترده‌ای از کشورها از آن حمایت به‌عمل آورند، در آن شرایط می‌توان زمینه گسترش تعامل و همگرایی منطقه‌ای را فراهم آورد.

یکی از شاخص‌های تعامل سازنده در سیاست خارجی ایران را باید در گسترش طیف کشورهای همکاری‌کننده دانست. برای تحقق چنین هدفی باید مطلوبیت‌های استراتژیک ایران به‌گونه‌ای تدریجی تعدیل یابد. تعدیل در مطلوبیت‌های استراتژیک می‌تواند طیف فراگیرتری از واحدهای سیاسی رادیکال در سطح بین‌الملل را با یکدیگر هماهنگ نماید. به این ترتیب ایران، روسیه و چین دارای قابلیت‌های مؤثری برای همکاری می‌باشند. اما آن قابلیت‌ها به‌گونه‌ای است که می‌تواند تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی امریکا قرار گیرد. برای کاهش تهدیدات و فشارهای امریکا بر متحدین منطقه‌ای ایران، می‌توان الگویی را به کار گرفت که دارای انتظارات اولیه محدودی می‌باشد. اما اهدافی از جمله موازنه‌سازی بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی استراتژیک در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را سازماندهی نماید. چنین روندی به عنوان بستر همکاری‌های متقابل ایران، روسیه و چین در سطح دو جانبه و چند جانبه محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، ضرورت‌های تعامل سازنده می‌تواند در حوزه‌های اقتصادی نیز متبلور گردد. چین دارای قابلیت‌های تکنیکی و تجاری مناسبی در سطح منطقه است. به هر اندازه که زمینه برای گسترش همکاری‌ها فراهم شود، چین به مطلوبیت‌های بیشتری نائل می‌گردد. بنابراین چینی‌های عملگرا باید بر این امر واقف باشند که در صورت همکاری سازنده با ایران در حوزه‌های اقتصادی و استراتژیک به منافع مناسب دست می‌یابند و این امر در قالب توسعه و تقویت پیمان شانگهای امکان‌پذیر می‌باشد.

پیمان شانگهای و ایجاد قطب آسیائی

در اواسط دهه ۱۹۹۰ زمینه برای تکامل نهادهای منطقه‌ای فراهم گردید. در این شرایط نهادهای

سیاسی جدیدی در کنار نهادهای منطقه‌ای شکل گرفتند. از جمله این نهادها می‌توان به پیمان شانگهای اشاره داشت. پیمان یاد شده می‌تواند زمینه‌ای برای توسعه روابط منطقه‌ای ایران فراهم آورد.

در ۲۶ آوریل ۱۹۹۶، روسای جمهور قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، چین و روسیه در اجلاسی در بندر شانگهای، قرارداد «تقویت اعتماد متقابل نظامی» در مرزهای پنج کشور را امضاء نمودند. به موجب این قرارداد، کشورهای یاد شده موافقت کردند که از حمله و یا درگیری در مناطق مرزی خودداری ورزند، از مانورهای نظامی که تهدیدی علیه یکدیگر باشد، احتراز کنند، حجم و گستردگی و تعداد دروس آموزش‌های نظامی را کاهش دهند، یکدیگر را از عملیات نظامی که قصد دارند تا عمق یکصد کیلومتری مرزهای مشترک به انجام برسانند قبلاً آگاه سازند، از مقامات نظامی همسایگان برای نظارت بر مانورهای نظامی خود دعوت به عمل آورند، پیش از انجام هر گونه عملیات نظامی مخاطره آمیز، همسایگان را مطلع سازند و بالاخره مناسبات دوستانه و همکاری بین نیروهای نظامی مستقر در دو سوی مرزها را تقویت نمایند. این امر نشان می‌دهد که پیمان شانگهای بستر لازم را برای حداکثر سازی تعامل بین واحدهای منطقه‌ای را به وجود آورده و از این طریق امکان مشارکت واحدهایی به وجود می‌آید که در دوران جنگ سرد با یکدیگر تعارض داشته‌اند. حضور روسیه و چین نماد چنین ائتلافی می‌باشد.

چنانکه زمین در سخنان خود که در این اجلاس ایراد کرد، اشاره نمود که این سند اولین توافق برای تقویت اعتماد امنیتی و دوستی بین چین و پنج کشور همسایه در آسیای مرکزی بوده و در حفظ صلح و امنیت در منطقه آسیای اقیانوس آرام تأثیر اساسی خواهد داشت. از آنجا که چین همسایه آسیای مرکزی بوده و در آنجا منافع امنیتی مستقیم دارد، همکاری‌های وسیع امنیتی چین و روسیه با این کشورها نه تنها شرایط مناسبی برای تقویت روابط حسن همجواری را فراهم ساخته، بلکه تضمینی برای حفظ صلح و ثبات در منطقه را ایجاد نموده است. همکاری‌های امنیتی کشورهای آسیای مرکزی علاوه بر شکل‌های سنتی مانند مناسبات دوستانه بین ارتش‌ها، خودداری از درگیری نظامی با یکدیگر، مبادله اطلاعات، تقویت اعتماد متقابل و غیره شامل مفاهیم جدیدی نیز هست. زیرا اوضاع جهانی در دو دهه اخیر دستخوش دگرگونی‌های عظیم شده و همکاری‌های امنیتی نیز باید جوابگوی نیازهای

تازه باشد.

چین و روسیه تلاش دارد تا سطح جدیدی از ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود آورند. این امر در راستای نظام چند قطبی و به مفهوم حداکثر سازی حوزه تعامل آن کشور در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شود. در این ارتباط چین تلاش دارد تا بازارهای جدیدی را به وجود آورده و نفوذ اقتصادی خود را گسترش دهد.

اگر چه چین هنوز با چالش‌های بسیاری روبروست، اما اکنون از نظر اقتصادی، علمی، فنی و نظامی کشوری قدرتمند به شمار می‌آید و در صحنه سیاست بین‌المللی جایگاهی بسیار مؤثر دارد. به علاوه، چین به عنوان یک قدرت استراتژیک مستقل می‌تواند در حفظ موازنه نیروهای استراتژیک بین‌المللی و در حفظ صلح و ثبات جهانی مؤثر باشد و در تعدیل مناسبات و حل و فصل تضادها و درگیری‌های آنها نقشی غیر قابل انکار را ایفا نماید. بدین لحاظ و بنا به دلایلی دیگر، شانگهای پنج که با مشارکت دو قدرت بزرگ آسیا تشکیل شده است نقش مهمی را در ایجاد یک قطب قدرتمند آسیائی ایفا می‌نماید.

در این روند، جمهوری اسلامی نیز به عنوان نمادی از همکاری‌گرایی بین‌المللی در روابط اقتصادی با کشورهای عضو پیمان شانگهای محسوب می‌شود. گسترش پیمان شانگهای به سوی غرب را می‌توان اقدامی در جهت متقاعد سازی محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دانست.

شانگهای پنج بر اساس هسته اولیه‌ای شکل گرفت که مبتنی بر توافق سال ۱۹۹۰ میان روسیه و جمهوری خلق چین برای کاهش دوجانبه نیروهای مسلح و اتخاذ اقدامات اعتمادسازی در نواحی مرزی دو کشور بود. پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی و دورنمای مبهم ساختار نظام جدید بین‌المللی، اتخاذ تصمیم و مکانیزم‌هایی جهت تدوین قواعدی جدید و شکل دادن به نظام بین‌الملل به منظور کسب حداکثر منافع بویژه برای دو قدرت بزرگ روسیه و چین را ضروری ساخت. از سوی دیگر، گسترش ناتو به سوی شرق و نقش روز افزونی که در اروپا ایفا میکرد و امتداد آن تا غرب مسکو و از طرف دیگر دیدگاه ایالات متحده مبتنی بر تهدید بالقوه از ناحیه چین باعث شد که پکن و مسکو با تأسیس سازمان شانگهای پنج به منظور آمادگی برای مقابله با چنین وضعیتی و با ایفای نقش وسیع‌تر در دیپلماسی جهانی از خود واکنش نشان دهند.

گسترش پیمانهای منطقه‌ای با حضور قدرتهای بزرگ و کشورهایی همانند چین و روسیه

را می‌توان اقدامی در جهت مقابله با یکجانبه‌گرایی امریکا دانست. امریکا صرفاً از طریق پیمان‌ها و مجموعه‌هایی محدود می‌شود که ماهیت ترکیبی از عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد.

از دیگر دلایل ایجاد سازمان شانگهای پنج، جنگ در افغانستان و ناآرامی‌های داخلی تاجیکستان بود که مسأله دردناکی برای کشورهای آسیای مرکزی به حساب می‌آمد و چون خود چاره‌ای برای کنترل آن نداشتند، به ناچار به چین و روسیه متوسل شدند. لازم به ذکر است که مخالفت با ایالات متحده به عنوان ابر قدرت منحصر به فرد تنها عامل همکاری استراتژیک مسکو-پکن نمی‌باشد، بلکه هر دو کشور روسیه و چین نگران جنبش‌های رادیکال اسلامی در اطراف مرزها و سرزمینهای خود می‌باشند.

طبعاً مشارکت ایران با کشورهای عضو پیمان شانگهای می‌تواند اقدامی مؤثر در جهت کاهش نگرانی روسیه و چین از افراط‌گرایی اسلامی دانست. این امر به عنوان بستری برای افزایش همکاریهای اقتصادی و تعمیم آن برای همکاری‌های سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود.

روسیه نیز در سرزمین خود و با چندین سال درگیری در چین با تشکل مشابهی روبرو می‌باشد. حضور مسلمانان رادیکال در دیگر جمهوری‌های خود مختار در قفقاز شمالی نظیر داغستان رو به افزایش است. رهبران روسیه نگران عکس‌العمل‌های زنجیره‌ای در میان مسلمانان این کشورها می‌باشند. به علاوه در بلند مدت خطر شورش‌های مسلمانان در آسیای مرکزی بیشتر خواهد شد. رژیم‌های حاکم از فقدان دموکراسی و مشروعیت رنج می‌برند. در این کشورها فساد اقتصادی شیوع پیدا کرده است. تولید ناخالص ملی کم و سطح زندگی بسیار پایین است و رادیکال‌های اسلامی به دنبال استخدام و آموزش نسل بعدی مردان جنگی هستند. رشد اسلام‌گرایی افراطی که عموماً تحت تأثیر سلفی‌گری می‌باشد مانند رشد طالبان در افغانستان، ضرورتاً در راستای اهداف ایدئولوژیک جمهوری اسلامی نمی‌باشد. سیلی از مواد مخدر نیروهای اعزامی روسیه در مرز تاجیکستان - افغانستان را دربرگرفته است. رژیم‌های سکولار حاکم در آسیای مرکزی به طور سنتی وابسته به مسکو هستند و روسیه معتقد است باید با اسلام‌گرایان در بیابان‌های آسیای مرکزی و یا در شمال قزاقستان که تعداد زیادی نژاد روس زندگی می‌کنند، مقابله نمایند. نگرانی کشورهای روسیه و چین از بنیادگرایی می‌تواند

توسط اقدامات سازنده ایران در تعامل با کشورهای یاد شده کنترل شود. سازمان همکاری منطقه‌ای شانگهای پس از تأسیس با توجه به مسائل و اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر صلح و ثبات منطقه‌ای وضعیت افغانستان، مسائل مرزی اعضا، افراط‌گرایی مذهبی و قومی، تروریسم، حمل و نقل مواد مخدر، قاچاق اسلحه و تأکید بر نظام جهان چند قطبی در جهت خنثی کردن اهداف هژمونیک ایالات متحده تکامل و رشد داشته است. چنانکه یکی از نکات مهم و مورد تأکید تمامی بیانیه‌های مشترک سازمان، امکان پیوستن سایر کشورها به آن است و از آنجا که دو قدرت بزرگ بین‌المللی در آن عضو هستند، توان آن را دارد که به سازمانی با کاربرد فرا منطقه‌ای بدل شود. در این رابطه می‌توان به سخنان ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه پس از اجلاس پنجم سران در دوشنبه اشاره کرد که گفت: «گروه شانگهای پنج، یک باشگاه بسته نیست و برای عضویت سایر کشورها باز است». او همچنین پیشنهاد تغییر نام گروه به «مجمع شانگهای» را مطرح کرد. در این خصوص کشورهایی نظیر ازبکستان، ایران، هند، و پاکستان برای پیوستن به سازمان اظهار علاقه و اشتیاق کرده‌اند.

اهداف عمومی سازمان پیمان شانگهای

اگرچه هدف اولیه پیمان شانگهای توسعه روابط کشورهای اوراسیا با یکدیگر می‌باشد اما واقعیت‌های منطقه‌ای بیانگر آن است که ایران به عنوان عامل تکمیل‌کننده پیوندهای موجود در پیمان شانگهای محسوب گردیده و می‌تواند سطح همکاری‌های اقتصادی و استراتژیک منطقه‌ای را ارتقاء دهد.

اهداف سازمان و سازوکارهای اجرایی آن را به طور خلاصه می‌توان در محورهای ذیل مورد ملاحظه قرار داد:

- ۱- تقویت همکاری با محورهای امور سیاسی، اقتصادی، تجاری و نظامی به منظور تبدیل آسیای مرکزی به یک منطقه صلح و ثبات و حسن همجواری، تقویت اعتماد متقابل نظامی و تسریع آن، تبادل تجارب در زمینه فعالیت‌هایی به منظور حفظ صلح و برگزاری سمینارهای مناسب، تبادل نظر در زمینه همکاری‌های دو جانبه و چند جانبه:
- ۲- **ضدیت با فعالیت‌های غیر قانونی:** مبارزه مشترک بر ضد جدایی‌طلبی ملی و تروریسم

بین‌المللی و مهاجرت غیر قانونی.

۳- **احترام به اصل حاکمیت ملی:** دفاع از اصل حاکمیت ملی بر اساس منشور ملل متحد، تأکید بر حق انتخاب نظام سیاسی، مدل اقتصادی و مسیر توسعه اقتصاد هر کشور، حمایت از سیاست چین واحد و حمایت از دیدگاه روسیه در مورد چین واحد.

۴- **احترام به قرارداد موشک ضد بالستیک:** قرارداد موشک ضد بالستیک ۱۹۷۹ باید بی‌چون و چرا تأیید، حفظ و مورد احترام قرار گیرد. این قرارداد که استقرار سیستم دفاع موشکی ملی را منع میکند به عنوان اساس ثبات استراتژیک جهانی و مبنای کاهش بیشتر سلاح‌های تهاجمی به حساب می‌آید. اجرای این هدف نیز حمایت از پیشنهاد ازبکستان مبنی بر ایجاد «منطقه‌عاری از سلاح‌های هسته‌ای آسیای مرکزی» می‌باشد.

۵- **امنیت منطقه‌ای:** تلاش در جهت ایجاد امنیت منطقه‌ای از طریق حل و فصل مسالمت‌آمیز تمامی منازعات در چارچوب قطعنامه‌های سازمان ملل.

اهداف پنج‌گانه پیمان شانگهای با مطلوبیت‌های استراتژیک ایران و اجرای دکترین تعامل سازنده هماهنگی و همخوانی دارد. زیرا ایران نیز بر موضوعاتی از جمله احترام به حق حاکمیت کشورها و همچنین تقویت همکاری‌های اقتصادی، استراتژیک و امنیتی تأکید دارد. چنانچه گروه شانگهای پنج توسعه یابد، به طور قطع خواهد توانست اروپا و ایالات متحده آمریکا را پشت درهای آسیای مرکزی متوقف نماید. هر چند رقابت منافع میان اعضای آن گروه به همکاری‌های جدی آنان لطمه وارد می‌آورد، اما در عوض در پی توسعه «شانگهای پنج» این گروه به معرف صحیح از تنش‌های اساسی منطقه‌ای و میزان این تنش‌ها تبدیل خواهد گردید. در شرایط موجود، کشورهای ایران و پاکستان از انگیزه و تحرکات قابل توجهی برای الحاق به پیمان شانگهای برخوردارند، کشور چین نیز از ورود دو کشور یاد شده حمایت به عمل می‌آورد. لازم به توضیح است که الحاق ایران به شانگهای منجر به تقویت پیمان و ارتقاء موقعیت آن نیز می‌گردد.

تلاش اسلام‌آباد در کسب عضویت در شانگهای پنج، در حقیقت واکنشی نسبت به گسترش حوزه و نقش این گروه در منطقه می‌باشد. مسکو و پکن هر دو خواستار توسعه حوزه و محدوده فعالیت گروه از مرحله گفتگو و بحث به مرحله اقدامات عملی می‌باشند. هر چند در پی گسترش اعضا و اهداف گروه، رقابت میان روسیه و چین بر سر رهبری شانگهای پنج و نفوذ بر

آسیای مرکزی افزایش خواهد یافت، اما در صورت تکمیل و توسعه گروه، احتمال آنکه برای کاهش تنش‌ها و مشکلات مهم منطقه‌ای راه حلی ارائه گردد، وجود دارد.

اسلام کریم اف، رئیس جمهور ازبکستان نیز در اجلاس اخیر سران شانگهای پنج که در ماه جولای ۲۰۰۰ برگزار گردید، به عنوان ناظر حضور داشت. مسکو از هند و مغولستان به عنوان کشورهایی که امکان عضویت در گروه را دارا هستند، یاد نموده است. ایران و پاکستان نیز تقاضای عضویت در این جمع منطقه‌ای در حال گسترش را نموده‌اند.

پاسخ و عکس العمل «اعضای شانگهای پنج» نسبت به درخواست پاکستان جهت عضویت در این گروه بسیار محتاطانه بوده است. برطبق گزارش فرانس پرس، در پی درخواست پاکستان «زوبانگ زائو» سخنگوی وزارت امور خارجه چین اعلام نمود که: «چین تمایل و امیدواری پاکستان جهت عضویت در گروه را در نظر گرفته و به آن توجه دارد...»

به هر حال آنچه مسلم است آن است که برای پذیرش اعضای جدید باید هر پنج عضو گروه به توافق کلی برسند. کشورهای ازبکستان و قزاقستان تمایل کمتری به مشارکت منطقه‌ای با ایران دارند. این امر ناشی از گرایش منطقه‌ای آنان به ترکیه و همچنین تمایل ساختاری کشورهای یاد شده به ارتقاء همکاری‌های دو جانبه و چند جانبه با کشورهای خاور نزدیک می‌باشد.

مواضع کشورهای عضو پیمان شانگهای در اجلاس‌های ادواری

در مجموعه شش اجلاس سران شانگهای تاکنون میان اعضاء توافقات زیر حاصل گردیده است:

- ۱- نیروهای نظامی خود را در نواحی مرزی کاهش دهند. بر اساس این توافقنامه، چین و چهار کشور دیگر متعهد شدند تا نیروهای نظامی خود را در نواحی مرزی به پائین‌ترین میزان تقلیل دهند و ماهیت استقرار نیروهای خود را از تهاجمی به دفاعی تغییر دهند.
- ۲- در روابطشان با یکدیگر به استفاده از زور و یا تهدید به استفاده از زور برضد دیگری مبادرت نورزند و به طور یکجانبه در جستجوی برتری نظامی نباشند.
- ۳- تعداد پرسنل نظامی و همچنین گشتی‌های مرزی در این نواحی را تا محدوده ۱۰۰ کیلومتری از مرز کاهش دهند و در زمینه نیروهای نظامی که در نواحی مرزی مستقر می‌باشند، با هم تبادل اطلاعات کنند.

- ۴- به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، برابری و منافع متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر به عنوان اصول اساسی روابط بین الملل احترام بگذارند.
- ۵- تأکید کردند که اختلافات بین دولتی موجود، از طریق مشورت های صلح آمیز حل و فصل گردد.
- ۶- بر ضد اشکال گوناگون جدایی طلبی ملی، فعالیت های تندروانه مذهبی، عملیات تروریستی، قاچاق سلاح و مواد مخدر مبارزه کنند.
- ۷- روابط اقتصادی بین این ۵ کشور با توجه به منافع متقابل و عمل گرایی ارتقاء یابد.
- ۸- نسبت به پیوستن به تلاش های بین المللی به منظور توقف مسابقه تسلیحاتی هسته ای در جنوب آسیا و دفاع از رژیم های بین المللی عدم گسترش سلاح های هسته ای ابراز تمایل کنند.
- ۹- باور قاطع خود را نسبت به اینکه ایجاد سازوکارهای گوناگون در خصوص همکاری ملموس در زمینه های دارای منافع مشترک که موجب تسهیل صلح، ثبات، توسعه و شکوفایی منطقه خواهد شد، اعلام دارند.
- ۱۰- نسبت به ادامه برگزاری غیر منظم اجلاس سران و تماس ها و مشورت های مداوم بین مقامات وزارتخانه های گوناگون، دولت های عضو در سطوح مختلف ابراز تمایل کردند.
- ۱۱- همکاریهایشان در تلاش برای مبارزه با تروریسم بین المللی، قاچاق مواد مخدر و دیگر جرائم فراملی ارتقاء بخشند.
- ۱۲- نسبت به این نکته که آسیای مرکزی به منطقه ای امن با همسایگی دوستانه و دارای ثبات و همکاریهای بین المللی بر اساس برابری تبدیل گردد ابراز امیدواری کردند.
- ۱۳- مخالفت خود را نسبت به بحرانها، تهدیدها و مداخلات خارجی که موجب پیچیده کردن اوضاع منطقه خواهد شد، ابراز داشتند و به همین منظور همکاریهایشان را در زمینه سیاست، دیپلماسی، اقتصاد و روابط تجاری، موضوعات نظامی، فن آوری نظامی و دیگر زمینه ها به منظور گسترش امنیت و ثبات منطقه ای تعمیق بخشند.
- ۱۴- از قواعد منشور سازمان ملل متحد و اهداف آن دفاع کنند.
- ۱۵- تمایزشان را به وفاداری به قواعد حقوق بشر و نیز مخالفتشان را به مداخله بین المللی در امور داخلی شان در لوای نگرانی های بشر دوستانه یا حمایت از حقوق بشر ابراز داشتند.

۱۶- بر حمایت از تلاش های چین برای دفاع و رعایت دقیق و بی قید و شرط معاهده ABM ۱۹۷۲ و مخالفت از توسعه طرح سپر دفاع موشکی IMD از جمله تحت پوشش قرار دادن تایوان در این طرح به هر شکلی تأکید کردند.

۱۷- حمایتشان را از معاهده عدم گسترش سلاح های هسته ای NPT اعلام کردند.

۱۸- بر ارتقای همکاریهایشان در زمینه گسترش تبادلات فرهنگی، کشف منابع انرژی و حفاظت محیط زیست متعهد شدند.

۱۹- توافق کردند نام کنفرانس شانگهای ۵ به سازمان همکاری شانگهای (Shanghai Cooperation Organization) تغییر یابد.

تأسیس سازمان همکاری شانگهای به ارتقاء روند چند قطبی شدن و دموکراتیزه شدن روابط بین الملل منجر می شود. اگر ایران نقش همکاری جویانه و مؤثری در این پیمان ایفا نماید، طبعاً مطلوبیت های بیشتری برای آینده امنیتی منطقه ای فراهم خواهد شد. لازم به توضیح است که جهت گیری استراتژیک و امنیتی واحدهای یاد شده با یکدیگر مشترک نمی باشد، الگوهای متفاوت رفتاری از سوی هر یک از کشورها مشاهده می شود، اما این امر را نمی توان به مثابه عاملی برای عدم همکاری ایران با آنان دانست.

سازمان همکاری شانگهای نه تنها بر خلاف هنجارها و قواعد پذیرفته شده بین المللی نمی باشد، بلکه مؤید این است که جمهوری اسلامی ایران همچنان با ابزارهای قابل قبول بین المللی به دنبال ادامه سیاست های سازنده و تعاملی خود می باشد.

- عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای، نه تنها این کشور را از ادامه سیاست های تنش زدایی و اعتمادسازی باز نمی دارد، بلکه موجب ادامه آن سیاست در شمال کشور می باشد و می تواند بر قدرت چانه زنی جمهوری اسلامی ایران در خصوص سیاست های فوق بیفزاید.

- همانطور که فروپاشی شوروی سابق فضای حیاتی جدیدی در سمت شمال برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد، عضویت در سازمان مذکور می تواند آن را نهادینه نماید. عضویت در سازمان همکاری شانگهای، بهانه مناسبی برای تهدید فوری تلقی شدن جمهوری اسلامی ایران نمی باشد.

- موقعیت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران این پیمان را برای حلقه واسط شدن بین

آسیای مرکزی و اروپا مساعد کرده است. هر چارچوب منطقه‌ای که بتواند این امر را تسهیل کند، می‌تواند در راستای منافع جمهوری اسلامی ایران تلقی گردد. سازمان مذکور در این چارچوب هم می‌تواند مورد استفاده جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد.

مشارکت ایران در پیمان شانگهای را می‌توان گامی مؤثر در جهت ائتلاف‌سازی منطقه‌ای دانست. تا کنون ایران در پیمانهای اقتصادی و مجموعه‌های منطقه‌ای مختلفی از جمله اکو (سازمان همکاری‌های اقتصادی) و همچنین کشورهای حوزه دریای خزر مشارکت داشته است، اما هیچیک از پیمانهای یاد شده، مطلوبیت مؤثری را برای ایران فراهم نیاورده است. علت این امر را می‌توان تفاوت در مطلوبیت‌های منطقه‌ای ایران و سایر کشورها دانست.

شواهد نشان می‌دهد که ایران از آمادگی مؤثر و فراگیری برای همکاری‌های فرامنطقه‌ای برخوردار است. مشارکت و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ را بخشی از اهداف و مطلوبیت‌های استراتژیک خود می‌داند. از سوی دیگر تلاش می‌کند تا شرایطی را ایجاد کند تا براساس آن طیف گسترده‌ای از همکاری‌های معطوف به مشارکت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به وجود آورد. ائتلاف‌گرایی ایران ناشی از شرایط ژئوپلیتیکی و همچنین تهدیداتی است که می‌تواند فراروی جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. اگر چه نوع تهدیدات فراروی ایران با کشورهای عضو پیمان شانگهای متفاوت می‌باشد، اما می‌توان بر این امر تأکید داشت که پیوستن ایران به آن پیمان می‌تواند نتایج ذیل را فراهم آورد:

- ۱- حوزه جغرافیایی پیمان شانگهای گسترش می‌یابد.
- ۲- پیچیدگی‌های سازمانی پیمان بیشتر شده و تمایل به بقاء بین اعضاء افزایش می‌یابد.
- ۳- حوزه‌های فعالیت پیمان شانگهای از عرصه‌های امنیتی به حوزه‌های اقتصادی و همچنین همکاری‌های منطقه‌ای ارتقاء می‌یابد.
- ۴- قابلیت‌های اعضاء پیمان برای مقابله با تهاجمات سیاسی-نظامی امریکایی افزایش خواهد یافت.